

علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال
 + کلیه جراحات و صدمات بدنی + کلیه دعاوی
 تجاری + کلیه امور کارمند و کارفرما + کلیه
 امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
 + حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

(408) 332-5885

بابک اخلاقی

وکیل ثبت اختراعات

NovoTechIP International PLLC
 1717 Pennsylvania Ave. NW, Suite #1025
 Washington, DC 20006



(202) 559-9159

www.NovoTechIP.com



Expertise You Need, Results You Can Count On



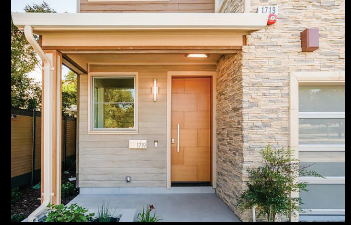
COMING SOON
1713 Lawrence Road
Representing Seller



COMING SOON
1705 Lawrence Road
Representing Seller



COMING SOON
3563 Warburton Avenue
Representing Seller



SOLD
1719 Lawrence Road
Represented Seller



SOLD
3561 Warburton Avenue
Represented Seller



SOLD
3559 Warburton Avenue
Represented Seller



SOLD
3565 Brothers Lane
Represented Seller



SOLD
3567 Brothers Lane
Represented Seller



SOLD
3569 Brothers Lane
Represented Seller



SOLD
2282-2288 W Hedding Street
Represented Seller



SOLD
3424 Cecil Avenue
Represented Seller



SOLD
1375 Lick Avenue
Represented Buyer



SOLD
1156 La Terrace Circle
Represented Buyer



SOLD
46 W Julian Street
Represented Buyer



SOLD
2055 Sierra Road
Represented Buyer



SOLD
1397 Searcy Drive
Represented Buyer



SOLD
4574 Cimarron River Court
Represented Buyer



Shawn Ansari

REALTOR®
408.529.4574
shawn.ansari@compass.com
DRE 01088988



Sahar Binesh

REALTOR®
408.348.9197
sahar.binesh@compass.com
DRE 02061674

**THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI**

(800)525-6060

وکیل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

یادداشت سردبیر



صدای پای نوروز نزدیک و نزدیکتر می شود، صدایی که از قباب سبز درختان و سپیدی شکوفه‌ها برمی خیزد. این همان نوروز، همان یادگار دیرین ماست که در مقابل قرن‌ها مخالفت تازیان و متولیان بعدی هنوز استوار و پایدار برجای مانده است. این همان نوروزی است که سالی به انتظارش می‌نشینیم تا بیاید و با آمدنش وجد و شادی کنیم. همان نوروزی که باید سرشار از خوشی‌ها و شادمانی‌ها و یادآور خاطرات شیرین کودکی و نوجوانی ما باشد. کاش نوروز امسال مان در وطن چنان بود. کاش همان نوروزی بود که هموطنان ما می‌توانستند، بی هراس از بیم بیماری، به دیدار عزیزان شتابند و با بوسه دادن و بوسه گرفتن غبار از دل‌هایشان برگیرند.

بهار سوگوار*

نه لب گشایم از گل، نه دل کشد به نیند / چه بی نشاط بهاری که بی رخ تو رسید
 نشان داغ دل ماست لاله‌ای که شکفت / به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید
 بیا که خاک رَهت لاله‌زار خواهد شد / ز بس که خون دل از چشم انتظار چکید
 به یاد زلف نگون سار شاهدان چمن / ببین در آینه جویبار گریه بید
 به دور ما که همه خون دل به ساغرهاست / ز چشم ساقی غمگین که بوسه خواهد چید؟
 چه جای من؟ که درین روزگار بی فریاد / ز دست جور تو ناهید بر فلک نالید
 از این چراغ توام چشم روشنایی نیست / که کس ز آتش بیداد غیر دود ندید
 گذشت عمر و به دل عشوه می‌خریم هنوز / که هست در پی شام سیاه صبح سپید
 کراست «سایه» درین فتنه‌ها امید امان؟ / شد آن زمان که دلی بود در امان امید
 ۱.۵. سایه (هوشنگ ابتهاج)

پژواک به مرز سی سالگی می‌رسد. سی سالگی برای انسان‌ها بجز بچوچه جوانی و سرآغاز فعالیت است، ولی در عمر مجلات و نشریات ادواری نشانی از پختگی و کارآزمودگی دارد. گفته‌ایم و باز می‌گوییم که پژواک جز مهر وطن سنگی به سینه نمی‌زند و جز عشق به ایران سودایی در سر نمی‌پروراند. تنها پاداش و چشم‌داشت ما رضایت خاطر شما هموطنان و هم‌زبانان عزیز است و با تأیید و تشویق شما به پشت گرمی و دلگرمی دیگری نیاز نداریم.
 اتکای پژواک به شما نویسندگان است با اندیشه و قلم توانایان و به شما آگهی‌دهندگان که هر ماه خون تازه در رگ پژواک می‌دوانید. سپاس از شما خوانندگان وفادار که با تعریف و تحسین خود این خدمت کوچک فرهنگی را ارج می‌نهدید و با سپاس ویژه از همسر، اردشیر، که با عشق و صبر و تحمل بسیار مرا بی‌دریغ حمایت می‌کند.
 نوروز ۱۳۹۹ را به شما هموطنان دور از وطن شادباش می‌گویم و برای ملت بزرگ و صبور و آزادیخواه ایران سالی همراه با سلامتی و رفاه و سرفرازی آرزو می‌کنم. افلیا پرویزاد
 *این غزل برگرفته از این شعر حافظ است:
 رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید / وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نیند

صفحه ۱ تبلیغ
 صفحه ۲ یادداشت سردبیر-فهرست مطالب
 صفحه ۳ آگهی
 صفحه ۴ اخبار
 صفحه ۵ نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وش)
 صفحه ۶ خیام و ابوالعلا معزی (حسن جوادی)
 صفحه ۷ اخبار
 صفحه ۸ یک سینه سخن (مسعود سپند)
 صفحه ۹ آگهی
 صفحه ۱۰ نقدی بر اندیشه های کسروی (احمد ایرانی)
 صفحه ۱۱ آگهی
 صفحه ۱۲ «کیمیا خاتون» (هما گرامی فره وش)
 صفحه ۱۳ آگهی
 صفحه ۱۴ ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
 صفحه ۱۵ اخبار
 صفحه ۱۶ دنیای سینما (سعید شفا)
 صفحه ۱۷ نوشخند، پوزخند (عزت گودرزی)
 صفحه ۱۸ آگهی
 صفحه ۱۹ مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
 صفحه ۲۰ یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
 صفحه ۲۱ اخبار
 صفحه ۲۲ آگهی
 صفحه ۲۳ اخبار
 صفحه ۲۴ گیله مرد (حسن رجب نژاد)
 صفحه ۲۵ تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
 صفحه ۲۶ آگهی
 صفحه ۲۷ اخبار
 صفحه ۲۸ از هر دری (حسین جعفری)
 صفحه ۲۹ آگهی
 صفحه ۳۰ آگهی
 صفحه ۳۱ آگهی
 صفحه ۳۲ گل «گل سرخ» (بهرام گرامی)
 صفحه ۳۳ چاکواها: چاکرای پنجم (مریم سالاری)
 صفحه ۳۴ تقویم برنامه های هنری - جدول
 صفحه ۳۵ نیازمندیها - فال ستارگان
 صفحه ۳۶ انواع ادبی در عصر مشروطیت (شفیعی کدکنی)
 صفحه ۳۷ عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
 صفحه ۳۸ قانون جدید اداره مهاجرت (دربوش گیلانی) - با هادی خرسندی
 صفحه ۳۹ درآستانه طلاقى ها بخوانند (ماهرخ غلامحسین پور)
 صفحه ۴۰ شعر
 صفحه ۴۱ از خاطرات یک دامپزشک (فریبا مکارمی)
 صفحه ۴۲ اخبار
 صفحه ۴۳ اخبار
 صفحه ۴۴ از اینجا و از آنجا (کلنار)
 صفحه ۴۵ تهران قدیم (جعفر شهری) - اخبار
 صفحه ۴۶ اخبار
 صفحه ۴۷ آگهی
 صفحه ۴۸ اخبار
 صفحه ۴۹ دنباله مطالب
 صفحه ۵۰ دنباله مطالب
 صفحه ۵۱ دنباله مطالب
 صفحه ۵۲ دنباله مطالب
 صفحه ۵۳ دنباله مطالب
 صفحه ۵۴ دنباله مطالب
 صفحه ۵۵ دنباله مطالب
 صفحه ۵۶ دنباله مطالب
 صفحه ۵۷ دنباله مطالب
 صفحه ۵۸ دنباله مطالب
 صفحه ۵۹ انگلیسی
 صفحه ۶۰ انگلیسی



نوروزتان پیروز
 پژواک و همکاران

Nowruz = نوروز

برای حفظ وحدت ملی در معرفی این آیین بزرگ باستانی به جهانیان و به توصیه دانشنامه ایرانیکا ما نیز مانند یونسکو، کاخ سفید، کنگره آمریکا، پارلمان کانادا و... نوروز را یکسان (Nowruz) بنویسیم.

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۲۲۱-۸۶۲۴ (۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳ (۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
 SAN JOSE, CA 95157

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حکم و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاما بیاتر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆Funeral Services ◆Immediate Need ◆Pre Planning ◆Burial Services ◆Cremation Services

«نوروز باستانی» را به همه هموطنان محترم تبریک می گویم و از کسانی که عزیزان شان در آرامگاه پارک لوس گاتوس آرمیده اند، دعوت می شود که در روز ۲۰ مارس از ساعت ۱۰ تا ۱۲ ظهر، در کنار سفره هفت سین، برای صرف چای و شیرینی، حضور یابند. رام سینا مولایی
لطفا برای اطلاعات بیشتر با تلفن ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸) تماس بگیرید



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆Prearranging freezes the cost at today's prices ◆Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزان تان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رام سینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

قربانیان سقوط هواپیمای اوکراین

مریم دهکردی - بخش آخر



«رزگار رحیمی»، به همراه همسرش «فریده غلامی» و فرزندش «ژیوان» سه ساله مسافر هواپیمای بویینگ ۷۳۷ اوکراینی بودند. در راه بازگشت به خانه و در تدارک به دنیا آمدن عضو جدید خانواده که بنا بود دو ماه دیگر پا به این جهان بگذارد. کودکی که به خاطر آنچه مقامات نامش را «خطای انسانی» می‌گذارند هرگز زاده نشد.

«رزگار رحیمی»، متولد پنجم شهریور ۱۳۶۰ از ورودی‌های سال ۱۳۷۹ دانشکده برق دانشگاه «علم و صنعت» تهران بود. همسرش «فریده غلامی» ورودی ۱۳۸۱ در رشته طراحی صنعتی همین دانشگاه بود. رزگار و فریده ۷ سال قبل با بورس تحصیلی که رزگار گرفته بود برای ادامه تحصیل در مقطع دکترا به کانادا مهاجرت کردند. او به تازگی موفق شده بود تحصیلاتش در مقطع دکترا را به پایان رسانده و مشغول به تدریس در دانشگاه شود. «مهران ابطی»، یکی دیگر از قربانیان شلیک موشک به هواپیمای مسافربری خط هوایی اوکراین است. متولد و

چهارده سال از ازدواجش با شاهین مقدم می‌گذشت. پس از مهاجرت در اولین اقدام در رشته مدیریت دولتی در دانشگاه یورک کانادا مشغول به تحصیل شد. بنا بر گفته شاهین مقدم راستین و مادرش برای تعطیلات ژانویه به دیدار خانواده رفته بودند. شاهین هم می‌بایست همراه آنها می‌بود. همسرش اصرار داشت که او هم برای تجدید دیدار با خانواده برود اما شاهین می‌گوید: «من ماندم که به کارهای عقب‌افتاده برسم و مراقب خانه باشم. چند دقیقه قبل از پرواز با آنها حرف زدم و این آخرین باری بود که دیدمشان».

«بهناز ابراهیمی خویی» و فرزند نه‌ساله‌اش «رامتین احمدی» مسافران آن پرواز ناتمام بودند. بهناز ابراهیمی فارغ‌التحصیل رشته مهندسی کامپیوتر از دانشگاه تهران بود. او در اواخر دهه ۷۰ و سال‌های اول دهه ۸۰، پیش از آن‌که به کانادا مهاجرت کند در پژوهشگاه زلزله مشغول به کار شد. در کانادا و پس از مهاجرت اما به عضویت سرویس خدمات اجتماعی اونتاریو درآمد و به کار ارزیابی و فروش ملک مشغول بود.

مثل همه آن دیگران برای تعطیلات ژانویه رفته بودند به دیدار مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها. خاله‌ها و عمه‌ها، دایی و عمو و ریز و درشت فامیل. مهمانی گرفته بودند. روزگار خوشی گذرانده بودند و حالا برمی‌گشتند به روزمرگی. به زندگی عادی. به بعدازظهرهای یکشنبه تعطیل که امیر، غسل شش‌ساله را همین‌طور روی دست به آسمان بفرستد و غسل مثل فاخته کوچکی با بال‌های باز نغمه خنده‌اش در هوا پیچد و نگاه عاشق پدر دنبالش کند. تصویری که شاید سارا، مادر غسل ثبتش کرده و حالا روی جلد یکی از معتبرترین نشریه‌های کانادا چاپ شده است. خاطره شورانگیزی از خانواده‌ای که دیگر هیچ‌کدامشان در این دنیا نیستند.

عمر جدایی آنها کوتاه خواهد شد. «معصومه قوی»، ۲۹ ساله دانشجوی مهندسی در دانشگاه Dalhousie برای تعطیلات کریسمس و دیدار با خانواده عازم ایران شد. در بازگشت خواهر ۲۰ ساله‌اش مهدیه که بنا بود پس از تعطیلات ژانویه تحصیلات خود را در دانشگاه Saint Mary آغاز کند همراه او بود. معصومه قوی به‌تازگی شغل پاره وقتی در یک موسسه پیدا کرده بود و به گفته دوستانش سرشار از امیدواری بود تا بتواند مهارت‌ها و دانشی که در طی سال‌های تحصیل آموخته بود را به کار بگیرد. «محمد امین‌نیا»، نامزد معصومه است. حال پریشانش را از استوری‌هایی که در اینستاگرامش منتشر کرده می‌شود فهمید. در یکی از این استوری‌ها نوشته: «اون موشک من رو هم کشت. من رو هم توی آمار تلفات اعلام کنید.» آن‌ها سه روز پیش از واقعه مراسم نامزدی خود را برگزار کرده بودند.

ویدیو جان به لب می‌کند. در باز می‌شود. اتاق بچه‌ای را می‌بینیم که سرشار از شور زندگی است. کلکسیونتی از لگوها، یک گلدان بامبو و بعد دوربین می‌چرخد و صدای مرد درهم‌شکسته و ویران می‌آید که: «راستین بابا همه لگوها تو مرتب کردم، همه رو برات تمیز کردم.» می‌رسد به تخت کودک و می‌گوید: «ببخشید بابا چند شبه که من خودم رو تخت تو می‌خوابم» و بغض‌آلود از پسرک که حالا دیگر هرگز این‌ها را نمی‌بیند و نمی‌شنود می‌خواهد: «بابا یکم با شکبیا باش. بابا زود میاد پیشت.»

نامش «شاهین مقدم» است. پدر «راستین مقدم». کودک ۱۰ ساله‌ای که همراه با مادرش «شکبیا فتاحتی» مسافر پرواز هواپیمای اوکراینی بود. شکبیا فتاحتی متولد ۱۳۵۸ و ۳۹ ساله، فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی در رشته اقتصاد بود. او هفت سال قبل به کانادا مهاجرت کرده و



کامران پورشمسی

متخصص و مشاور در امور
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams

Experienced Professional Realtor

Residential, Commercial,
Property Management

Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478

◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟

◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می‌توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!



Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه‌های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343

Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020

Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008

به اصفهان رسیدند و در همه جا شایع کردند که ایرانی‌ها شکست خورده‌اند. اما ساعتی بعد مردم با شنیدن صدای فریادها و التماس زنان و کودکان که از قلعه و قصر شنیده می‌شد از اشتباه بیرون آمدند. اشرف که به خاطر حفظ احترام خود در گریختن شتاب نکرده بود، در موقع شب به قصر وارد شد.

خبر این شکست به زودی به شهر رسید و آنها منتظر قتل عامی بودند که این وحشیان مردم را در صورت شکست، بدان تهدید کرده بودند و از این رو هر کس همه‌گونه احتیاط‌های لازم را برای فرار از خشم آنها به جای می‌آورد. ولی این وحشیان را چنان ترسی فرا گرفته بود که در آنوقت به چیزی جز سلامت و رهایی خود نمی‌اندیشیدند. آرامش و سکوتی که از موقع رسیدن اشرف، جانشین هیاهو و غوغا شده بود، همه را متعجب کرد و هنگامی که در موقع طلوع صبح خبر فرار آنها منتشر گشت مردم متعجب تر شدند، معجزاً هیچ کس جرات بیرون آمدن را نداشت. هنگامی که چند زن که از جاهای مختلف برای کسب خبر به قصر فرستاده شده بودند، با آثابه‌ای که از منزل‌های خالی از سکنه به غارت برداشته بودند، باز آمدند، بزودی دیگران نیز بدنبال آنها رفتند.

طرف گروه به گروه به پیش باز لشکریان می‌آمدند و هرچه نوشیدنی و خوراکی که احتیاج داشتند برایشان می‌آوردند. شهرها سپاه را با آغوش باز استقبال می‌کردند و تمام مردم با استقبال خوبی که از نجات بخش خویش می‌کردند، شادی خود را از رهایی سعادت‌مندان خود ابراز می‌داشتند.

سرانجام دو سپاه در روز سیزدهم نوامبر در ساعت هشت صبح به یکدیگر رسیدند. یاعیان در تمام مدت به نگرهبانی مشغول بودند. توپخانه آنها به خوبی حفاظت و پشتیبانی می‌شد و اشرف به خود می‌بالید که با یک پیروزی کامل تمام سرزمینی را که مجبور شده بود ترک کند دوباره باز خواهد یافت. ژنرال ایرانی که از دشمنش نفرت داشت، حتی آنها را قابل ندانست که از توپخانه خود استفاده کند و پس از آنکه تمام شلیک یاعیان را رد کرد، از میان آتش تفنگداران آنها یگراست به سویشان حرکت کرد و حتی یک تیر شلیک نکرد تا وقتی که به توپخانه آنها رسید و آنجا اولین و تنها شلیک را آغاز کرد زیرا یاعیان که از این مانور شجاعانه وحشت کرده بودند به زودی پا به فرار گذاشتند و به سوی اصفهان گریختند و فراریانی که شتاب بیشتر داشتند در ساعت سه بعدازظهر



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش سی و یک)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

نزدیک دهی بنام «مورچه خور» اردو زدند. سپاه شاهی بدون شتاب هر روز پیش می‌آمد. تهماسب قلی خان فکر می‌کرد که در جنگ‌های پیشین، شاه خود را خیلی در معرض خطر قرار می‌داد و همانقدر که برای غلبه بر دشمن در زحمت بودند برای تعادل بخشیدن به شدت و شهادت او نیز رنج می‌بردند. وی مصرأ به شاه خاطر نشان ساخت که برای تهییج سپاهیان، حضور او دیگر لازم نیست و او باید در مسافتی دورتر از میدان جنگ بماند، زیرا اگر بدبختی و آسیبی به او برسد قطعاً موجبات اتلاف سپاه فراهم خواهد شد. شاه به زحمت در برابر اصرار او تسلیم شد و با یک دسته سپاه ذخیره نه تا ده هزار نفری در تهران ماند. تهماسب قلی خان که از شاهزاده خود اختیار و قدرت کاملی کسب کرده بود، راه خود را بدون هیچگونه مانعی ادامه داد. چون یاعیان همه کشور را رها کرده بودند، از میدان جنگ تا اصفهان، روستائیان از هر

ورود آنها به اصفهان آرام بود ولی فردای آنروز اشرف به تمام افراد خود فرمان داد تا با تمام اموال و خانواده خود به قلعه بروند. این قلعه چیزی نبود جز محوطه ای محصور از باروئی گلین که به فاصله هر دوازده قدم برجی داشت و این بارو دژ قدیمی و میدان بزرگ و خانه شاه را در بر می‌گرفت. این محوطه را هنگامی که اشرف خود را شاه اعلام کرد، ساخته بود و پیرامون آن حدود یک فرسنگ است. نمی‌توان توصیف کرد که این یاعیان با چه شتاب، چه غوغا و چه آشفتگی خود را به داخل آن حصار افکندند. همه ایرانیان را از آن بیرون کردند و به غارت و ویرانی و آتش زدن آنچه که به آنها تعلق داشت پرداختند و چون غنی‌ترین دکان‌ها در این محوطه بود، می‌توان به بزرگی خسارتی که به این شهر بدبخت وارد آمد، پی برد. همین که یاعیان اموال و خانواده خود را در آنجا پنهان کردند، به دشت بازگشتند و در نه‌یاد فرسنگی اصفهان

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

White Square Group



گروه مربع سفید، با مدیریت **سامه خلعتبری**، همراه با تیمی مجرب آماده کمک به شما در زمینه‌های طراحی داخلی، تبلیغات، و اجرا می‌باشد.

تبلیغات:

- طراحی لوگو، آرم، و فونت
- طراحی و اجرای وبسایت
- طراحی پکیج کامل تبلیغاتی
- طراحی ست اداری (کارت ویزیت، سربرگ، و...)
- طراحی کاتالوگ و ژورنال
- طراحی پکیج کامل رستوران
- طراحی دکوراسیون داخلی فضاهای مسکونی و اداری
- طراحی فضای سبز
- مشاوره در اجرای فضاهای داخلی (مسکونی و اداری)
- مشاوره در زمینه چیدمان فضاهای داخلی (مسکونی و اداری)

گروه مربع سفید آماده خدمت رسانی به مشاورین املاک در زمینه **استیجینگ** می‌باشد.

www.whitesquaregroup.com ■ info@whitesquaregroup.com ■ T. (408).409.5624 ■ @whitesquaregroup

با مربع سفید
هنر زیبایی
را تجربه کنید!

خیام و ابوالعلا معری

بخش چهارم
دکتر حسن جوادی



شمار رباعی هایی که خیام، با توسل به میخواری از کوه فکری و زاهد مآبی هم زمانان خود انتقاد می کند بسیار زیاد است و لزومی به آوردن مثال هایی بیشتر از آنها نیست. عده ای از محققان اینگونه رباعیات اعتراض آمیز و حاکی از خوشگذرانی و شرابخواری را از خیام نمی دانند، ولی اساس فلسفه خیام همان است و اگر به چند رباعی که در منابع خیلی قدیمی آمده نگاه کنیم همین افکار را خواهیم یافت. بعلاوه اولاً شمار اینگونه رباعیات بی شماره است که تنها شماری از آنها از خود خیام می باشد، ثانیاً این نشان می دهد که شاعران دیگر نیز لافاقل با تظاهر به می پرستی، زاهدان ربایی را مسخره می کردند. رباعی زیر که به خیام منسوب است در ضمن در دیوان انوری و دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی نیز آمده است:

من یاده خورم و لیک مستی نکنم

الا به قذح دراز دستی نکنم

دانی غرضم ز می پرستی چه بود

تا همچو تو خویشتن پرستی نکنم^(۵)

البته این نوع انتقاد از زاهدان ربایی و پارسایان دروغین در آثار بسیاری از شاعران و شاید از همه بیشتر در غزل های حافظ دیده می شود و احتیاجی به نقل آنها در اینجا نیست. دنباله مطلب در صفحه ۵۲

و کسانی را که با قطع و یقین می گویند پس از مرگ چنین و چنان خواهد شد با طنزی لطیف انتقاد می کند:

گویند بهشت عدن با حور خوش است

من می گویم که آب انگور خوش است^(۳)

این نقد بگیر و دست از آن نسپه بدار

کاواز دهل شنیدن از دور خوش است

خیام که دوزخ را شرری ز رنج بیهوده ما و جنت را دمی ز وقت آسوده ما می داند، بهترین توصیه اش دم را غنیمت شمردن و استفاده از زندگی است. شرابخواری برای او نمادی می شود که از طرفی معرف تمام خوشی ها و لذت های جسمانی می باشد و از سوی دیگر اعتراضی است به قیدها و رسم های مذهبی قشری ها و متشرعان و کسانی که هر چه غیر از باور خودشان باشد محکوم می کنند:

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت

از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت

جامی و بتی و بریطی و لب کشت

این هر سه مرا نقد و تو را نسپه بهشت^(۴)

و یا:

ای صاحب فتوا ز تو پر کار تریم

با این همه مستی ز تو هوشیار تریم

تو خون کسان خوری و ما خون رزان

انصاف بده کدام خونخوار تریم

(رباعی ۳۲۰ طربخانه)

دهی و خویشتن نمی خوری؟ جواب داد که مرا بیش از این نیست که می خورم. و چون من آنجا رسیدم این مرد هنوز در حیات بود.^(۱)

در یکی از قدیم ترین منابعی که درباره خیام در دست است جارالله زمخشری در رساله ی «الزاجر الصغار عن المعارضه الکبار» (نوشته شده پیش از سال ۵۱۶) می نویسد: در مجلس استادش ابی مضمیر محمودبن جریر الضبی با حکیم عمر خیام ملاقاتی دست می دهد و بحثی می شود در مورد «عین مطبق و مصمم در وصف سیف» و اینکه مکسور است یا نه اختلاف نظر پیدا می شود. عمر خیام این بیت را از عینیه ابوالعلا معری شاهد می آورد: **نَبِيٌّ مِنَ الْغُرَبَانِ لَيْسَ عَلِيٌّ شَرِيحٌ يُخْبِرُنَا أَنَّ الشُّعُوبَ إِلَى صَدْعٍ**^(۲)

خبر دهنده ای از تازیان که بر قاعده ای عمل نمی کنند، به ما گفت که ملت در حال پراکنده شدن است.

در این بحث ادبی خیام اشتباه می کرده است، ولی زمخشری می گوید که نسبت به او حس احترام خاصی پیدا می کند. داستانی که زمخشری نقل کرده نشان می دهد که خیام با آثار ابوالعلا آشنایی داشته و حتی اشعار او را از حفظ نقل می کرده است. البته درجه آشنایی او با تمام آثار ابوالعلا معلوم نیست ولی آنچه از اشعار هر دو شاعر و متفکر بزرگ بر می آید این است که با وجود اختلاف فکری در شماری از زمینه ها عقیده ای شبیه هم داشته اند.

در باورهای خیام چند نکته اساسی وجود دارد و همین موضوعات در اغلب رباعیات او تکرار می شود. او منکر وجود خدا نیست ولی توجیهی را که ادیان مختلف از علت آفرینش انسان و رابطه او با خداوند و حشر و نشر می کنند اقناع کننده نمی یابد. از طرفی انسان را به صورت جامی می بیند که «عقل آفرین می زندش، صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش، ولی، این کوزه گر دهر، هر چند جام لطیف می سازد و باز بر زمین می زندش». از سوی دیگر جهان را یک لحظه از حکم خداوند خالی نمی یابد، اما حکمش را او می کند و انسان را عاصی می خواند. خیام به جهل خود درباره عاقبت انسان معترف است

ابوالعلاء احمد بن عبدالله بن سلیمان معری در سال ۳۶۳ هجری در معره النعمان متولد می شود و در سال ۴۴۹ در همانجا در می گذرد. خیام میان سال های ۴۴۰ و ۵۱۷ هجری در نیشابور زندگی کرده است. البته سال تولد و مرگ شاعر بزرگ ایرانی مانند بسیاری از حقایق مربوط به زندگی او معلوم نیست. بطور تقریبی می توان گفت از شصت و هفت تا هشتاد و یکسال میان مرگ آن دو فاصله بوده است. در زمان حیات ابوالعلا شهرت او از سوریه گذشته و به بسیاری از سرزمین های اسلامی آن دوران رسیده بود. ناصر خسرو قبادیانی که در سال ۴۳۸ به معره النعمان می رسد گزارشی درباره ی ابوالعلا می دهد که شاید در بعضی از نکته ها مقرون به حقیقت نباشد:

«در آن شهر مردی بود که وی را ابوالعلاء معری می گفتند، نابینا بود، و رئیس شهر، او بود، نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران فراوان، و خود همه شهر او را چون بندگان بودند و خود طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من نان جوین خود راتبه کرده (و شبانه روز به گرده ای قناعت کند) و جز آن هیچ نخورد، و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و نواب و ملازمان او کار شهر می سازند، مگر به کلیات، که رجوعی به او کنند و وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد و خود صائم الدهر قائم اللیل باشد و به هیچ شغل دنیا مشغول نشود و این مرد در شعر و ادب به درجه ای است که در افاضل شام و مغرب و عراق مقررند که در این عصر کسی به پایه ی او نبوده است و نیست و کتابی ساخته آن را «الفصول والغايات» نام نهاده، و سخن ها آورده است مرموز و مثل ها به الفاظ فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمی شوند مگر بر بعضی اندک و نیز آن کسی که بر وی خواند، چنانکه او را تهمت کردند که تو این کتاب به معارضه قرآن کرده ای. و پیوسته زیادت از دویست کس از اطراف نزد وی ادب و شعر خوانند و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد. کسی از وی پرسید که ایزد، تبارک و تعالی، این همه مال و نعمت تو را داده است، چه سبب است که مردم را می



دکتر فرانک پورقاسمی

متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

+Foot related diseases +Bunion, Callus, Corn +Hammer Toe, Ingrown Toe Nail +Sports Medicine & Injuries +Heel Pain & Diabetic Foot Care +Ankle Arthroscopy +Pediatric Foot Conditions +Flat Feet & Orthotics +Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourhasemi, DPM
My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center
(408)884-5851
 14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

از کیمیا علیزاده تا دیگران دخترانی که بال پرواز دارند

شیوا نظرآهاری

زیادی می‌رفت که بتواند حتی به مدال طلای المپیک هم دست پیدا کند، هرچند در چندسال گذشته پس از المپیک با مصدومیت‌های مختلفی مواجه بود، اما همان‌طور که خودش در نامه‌ای خطاب به مردم نوشته، بیش از مصدومیت‌ها، فشارها و محدودیت‌های روزافزونی که بر او وجود داشت، او را ناگزیر از رفتن کرد. نگاهی به نامه کیمیا علیزاده، می‌تواند وضعیت ورزشکاران زن را به خوبی بازگو کند؛ «من یکی از میلیون‌ها زن سرکوب‌شده در ایران‌ام که سال‌هاست هر طور خواستند بازی‌ام دادند. هر کجا خواستند بردند. هر چه گفتند پوشیدم. هر جمله‌ای دستور دادند تکرار کردم. هر زمان صلاح دیدند، مصادره‌ام کردند. مدال‌هایم را پای حجاب اجباری گذاشتند و به مدیریت و درایت خودشان نسبت دادند.»

کیمیا علیزاده، دختر جوانی که خیلی‌ها ایمان در المپیک قبلی انگار شانه به شانه‌اش جنگیدیم، به حریف لگد زدیم، گریه کردیم، تا دم‌دمای طلوع آفتاب بیدار نشستیم تا شاهد مدال گرفتن‌اش باشیم و وقتی مدال برنز المپیک را گرفت برایش هلهله شادی سردادیم، شاید تنها ورزشکار زنی باشد که این‌طور آشکار از سرکوب زنان در ایران حرف زده است.

به شدت کنترل شده و دخالت حراست فدراسیون‌ها گاهی تا اتاق خواب ورزشکاران نیز کشیده می‌شود. در چهاردهه گذشته ورزشکاران زیادی بوده‌اند که عطای حضور در ایران را به لقایش بخشیده و راهی کشورهای دیگر شده‌اند، در میان آنان چند زن هم حضور داشتند اما از آن‌جایی که به‌طور کلی امکانات پیشرفته و حرفه‌ای در سطح قهرمانی برای زنان بسیار کمتر از مردان است، در این سال‌ها به ندرت چهره‌هایی بوده‌اند که بتوانند مقامی جهانی کسب کنند. شمار زنان ورزشکار ایران در میادین جهانی بسیار کمتر از مردان است، موفقیت آنها بیشتر برای پیشبرد اهداف حکومت در بوق و کرنا می‌شود و بیشتر ناچار به گرفتن مواضع همسو با حکومت می‌شوند. تلاش می‌شود تا آنان را نمونه زنان مسلمانی معرفی کنند که با حجاب و رعایت شئون اسلامی موفق به کسب مقام شده‌اند. با همه این سوءاستفاده‌ها اما در مراحل آماده‌سازی سهم کوچکی از امکانات و توجه را به خود اختصاص می‌دهند.

کیمیا علیزاده نمونه اخیر یکی از این زنان است. مورد او از آن نظر مهم است که او تنها زن مدال‌آور ایران در المپیک است و باتوجه به سن و سال کم‌اش امید

حکومت می‌خواست که زن ورزشکار را به الگویی برای دیگر زنان تبدیل کند. ورزش حرفه‌ای برای زنان تقبیح می‌شد و ورزش تنها در حد سلامت و بهداشت برای زنان مورد تأیید قرار می‌گرفت. نمونه زن مسلمان انقلابی، زنی بود که فرزندان بیشتری برای انقلاب به دنیا بیاورد، در خانه بماند و فرزندانش را با آموزه‌های اسلامی بزرگ کند.

در چنین جامعه‌ای که اساساً ورزش زنان تا یک دهه پس از انقلاب نالازم تشخیص داده می‌شد واضح است که زنان ورزشکار تحت فشار و تبعیضی مضاعف قرار دارند. امکانات بسیار محدود در سطح کشور برای زنان، سنگ‌اندازی‌های مدام



در مقابل پیشرفت ورزش زنان، عدم اختصاص بودجه مناسب و نبودن زنان در مناصب مدیریتی ورزش عواملی هستند که جلوی رشد ورزش زنان را گرفته‌اند و با این‌که به نظر می‌رسد این حوزه در مسیر توجه و پیشرفت قرار گرفته اما واقعیت این است که سرعت تغییرات در ورزش زنان حتی در مقایسه با دهه ۷۰، یعنی سال‌های ابتدایی توجه به این حوزه در جمهوری اسلامی، بسیار کندتر است. حجاب اجباری ورزشکاران زن ورود به بسیاری از رشته‌های ورزشی را عملاً برای آنها ناممکن کرده چرا که امکان شرکت در مسابقات جهانی را ندارند. از طرف دیگر ورزشکاران اعزامی زن به مسابقات برون‌مرزی پیوسته تحت نظارت‌اند و با سخت‌گیری‌های شدیدی روبرو هستند، به‌طوری‌که در میانه مسابقه و درحالی که می‌بایست تمام تمرکزشان را بر شکست حریف بگذارند، بی‌وقفه نگران بیرون بودن چند تار مویشان هستند. این مشکلات و البته محدودیت‌های پرشمار در زندگی خصوصی زنان ورزشکار، تنها گوشه کوچکی از رنجی است که آنان می‌کشند. زنان فعال در عرصه ورزش بسته به این‌که چه میزان شهرت داشته باشند، از طرف فدراسیون‌ها و جامعه در کنترلی دائمی هستند، نحوه پوشش، شیوه رفتار، روابط و سبک زندگی‌شان

زن بودن در ایران زندگی کردن همراه با تبعیض دائمی است. حق برخورداری از آزادی‌های اندک اجتماعی موجود در جامعه، برای مردان است. امکاناتی اگر باشد اول برای مردهاست. دختران اگر نتوانستند از هزار محدودیت و سانسور جامعه و خانواده گذر کنند و پیش از آن‌که دختر خوب بودن در خانواده جایش را به همسر خوب بودن بدهد، هویتی

مستقل پیدا کنند و بخواهند علایق‌شان را دنبال کنند، تازه با دیوار بلندی از تبعیض‌های گوناگون مواجه می‌شوند که آنها را در مقایسه با هم‌تایان مردشان در موقعیتی به شدت پایین‌تر و آسیب‌پذیرتر قرار می‌دهد. در چنین شرایطی تلاش و همتی دو چندان لازم است که یک زن بتواند در ایران در هر زمینه‌ای به مدارج بالا دست پیدا کند. تازه در آن صورت هم که بیش از پنجاه درصد صندلی‌های دانشگاه را با تلاشی شبانه‌روزی از آن خود می‌کنند، در بازار کار، اگر شغل و موقعیتی باشد اول برای مردهاست و زنان معمولاً در جایگاه‌های پایین‌تر و ساده‌تر قرار می‌گیرند، کارمند ساده، کارشناس ساده، مهندس ساده و...

در ایران پس از انقلاب زنان به مدت بیش از یک دهه، از عرصه ورزش کشور حذف شدند. در این زمان البته ورزش در سطح داخلی وجود داشت. اما زنان ورزشکاری که نه جایی دیده می‌شدند، نه در صورت قهرمانی می‌توانستند به مسابقات برون‌مرزی اعزام شوند، نه تماشاگر داشتند و نه جراید و روزنامه‌ها آنها را می‌دیدند، آرام آرام از دنیای قهرمانی دور شدند و برای نسل جدیدتر هم در سال‌های جنگ و سرکوب، نه امکانی برای ورزش کردن مانده بود، نه جامعه رغبتی به ورزش زنان نشان می‌داد و نه حتی

شیرینکده هاله

به مناسبت جشن های زمستانی
و نوروز بهاری، شیرینی های تر و خشک
با ۱۰ درصد تخفیف به شما گرامیان
ارائه می گردد!



(408)370-2551

2265 S. Winchester Blvd., Campbell, CA 95008

روده هایش را بیرون ریختند و بعد با بینی او را از چنگک قصابی آویزان. آنها که او را کشتند هموطن و همشهری او بودند و فراموش کرده بودند در آن زمستان های سرد که آنها در رختخواب گرم و نرم خود خوابیده اند اسماعیل خان در کمره خیابان دارد پاسداری می دهد تا آنها آسوده بخوابند تا کسی جرأت نکند به خانه امن آنها حمله ور شود. آنها که او را زدند، آنها که او را کشتند، نمی دانم چه می کنند و آن آیت الله شیرازی مرده یا زنده است، اما نام این سردار کوچک که فقط همه کاره یک سه راه بود و رانندگان دستور او را اطاعت می کردند، امیدوارم حداقل از یاد همان مردم وحشی که دیوانه وار شهر را بهم ریختند و کشتند و کشتند و کشتند و هنوز هم می کشند نرود. اگرچه بیش از چهار سال از آن روزهای شوم می گذرد ولی هستند کسانی که آن روز تلخ را بیاد دارند و شاید خودشان دستی در آن قتل وحشتناک نیز داشته اند و با خودشان می گویند کی بود کی بود من نبودم. یاد سردار سه راه چهار طبقه، اسماعیل خان پاسبان تا ابد گرامی باد.

و پیرتر تا جائیکه فقط حوصله رفتن به قهوه خانه سر کوچه را داشت و دیگر نمی توانست خیابان های مشهد را گزر کند. و کم کم صداهایی مانند زنده باد مرده باد هم گوشش را آزار می داد، چندانکه از خانه اش که در همان نزدیکی بود در نیامد و فریادهای دلخراش «ما هم سرباز توئیم خمینی» جانش را آنقدر آزار داد که زد به کوچه و بعد خیابان که فریاد بزند «نکنید، این مملکت را خراب نکنید، به آخوند اعتماد نکنید، من می دانم این موجود کثیف است»، اما صدای او در میان فریادهای مردم دیوانه، گم شد و دید در برابر این دریا قطره ای بیش نیست و خواست به خانه بازگردد. ناگهان از میان جمعیت یکی فریاد زد «آی مردم، این همان اسماعیل خان پاسبان، او طرفدار شاهه، او دشمن اسلامه، او مأمور ساواکه» و در یک لحظه اسماعیل خان پاسبان در زیر مشت و لگد مردم له و لورده شد. یکی فریاد زد «آیت الله شیرازی فتوا داده که این ها را بکشید» و پیکر نیمه جان اسماعیل خان پاسبان را بردند نزدیک قصابی میدان مجسمه و با ساطور قصابی شکمش را دریدند و



یک سینما سخن مسعود سپند

و بی دردسری به حساب می آمد. آن روزها نام این سردار سه راه چهار طبقه مشهد اسماعیل خان پاسبان بود. بعد هم که استوار شده بود هنوز اسماعیل خان پاسبان از او نام می بردند. آن روزها گذشت، روزهای خواب و خیال، روزهای نگاه های از دور و اخم و لبخند. روزهای حال کردن با سایه دختر همسایه از پشت شیشه پنجره، روزهای نوشتن انشاء های خیالی و حال کردن با هذیان یک مسلول کارو. چندین سال بعد که برای دیدار فامیل به مشهد رفته بودم و بیاد آن روزهای خوب در ارگ مشهد قدم می زدم، وقتی رسیدم به سه راه چهار طبقه دیدم دیگر سه راه نیست و چهار راه دروازه طلائی شده و از اسماعیل خان پاسبان هم خبری نیست. می گفتند بازنشسته شده و روزها با لباس شخصی خیابان های مشهد را گز می کند. گاهی در قهوه خانه نزدیک میدان مجسمه می نشیند و از خاطرات خوش گذشته صحبت می کند. از بیدار خوابی های دوران پاسبانی در زمستان های سرد مشهد و پوستین کذائی که سرمای زیر صفر هم در آن نفوذ نمی کرد و آن تفنگ برنوی سنگین که در سنگینی، کمتر از چناری نبود و اتفاقات آن دوران و مشکلات زواری که برای زیارت به حرم امام رضا می آمدند. دوستانش می گفتند دهان شیرینی دارد. می گفتند گله می کرده که زود او را بازنشسته کرده اند. خیلی چیزها می گفتند اما او از دوران طلائی خدمتش سخن می گفت. از رئیس شهربانی اسبق، تیمسار رستگار، که قیافه اش عین رضا شاه بود و می آمد در دست بالا خیابان و روی پل نهر بالای خیابان می ایستاد و شوشکه ای در دست و به چند تا افسر اطرافش دستورات لازم را صادر می کرد. حتی می گفت تیمسار رستگار یکی از لات های معروف مشهد را که اسمش غلامحسین پشمی بود دستور داده آنقدر بزنند تا پشم هایش بریزد. اسماعیل خان پاسبان کم کم پیر شد

در دوران نوجوانی چنان که افتد و دانی! در مشهد مقدس هیچ تفریحی کم خرج تر و بهتر از این نبود که باتفاق دوستان و همکلاسی ها برویم در خیابان معروف به ارگ مشهد قدم بزنیم. دوچرخه را توی جوی خیابان پارک می کردیم و از فلکه سوم اسفند برو بالا تا سرچهار طبقه معروف و دوباره سرازیر شو و گاهی اینطرف خیابان گاهی هم سوی دیگر.

اگر پول سینما رفتن نداشتیم، به تماشای عکس های توی ویتترین بغل سینما بسنده می کردیم، البته روزهای شنبه که به مدرسه می رفتیم یکی از بچه ها که فیلم سینمایی را دیده بود با آب و تاب فراوان از آرتیسته و دختره، گاهی موسیکه یعنی همان مضحکه فیلم داد سخن می داد. و اما بچه هایی که می خواستند آن فیلم را بروند و ببینند حاضر نبودند آخر فیلم را بدانند و می رفتند آنطرف تر و ما هم با صدای بلند داد می زدیم «آرتیسته آخرش میمیره» و طرف دلخور می شد اما ما دوباره با هم بلند داد می زدیم که آرتیسته آخرش میمیره. این بود تفریح ما. و اما در سه راه چهار طبقه یک مأمور پلیس راهنمایی مانند یک سردار دلاور اتومبیل ها را راهنمایی می کرد و داد و بیداد راه می انداخت و صدای سوتش گوش ها را کر می کرد. ما توی آن دوره نوجوانی از برنامه های این سرکار پلیس چه حالی می کردیم و گاهی هم به چشم خویش می دیدیم که اگر آدم مهمی به چراغ نزدیک می شد، فوراً چراغ را برایش سبز می کرد و احترام نظامی هم به او می گذاشت. دیدار لحظه های زیبای قدرتمندی این سردار کوچک که فقط کارش راهنمایی اتومبیل ها بود و فریادهای او که «هوی... مگر کوری، چراغ قرمز یا اینکه «تند برو راه را بند آوردی» و اگر راننده ای صدای او را نمی شنید سوت زنان به طرف اتومبیلش می دود و دادی هم سر او می کشید، برای ما بچه ها که تازه پشت لبمان سبز شده بود، این تفریح خوب

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست



کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com

Like Us On facebook

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت



Jeffrey Zinder

وکالی سابق شرکت های بیمه
با بیش از ۶۰ سال تجربه



Ali Moghaddami

Maintaining the highest level of Professionalism & Integrity.

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute
- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

Free Consultation

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

جز پندارهای دین های خاورمیانه ای یا یاهو های فراجاهانی نیست. این گونه اندیشه ها در جهان علم و منطق محکومند و در جهان بینی علمی- منطقی سرکوب می شوند. اما جان کلام درباره داوری های کسروی، به طوری کلی، این است که وی در نقدها، خرده گیری ها و سرزنش هایش نه تنها تندروری کرده بلکه به زیبایی های شعر شاعران، خردهمندی ها و آموزش های سودمند آنان چندان توجهی نداشته است. پیشتر هم به برخی از انتقادهایی که بر خرده گیری های کسروی واردند اشاره شد. در اینجا تنها، و برای نمونه، به یک بیت از حافظ که کسروی آن را نشانه ای از گمراهی و بدآموزی شاعر می داند اشاره می شود. زیرا کسروی در داوری خود، به دلیل باور داشتن به بخردانه بودن و آراستگی جهان، دچار لغزشی بزرگ شده است. حافظ چنین سروده است:

**جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزاربار من این نکته کرده ام تحقیق**
برخلاف کسروی که دچار این پندار است که کار جهان پیش اندیشیده، هدفمند و از روی نقشه و برنامه بوده است علم و دانش امروز نشان می دهد که دنیای هستی و از جمله جهان یا سیاره زمین نه پیش اندیشیده اند، نه هدفمند و نه از روی نقشه و برنامه ای در زمان بی نهایت پدیدار گشته اند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**

نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند



**در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را**



مکن به چشم حقارت نگاه بر من مست
که نیست معصیت و زهد بی مشیت او
در آخرین صفحه ای که کسروی در کتاب «در پیرامون ادبیات» بیشتر شاعران را به زیر تازیانه سرزنش می برد درباره حافظ چنین نتیجه گیری می کند: «حافظ از همه بدآموزان بدتر بوده و همه بدآموزی های خیام و سعدی و مولوی را یک جا دنبال کرده... سخن پذیرفتنی از همه گفته های او ده بیت بیشتر نتوان یافت» در آخرین سطرهای نقد خود از حافظ چنین می افزاید: «در هایشوی اخیر به حافظ ارج بیشتر داده شده ما نیز باید به کندن ریشه بدآموزی های او بیشتر کوشیم.»

در یک بررسی کلی درباره داوری های کسروی در مورد بخشی از اندیشه های صوفیان شاعر و بسیاری از شاعران دیگر می توان گفت تا آنجا که به سرزنش و خرده گیری از اندیشه های خرافی، آن جهانی و قضا و قدری در میان است کسروی درست می گوید.

فرهنگ، شعر و ادب ایران سرشار از آلودگی به اندیشه هایی است که خاستگاهشان چیزی



نقدی بر اندیشه های کسروی

دکتر احمد ایرانی
بخش هفتم

سرنوشت، تقدیر، قضا، طالع، قسمت، نصیب، اقبال، بخت، فلک، چرخ، آسمان، گردون، بحرمعلق، اختر، قسمت ازلی، عهدالست، چرخ کبود، روزگار، ازل، ابد، روزی، مشیت...

در اینجا تنها چند نمونه از شعرهای حافظ که از دیدگاه کسروی گمراه کننده و بدآموزی هستند نوشته می شوند:

**رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشادند**



**بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی**



**بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل
تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت**



**آیین تقوا ما نیز دانیم
لیکن چه چاره با بخت گمراه**



گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم

درباره شیوه غزل سرایی حافظ، کسروی بر این باور است که این شاعر بزرگ چون سایر شاعران، پیش از سرودن غزل واژه های هم قافیه را ردیف می کرده است. وی همین زندان سازی از قافیه بافی را دلیل پراکنده گویی حافظ می داند و «در پیرامون ادبیات» می نویسد: «حافظ شیراز که او را لسان الغیب نام داده اند غزل هایش بخوانید تا ببینید چه اندازه درهم است. از عشق به موعظه، از موعظه به فلسفه، از فلسفه به ستایش باده، از ستایش باده به داستان جبریگری یا مانند آن می گذرد. باتوجه به برخی از واژه ها و پیام پاره ای از غزل های حافظ می توان به این نتیجه رسید که این شاعر به نیرو یا عاملی که می توان آن را «سرنوشت»، «تقدیر» یا «قضا و قدر» نامید باور داشته است. واژه های زیر در بسیاری از بیت های غزل های این شاعر بزرگ تکرار شده اند و چنین جلوه می کند که حافظ خود را در چنگال آنها اسیر می دیده است.

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقص قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تاراجگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ◆ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



ملت های ایران و
خاورمیانه در آتش
کشمکش های
تاراجگران نفت
در خلیج فارس

این ندای اطلاعاتی نویسنده کتاب است که دردهای اجتماعی ملت های ایران و خاورمیانه را به تصویر می کشاند و با زبان ساده برابر با قوانین بین المللی، راه چاره و رهایی از ظلم و تجاوز را با پیشنهادات کامل اعلام می کند.

DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عیارهای مختلف و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!

*We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair*

**WE BUY
GOLD**

*One of the largest
selection of Rolex Watches*



Certified Pre-Owned Rolex Watches

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)*

No Interest if Paid in Full within 12 months

On qualifying purchases made with your Synchrony Luxury Credit Card. Interest will be charged to your account from the purchase date if the promotional purchase is not paid in full within the promotional period. Minimum monthly payments required.

Apply Today!

(408) 241-3755

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**

گفتگو با دیگران با این پیوند موافقت کرد، از جانب دیگر علاءالدین محمد فرزند مولانا را تعلق خاطری به کیمیا بود و کیمیا را هم حسی متقابل به علاءالدین بود و چون خبر این وصلت در حرم پیچید علاءالدین را روزگار دگرگون گشت. نه می توانست از خواسته دل خود کسی را سخنی بگوید و نه می توانست وصلت کیمیای دلبندهش را با شمس الدین شاهد باشد. کیمیای چهارده ساله و شمس حدوداً شصت ساله. همه آرزوهایش را بر بادرفته می دید و کیمیا نیز که کمابیش به علاءالدین دل بستگی ای داشت روزگار را پر درد و سیاه می دید و دایه پیر کیمیا پنهانی اشک می ریخت و لب فرو بسته بود. به هر حال دیری نپایید که کیمیا را به عقد ازدواج شمس درآوردند. دخترکی تازه سال با هزار خواسته پرشور پنهان. چاره ای نبود و او راضی به آنچه رضا بود زندگی آغاز کرد شمس هزاران قصه شور و شیفنگی در گوش او فرو می خواند و او کم کم فکر می کرد که باید با این شوهر عاشق و زندگی جدید کنار آید. اما او نوجوان بود و میل گشت و گذار در باغ منزل مولانا که تفریح همیشگی او بود در سرش می گردید. شمس رفتن او را به باغ ممنوع کرده بود و او از همه لذت های کوچکی که قبل از آن در آن حرم داشت محروم شده بود. همسر حسود او از اینکه این گل نو شکفته در معرض دید نامحرمی قرار گیرد دندان خشم برهم می فشرد و با نافرمانی او، نوعروس جوان را به باد کتک می گرفت. علاءالدین محمد پسر مولانا و دلداده کیمیاخاتون دورادور ناظر تباهی زندگی کیمیا و سوختن شمع وجودش بود و کاری از او ساخته نبود. روزها می گذشت و کیمیا هر روز رنجورتر و پژمرده تر می شد. **دنباله مطلب در صفحه ۸۸**

خود بهاءالدین داد و او را به برگرداندن شمس سفارش کرد. و گفت چون به او رسیدی این شعر را بر او بخوان.
**بروید ای حریفان بکشید یار ما را
به من آورید حالی صنم گریز پا را
اگر او به وعده گوید که دم دگر بیاید
همه وعده مکر باشد، بفریبید او شما را**
بهاء الدین به حکم پدر به شام رفت و شمس را یافت و آنچه که پدر او را حکم کرده بود به انجام رسانید و شمس را بازگردانید و مولانا به شرف نزدیکی با دوست مشرف شد و دوباره خلوت گفت و گوی آن دو با یکدیگر و مبادله اسرار از سر گرفته شد. در زمانی که شمس الدین به واسطه نزدیکی با مولانا در خانه ای که نزدیک حرم مولانا بود زندگی می کرد روزی دخترکی تازه سال و بسیار نوجوان را که در حرم وی بود دید، بسیار زیبا و مقبول که دل شمس را به پیش دگرگونه واداشت با تکرار این دیدارها در زمانی دیگر مهر دخترک در دل او نشست که نادختری مولانا بود از دومین همسرش که بعد از فوت همسر اول با وی وصلت کرده بود و این دختر، دختر همسر وی بود که پدرش را که از اعیان و بزرگان ایران بود در طفولیت از دست داده بود و پس از ازدواج مادرش با مولانا جلال الدین، همراه با برادر کوچکش به حرم مولانا پیوسته بودند. زمانی که شمس دختر را دید کیمیاخاتون در آن زمان چهارده سال داشت و از وجاهت و زیبایی و کمال سرآمد همه دختران روزگار بود. شمس را از دیدن این پریچهره حال دگرگون شد و مهر او در دل گرفت و چون چندی بگذشت از مولانا جلال الدین خواستار ازدواج با این زیباروی کم سن و سال شد و اهل حرم و مادر او و دیگران ندانستند که چه گذشت که سخن پیوند کیمیاخاتون با شمس در حرم پیچید و مولانا بدون هیچ



«کیمیا خاتون» در داستان مولانا جلال الدین محمد بلخی «رومی»

بار قاصدانی برای یافتن او به اطراف فرستاد و چون نتیجه ای نگرفت خود به عزم بازگرداندن شمس راه تبریز پیش گرفت و بالاخره پس از تحمل سختی بسیار او را یافت و به قونیه بازگرداند. آن دو زمانی روزگار را خالی از اغیار در کنار یکدیگر سپری کردند، اما دیری نپایید که بدگویان دوباره زبان به طعنه و کنایه گشادند و از این که مقام معنوی و روحانی مولانا بازپچه شمس گشته بود شکوه آغاز کردند. مولانا سجد و سجاده برچیده بود و سماع و رقص صوفیان در پیش گرفته بود و این برای پیروان و رهروان مسلک او بس سخت و گران بود. آنان مولانا را در لباس زهد و پیشوایی نماز و عبادت خود می خواستند و با مجالس سماع و رقص و آواز صوفیانه او سخت مخالف بودند و شمس را عامل همه این فساد و فتنه می دانستند. این بار شمس راه گریز به شام را در پیش گرفت و از محضر مولانا فرار کرد و چون مولانا بر این امر وقوف یافت شکوه و زاری آغازید و اشعاری سوزناک در دوری از وی می سرود عاقبت بهاءالدین ولد فرزند وی که تاب بی تابی و زاری پدر را نداشت به قصد یافتن شمس به سوی شام به راه افتاد و مولانا مبلغ هزار دینار زر به پسر

در گفتار ماه قبل از چگونگی آشنایی شمس و مولانا سخن گفتیم تا بدانجا رسید که چون مولانا از ارزشمندی کتب پیش روی خود سخن گفت، شمس فی الحال همه در آب افکند و چون مولانا متحیر و متاسف از ارزش کتب سخن گفت فی الحال شمس همه را از آب بیرون آورد و بدون آنکه آب در آنها اثر کرده باشد به دست مولانا داد و مولانا سر و راز کار پرسید و شمس پاسخ داد که این ذوق و حال است و ترا از آن خبر نیست و این پیش درآمدی بر آشنایی آن دونفر بود.

پس از آن، آن دو بسیار با یکدیگر سخن گفتند و از آن پس مولانا روش سماع بیاموخت و دستاری چون شمس تبریزی برای خود فراهم آورد و به شمس گروید و از زن و فرزند برید و مدت شش ماه در خلوت با او می نشست و از او می آموخت و طریقه او به کار می برد پس مریدان مولانا را این موقعیت گران آمد شور و غوغا برآوردند و زبان طعن و شکایت گشادند که پابرهنه ای از راه رسید و پیشوای مسلمانان را از راه به در برده است و چون این ملامت ها ادامه یافت شمس الدین را طاعت تمام گشت و راه به سوی تبریز نهاد و مولانا را ترک کرد و برفت. پس از گریز او مولانا چندین

واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:

حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی
تالیف: دکتر احمد ایرانی،
کارشناس ترجمه

لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶

بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار



ماهنامه پژواک

با دج آگهی در ماهنامه پژواک، پیشه و خدمات
خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624

نشریه برگزیده

ایرانیان شمال کالیفرنیا





برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های مارس و آوریل ۲۰۲۰

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc



جشن نوروز ۱۳۹۹

با برنامه‌های متنوع و بازار وسایل نوروزی

شنبه ۱۴ مارس از ساعت ۱ تا ۶ عصر

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت (WWW.ICCNC.ORG) و شبکه‌های اجتماعی مرکز مراجعه کنید.

جشن اعیاد شعبانیه

با سخنرانی خانم مه‌جین دهلا (سخنرانی به زبان انگلیسی)

شنبه ۱۱ آوریل ساعت ۶:۳۰ عصر

همراه با صرف شام، سخنرانی و مراسم نماز

درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش

۱- شرح «کیمیای سعادت غزالی» شنبه ۷ مارس، ۴ آوریل، ساعت ۴:۳۰ عصر در مرکز.

۲- «قرآن و انجیل» جمعه ۱۷ آوریل، ساعت ۷:۳۰ عصر از سوی بنیاد توحید.

۳- «دین و قدرت» یکشنبه‌ها، ۸ مارس، ۱۲ و ۲۶ آوریل، ساعت ۶ عصر در Campbell.

۴- درس‌گفتار «شرح دفتر نخست مثنوی» یکشنبه‌ها، ۱، ۱۵ و ۲۹ مارس ۵ و ۱۹ آوریل.

ساعت ۶ عصر در Campbell Community Center Room Q84



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین و ترحیم

ISLAMIC Services Offered by ICCNC



Marriage: The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC or other locations. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D.C.



Divorce: The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khotbeh Talagh" are held at ICCNC only. ICCNC issues certificates that are accepted by the Interest Section of IRI.



Accepting Islam: ICCNC helps individuals interested in giving "Shahada" and accepting Islam to become Muslims. ICCNC issues a certificate for this process.



Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. Moreover, ICCNC has burial sites for sale in the Muslim sections of Hayward and Los Gatos cemeteries.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc

گرفته است و تظاهر کنندگان ورزشگاه ها در میان مأموران امنیتی محصور شده اند. حکومت بانک داران، بدهی های نامشروع را محکوم می کنند. همه راه ریاضت اقتصادی را در بر گرفته اند. حقوق مربیان و بازیکنان پرداخت نشده است. مسجد سلیمان، پارس جنوبی بوشهر پولی ندارند. آنقدر بی پول که دیگر بلند و کوتاه کردن موی بازیکنان ربطی به فدراسیون ندارد. در یک کلمه پول نیست. در نساجی مازندران بازیکنان پولی دریافت نکرده اند. تا پیش از آنکه توده مردم در ورزشگاه ها هم صدا شوند اقتصاددان ها مثل یک لاستیک نجات به شعار «مربی ایرانی، آبروی ایران است و آبروی مان را نزد خارجی ها نریزد» اکتفا نمی کنند. گل محمدی به پرسپولیس و مجیدی به استقلال وصل شده اند. دیکتاتوری خشن سپاه پاسداران فوتبال را رها نمی کند. گل محمدی و مجیدی هیچکدام شان باور نمی کردند به این آسانی روی نیمکت های داغ استقلال و پرسپولیس بنشینند. حتی بازیکنان تیم امید گفته بودند مجیدی حتی در سطح تیم امید نیست. حالا او در استقلال تهدید به استعفاء هم می کند. برای پیدا کردن حقیقت باید جنگید. بسیار از مربیان امروزی، آدم های امروزی نیستند، آنها از فوتبال مدرن بدورند. استعداد تنها کافی نیست و برای یادگیری هرگز پایانی نیست.

بهرحال با زبان ساده پول نیست. مارادونا می گوید «وقتی به واتیکان سفر کردم، دیوارهای کلیساها را دیدم که از طلا ساخته شده بود. پاپ گفت باید کمک کنی تا به فقرا کمک کنیم. با خودم گفتم لعنتی ها بروید دیوارهایتان را بفروشید.» در ایران هم امامزاده های طلائی بسیار است. اسلام عزیز آنها را غرق طلا کرده است. حالا همه می گویند گذاشتن اینکه کی روش برود کار اشتباهی بود. آقای دادکان از آقای تاج می پرسد چرا گذاشتید که کی روش برود و تاج می گوید آقای وزیر ورزش او را دوست نداشت و خواهان رفتن او بود. بازیکنان همه او را دوست داشتند و حالا خداداد عزیزی هم تاسف می خورد که چرا او نماند. بهر حال دیر شده است و هر کسی این حرف ها را باور می کند توانش را می پردازد. کسی از مربیان ایرانی اسکویچ را قبول ندارد. آیا آنها تخم اغتشاش می کارند، وقتی می گویند انتخاب اسکویچ توهین به مربیان ایرانی است و آیا این جا سرزمین غیرممکن های شدنی است، و هر اتفاقی ممکن است نیفتد؟ آیا تاریخ داوری خود را خواهد کرد؟

باشد. اما او حالا مورد تأیید سپاه نیست. به او تیم نمی دهند و او را نمی خواهند چرا که او حقیقت را فاش کرده است. چه کسی حاضر است آن چیزی را بشنود که حاضر به شنیدنش نیست!

حتی آقای رهبر هم با انتخاب مربیان خارجی مخالف است. او می گوید ما باید از نیروهای هم وطن خودمان استفاده کنیم. اما سپاه ناگهان اعلام می کند آقای اسکویچ مربی ملی است. متأسفانه در تمامی این سال ها منفعت جانشین قانون اخلاقی بوده است. محمد دادکان رئیس اسبق فدراسیون فوتبال در یک مصاحبه تلویزیونی می گوید «به آقای تاج گفتم نگذار کیروش برود، اما او گفت سپاه و وزیر کیروش را نمی خواهند.» شما با شخصیت های دوروی جرج اورول در کتاب قلعه حیوانات روبرو هستید. صدای همه از انتخاب سازش کارانه آقای اسکویچ درآمده است. آیا آنها چیزهایی را می بینند که ما نمی بینیم؟!

صحبت کردن روشن و شفاف درباره او سخت بنظر می رسد. خیلی ها شکست های پی در پی آبادانی ها را به حساب او می نویسند و یک بازیکن آبادانی می گوید در روز آخر که می خواست از ما جدا شود، هیچ تاکتیکی نبود و او فقط قبل از بازی گفت که به کشورش برمی گردد و همه ما را به گریه انداخت و ما با یک روحیه شکست خورده به زمین رفتیم و با خشم. بنظر می رسید برای او مهم نیست. او در میان مردم و بازیکنان در زمان ترک خاطره بدی برجای گذاشت در صورتی که می توانست حقیقت را به همه بگوید و ما را برای بردن مهیج کند. خورشید فروخته و فکرش را هم نمی کردیم که از خودی ضربه بخوریم. او کاری کرد که مردم خون گرم آبادان به تیم شان پشت کردند. او همیشه به تیم اعتماد به نفس می بخشید و روحیه می داد. او همواره دل شوره را از تیم می گرفت. باتوجه به چشم انداز این تجربه تلخ است که کار ما هر روز پیچیده تر می شود. بسیاری از مسائل هنوز تاریک مانده است. شما باورتان نمی شود که از فدراسیون کشور خود هم ضربه بخوریم. بسیاری از تماشاگران در روی سکوی خالی ورزشگاه آبادان خواستار آمدن طوسی هستند. اما او بسیار دورتر از آن است که رهبری این قایق به گل نشسته را بدست گیرد. حالا ورزشگاه آبادان جای امنی برای لذت بردن از فوتبال نخواهد بود. هیچکس صدایش در نمی آید. گرد باد مالی و اقتصادی تیم ها را یکی بعد از دیگری می بلعد و زمان تغییرات را نزدیک تر می کند. از تبریز تا آبادان خشم اجتماعی اوج



ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com

ورزشگاه ها راه دهند. انتخابات ریاست فدراسیون ها دموکراسی است و مردانی که انتخاب می شوند پوششی از آئین نامه های دموکراسی خواهانه را از حفظ در حافظه خود دارند، اما در زیر آن برهنه اند و می دانند، بدون سازش با رهبران سپاهی پشت پرده فدراسیون ها به روی صندلی ریاست فدراسیون نمی نشینند. اغلب آن ها چندسالی می مانند، مرتکب اشتباهاتی می شوند و سپس استعفاء می دهند یا کنار گذاشته می شوند. بدون آنکه به ناکامی خود اعتراف کنند و در پی فرصتی می نشینند تا سنگی زیر پای نفر بعد بگذارند. همیشه لایه هایی از مه همه چیز را می پوشاند تا نفر بعدی هم غرق شود. در سرزمین ما و در فوتبال برتر آرام، آرام همه چیز و همه تعهدها پیچیده و دردناک می شود. از کشمکش ها که بگذریم در نزاع هائی بی بهره نمی توان گفت چه کسی مظهر شر و چه کسی نماد خیر است! در میان نیمه فصل لیگ همه مربیان از بالا تا پائین جدول به جزء جواد نکونام مربی فولاد و قلعه نوعی مربی سپاهان جابه جا شده اند، چیزی که در دنیای فوتبال بی سابقه است. وقتی مربیان خارجی همه از ایران رفتند، به نظر می رسید که یک مربی ایرانی سکندار رهبری تیم ملی خواهد شد، اما ناگهان در میان بی خبری همه، آقای اسکویچ مربی نفت آبادان جای همه را گرفت. آقای دانی مردی برای همه فصول تاریخ ما است. مرد قابل احترامی که در دنیا شناخته شده است. مردی که با تحصیلات عالی می توانست در هر پستی از وزارت ورزش تا ریاست جمهوری مفید

بیائید یک واقعیت ساده را قبول کنیم، مسئولان تربیت بدنی در طی این سال هایی که گذشت هرگز تعریف درستی از ورزش نداشته اند. نظریه این مسئولان هیچکدام پیشنهادی ای آکادمیک ندارد و اغلب آنها فارغ التحصیل مدرسه های بی دیوارند در میان لشکر تهی مغزان که بدلیل کوتاه بودن دیوار ورزش همه از آن پریده اند. آقای وزیر ورزش، در میان اوراق موربانه خورده فدراسیون های ورزشی، جای خاص خود را داراست. ردپائی از سپاهیان به چشم می خورد که تصمیم های نهائی را آنها می گیرند. روندی که کیمیا علی زاده، تنها زن مدال آور ایران در المپیک را مجبور به مهاجرت می کند و دیگران نیز اگر فرصتی یابند می روند، مثل شطرنج بازا و ورزشکاران رزمی، و آقای وزیر به آسانی می گوید، «بی خیال» این نیز بگذرد. پشت درب های ورزشگاه ها زنان سرگرم مبارزه اند که بدون ورزشگاه ها راه یابند. آنها کتک خورده اند، به صورت آنها تف انداخته اند و بعضی ها حتی ساعت ها به زندان افتاده اند. هنوز پرونده هایی حتی در فدراسیون بین المللی فوتبال در جریان است. آقای رئیس فدراسیون بین المللی فوتبال از اینکه ایرانی ها به او دروغ گفته اند دل خور است. شرمندگی در آن حدی بود که آقای تاج، رئیس فدراسیون فوتبال، خودش را به مریضی زد و استعفاء داد. او در چالش با خبرنگاران رنگ می باخت، دروغ هایش پیش از همه خودش را بیمار کرد. رابطه او برای داشتن رابطه حسنه با فیفا حتی اصل قضیه را مخدوش می کرد، اما چه کسی به آقای جنتی خبر می داد که می خواهند خانم ها را به

The Eye School Math Institute Summer Bootcamp

First day of classes: June 03, 2020 Last day of classes: July 28, 2020

♦ Algebra 1 & 2

Offered on:

♦ Pre-Calculus

M-Th 8:00am-12:00pm

♦ Calculus AB & BC

M-Th 12:30-4:30

Sign up for 4th grade to 8th grade
After School Enrichment Math Classes

(925) 786-1011

4125 Blackhawk Plaza Circle, #210, Danville, CA

www.theeyeschoolofmath.com ♦ register@theeyeschoolofmath.com

یک ماه تا مرز ورشکستگی رفته است. «رزا» که با پسر پنج‌ساله‌اش «آرمین» زندگی می‌کند می‌گوید: «امروز تمام خریدم را از گوشت و مرغ گرفته تا حبوبات و مواد شوینده انجام دادم. می‌خواهم بروم خانه و تا ۱۵ فروردین هم بیرون نمی‌آیم، شب‌ها مدام خواب می‌بینم پسرم کرونا گرفته و قلبم هزار تکه می‌شود.» اطرافیان رزا او را نصیحت می‌کنند که آرامشش را حفظ کند: «خواهرم خیلی باهام صحبت می‌کند، می‌گوید: این کارها چیه میکنی؟ چرا الکی یک موضوع را بزرگ می‌کنی. کرونا یک ویروس مثل سرماخوردگیه احتمال مرگ‌ومیرش هم توی بدترین حالت ۳ درصد است. منم یاد لطیفه فضای مجازی می‌افتم که می‌گوید: احتمال ایران به دنیا آمدن یک درصد بود و ما به دنیا آمدیم.» «حسین»، در هتل داریوش کیش کار می‌کند و می‌گوید: «من سه‌ساله که اینجا هستم و هر سال از اواسط بهمن تمام اتاق‌های ما برای ایام عید پر بود ولی امسال هنوز کلی اتاق خالی داریم و تعداد زیادی از مسافران که در بهمن‌ماه هتل را رزرو کرده بودند اتاقشان را کنسل کرده‌اند و دلیل عمده آنها هم این است که در کیش پر از چینی است.

فسخ کرده‌اند و چهار مغازه هم از اول هفته باز نکرده‌اند. بازارمان هم هیچ ربطی به شب عید ندارد. هر سال این موقع باور کنید وقت نمی‌کردیم از مشتری پول بگیریم ولی امسال همه‌جا خیلی سوت‌وکور است. مسیر من از خانه تا پاساژ با ماشین خودم حدود ۴۵ دقیقه است که شب عید معمولاً تا یک ساعت و ده دقیقه هم طول می‌کشد. این روزها آن‌قدر خیابان‌ها خلوت است که بیست دقیقه‌ای هم رسیده‌ام.»

«مینا»، کارمند یک شرکت خصوصی بازرگانی است و می‌گوید: «از روز دوشنبه ۵ اسفند شرکت، ما را تعطیل کرده است و گفته تا اطلاع بعدی تعطیل هستید و اگر کسی جایی کار پیدا کرده یا می‌خواهد برود هم بلامانع است. شرکت ما قهوه و پودر کاکائو از برزیل وارد می‌کند و پسته و زعفران بسته‌بندی شده با برند خودمان به فرانسه و چند کشور اروپایی دیگر صادر می‌کنیم. با همه مشکلاتی هم که این چندساله در بحث صادرات و واردات مخصوصاً صادرات مواد خوراکی گریبان‌گیرمان بوده اما خدا رو شکر شرکت کارش را انجام می‌داد و نتیجه کارمان رضایت‌بخش بود، اما الان نزدیک دو هفته است که نه سفارش جدید داریم و حتی سفارش‌های قبلی‌مان هم که آماده ارسال بود کنسل شده است، شرکت در عرض کمتر از

کرونا با زندگی مردم ایران چه کرده؟

شبنم کریمیان

چندتایی اسپری دارد به کسانی که در داروخانه هستند می‌گوید: «این اسپری‌ها هیچ‌چیز به‌جز آب و الکل نیست. در هر ظرفی یک‌پنجم ظرف را الکل طبی بریزید و چهارپنجم مابقی را آب بریزید. سزای گران‌فروش نخریدن است.»

«نیمیا»، در زمینه خرید الکل و ضدعفونی‌کننده می‌گوید: «امروز به بیش از ده داروخانه در غرب تهران برای خرید الکل و یا ضدعفونی‌کننده سر زدم تا توانستم یک الکل طبی کوچک به قیمت ۳۵۰۰۰ تومان بخرم. بیشتر داروخانه‌ها، بزرگ روی شیشه نوشته‌اند ماسک، الکل، ضدعفونی‌کننده و ... نداریم.» مشکل ما فقط کمبود ماسک و ژل و اسپری ضدعفونی‌کننده و الکل نیست. گسترش ویروس کرونا همه جوانب زندگی مردم را تحت‌تأثیر قرار داده است.

«سهراب»، کارمند یک روسری فروشی در یک پاساژ در شمال تهران است او می‌گوید: «شش تا مغازه در همین یک هفته در پاساژ ما قرارداد اجاره‌شان را

با روپوش سفید، پشت صندوق داروخانه نشسته است و به خانم دیگری که گویا دوستش است و آمده است به او سر بزند، می‌گوید: «باور کن ماسک‌ها را با ۴ برابر قیمت می‌توانستم بفروشم، دلم برای مردم سوخت و دو برابر قیمت فروختم.» دوستش هم نگاهی با غضب به او می‌کند و می‌گوید: «دلت برای خودت بسوزد. اون وقتی که برای سرمایه‌گذاری توی این داروخانه ماشین و طلاها تو فروختی کدام یکی از این مردم به فکر تو بود. دوره این حرف‌ها تمام شده است.»

دو تا چهارراه پایین‌تر داروخانه دیگری قرار دارد که یک خانم دکتر جوان که به نظر می‌رسد صاحب داروخانه است مشغول تلفن صحبت کردن است و گویا با مسئول پخش اسپری ضدعفونی‌کننده بحث اش شده است و بلند بلند پشت تلفن به او می‌گوید: «با این قیمت منم ازت خرید نمی‌کنم. خودمم راه درست کردنش را به مردم یاد میدم.» گوشی تلفن را قطع می‌کند و با اینکه هنوز



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴ (۴۰۸)

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



👉 کارت سبز، ویزای نامزدی

👉 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

👉 ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

👉 تشکیل شرکت‌ها

👉 تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

جز همان صحنه های اکشن، حرفی برای گفتن ندارد. حتی داستان آن هم آنچنان بی معنا و بی ربط است که در کل اهمیتی هم ندارد که داستانی هست یا نه.

این دومین فیلمی است که «پیمان معادی» نقش چندم و کوتاهی در یکی از فیلم های «مایکل بی» دارد. فیلم نخست ۱۳ ساعت بود که آن نیز به جز اکشن داستانش از هر نظر فاقد ارزش و قابل بحث بود. مشکل فیلم های «مایکل بی» فیلمنامه های سطحی و بی ربط آنهاست. هدف او بیان یک داستان تماشایی یا قوی نیست. فیلمنامه برای او بهانه ای است تا صحنه های اکشن اش را در فواصل آن جا بدهد. این بار هم این موضوع رعایت شده و در انتها تماشاگر به جز اکشن چیز دیگری عایدش نمی شود.

از همان نمای نخست تا انتها، تعقیب و گریز ماشین ها، انفجارهای بدون وقفه و هر آنچه سر راه این تعقیب و گریز قرار می گیرد تا آخر که اوج این انفجارها باشد ادامه پیدا می کند. داستان آن هم درباره یک فرد ثروتمند است که مرگ خود را طراحی می کند تا کسی او را پیدا نکنند. **دنباله مطلب در صفحه ۳۴۳**

پاسخ ها به زبان انگلیسی است. صحنه تفتیش ماشین در سر مرز، نه به فارسی و نه به انگلیسی، بلکه بدون زیرنویس انجام می شود که دلیلش معلوم نیست.

«مامور مخفی» فیلمی است پروپاگاندا که برای هجو برنامه اتمی ایران ساخته شده و هدفش نفی و توهین به مردم ایران است.

پیمان معادی:

تق، بنگ بنگ!

آخرین فیلم «مایکل بی» کارگردان فیلم های اکشن دار هالیوود - شش زیرزمین -



فیلم «شش زیر زمین»

مجموعه ای است از کلیه فیلم های ساخته شده توسط او و دیگران که به

دنیای سینما

سعید شفا



مامور مخفی

برنامه اتمی ایران که چند سالی است مثل خار در دیدگان دولت های خارجی به ویژه اسرائیل که مخالف اتمی شدن ایران هستند آنان را آزار می دهد، پایش به سینما هم کشیده شده. آخرین ساخته در این زمینه فیلمی است به اسم «مامور مخفی» The Operative که فیلمی است جاسوسی و ساخته اسرائیل.

فیلم را یک فیلمساز تازه کار به اسم «یوال ادلر» ساخته که پیشتر فیلم



فیلم «مامور مخفی»

آغاز و ادامه پیدا می کند که همین آن را از ابتدا کند و کسالت بار می کند. داستان فیلم هم براساس کتابی نوشته یک مامور سابق موساد است تحت عنوان «معلم انگلیسی» که خواسته نظیر «ایان فلمینگ» نویسنده انگلیسی و خالق «جیمز باند» عمل کند. شخصیت اصلی فیلم زنی است فرانسوی که مامور موساد است، به عنوان معلم زبان انگلیسی به ایران می رود تا زبان درس بدهد ولی هدفش جمع آوری اطلاعات درباره برنامه اتمی ایران است. برای این کار با یک مرد ایرانی صاحب یک شرکت بزرگ آشنا می شود و به یک باره او را در حال کار در شرکت او می بینیم که بعد هم به عشقی میان آن دو می انجامد.

نقش این جاسوسه را «دایان کروگر» بازیگر آلمانی ایفا می کند، و نقش معشوق ایرانی و صاحب شرکت را یک بازیگر ایرانی کانادایی به اسم «کاس انور» بازی می کند که در هیچ صحنه ای ایرانی بودن او به تماشاگر منتقل نمی شود. از او پیشتر در چند سریال تلویزیونی و از صدایش برای چند نقش استفاده شده که اینجا او را با لهجه نامفهوم فارسی نشان می دهند که سخت تو ذوق می زند. فیلم در آلمان، اسرائیل و بلغارستان فیلمبرداری شده. در بخش اسرائیل که مثلا در ایران اتفاق می افتد، ایرانی های این کشور نشان داده می شوند که در یک پارتنی در حال رقص، استعمال مواد مخدر، قمار، مشروب خواری و عشق بازی... هستند که سازندگان فیلم می خواهند بگویند این زندگی پنهانی مردم ایران است. نیز روی صحنه های عشق بازی بیش از اندازه تاکید می شود که یا به خاطر تجاری کردن فیلم است یا خراب کردن ایرانی ها.

«مامور مخفی» صرفا برای کوبیدن ایران به خاطر برنامه اتمی آن ساخته شده که از روال معمول یک فیلم ساده عاری است. بطور مثال، در مراسم عروسی که سخت مسخره است، گفت و گوها (پرسش ها در واقع) به زبان عبری ادا می شود در حالیکه

«بتلهم» (۲۰۱۳) را ساخته، درس ریاضی و فیزیک خوانده و فارغ التحصیل رشته فلسفه است. ولی چرا سر از فیلمسازی درآورده مشخص نیست. هرچند کسی که از این شاخه به آن شاخه نوسان داشته باشد، مشخص است در هیچ یک از آنها توفیقی نخواهد داشت. دلیل آن هم همین فیلم ضعیف، احمقانه، سردرگم و تبلیغاتی «مامور مخفی» است. بخشی از فیلم در تهران فیلمبرداری شده که می شد به راحتی نظیر فیلم «آرگو» با استفاده از تکنیک CGI آن صحنه ها را از طریق کامپیوتر خلق کرد ولی اسرائیلی ها با فریب دولت ایران، یک گروه بلژیکی را استخدام و برای فیلمبرداری به تهران اعزام کردند تا آن صحنه ها را که «ادلر» در نیویورک از طریق تلفن دستی اش مشاهده می کرد، فیلمبرداری کردند. فیلم با فلاش بک (رجعت به گذشته)

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law



♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

بود که در آن شب چشم رفقا را کور کند. به هنگام خروج از منزل، واقعا قیافه بود ریخت خانم تماشایی بود. مثل دلفکی بود که برای هنرنمایی دعوت شده باشد.

وقتی به هتل رسیدیم، از دیدن سایر خانم ها تعجبی نکردم چون همه تقریبا شبیه هم بودند. شام خورده شد و رقص و پایکوبی تا نیمه های شب ادامه داشت. با دوستان همه با هم از هتل بیرون آمدیم. خانم ها در صف جلو ما قرار داشتند که ناگهان دزدان نقابدار به ما و چند تن از خانم های دیگر که همگی در پارکینگ هتل بودیم، حمله ور شدند و خانم من و چند خانم دیگر را که همگی جواهرات زیاد به خود اویزان کرده بودند با خود بردند.

چه غوغایی شد. پلیس به محل حادثه آمد و در میان آه و گریه و ناراحتی ما قول داد که هرچه زودتر دزدان را دستگیر کند و خانم ها را صحیح و سالم به ما برگرداند. بعد از دو ماه ناراحتی و نگرانی یک روز ساعت ده صبح پلیس تلفن کرد و مژده داد که دزدان را دستگیر کرده و گروگان ها در محل امنی منتظر شوهران خود هستند. با دوستان همدرد دیگر سوار ماشین شده و بعد از یک ساعت به محل موعود رسیدیم. نمی دانید چه حالی داشتم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

خوانده اید و یا به هر حال دیده اید البته به جز آنهایی که معتقدند وقتی به اینجا آمدند هنوز پستانک به دهان داشتند یا طفل چهارساله ای بودند.

به هر حال در مجله تهران مصور آقای بسیار محترمی که عضو عالیترتبه یکی از وزارتخانه ها بود بنام آقای شجاع الدین ملایری صفحه ای داشت که هر هفته داستان طنز مانند زیبایی را در آن صفحه می نوشت. من عاشق نوشته هایش بودم و تصمیم گرفتم این هفته یکی از آن داستان ها را تا آنجا که حافظه ام یاری می کند برایتان نقل کنم چون مربوط به شب ژانویه است.

آقای ملایری می نویسد که «طبق معمول هر ساله خانم یکی دو ماه مانده به شب ژانویه مشغول سفارش لباس و کفش و کیف از پاریس بود. البته دخترم در پاریس زندگی می کند و هر ساله این مهم به عهده او واگذار می شود.

هتل هیلتون سوکسه بیشتری بین خانم ها داشت. در نتیجه خانم بیکار نشست میزی را رزرو کرد. آرایشگر و غیره هم که قبلا پیش بینی شده بود و خانم در این مورد دلهره ای نداشت. وقتی شب ژانویه فرارسید همه چیز آماده بود. جواهرات هم از صندوق بانک بیرون کشیده شده



نوشخند و پوزخند

لیخند و زهر خند

عزت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

کریسمس در ایران

زمان، مثل هیلتون، شرایتون و غیره جا رزرو می کردند که شب ژانویه را با خوردن شامپاین و اسکارگو در آنجا بگذرانند و پز خاویار خوردن شان را شب بعد به دیگران بدهند. اما عید نوروز را یا در اروپا بودند یا به هر جای دیگری که در ایران نباشد چرا که حوصله عید نوروز، سفره هفت سین چیدن و دید و بازدید عید را نداشتند. اما در اینجا حالا که در غربت هستند در به در به دنبال سمنو و سنجید می گردند که سفره هفت سین شان را که در فیسبوک می گذارند از مال دیگران چشمگیرتر باشد.

بگذریم... حرف در این مورد بسیار است اما داستانی می خواهم برایتان از شب ژانویه ای در تهران بگویم که بد نیست بشنوید. بعضی از شماها در سال های قبل از انقلاب مجلاتی مانند تهران مصور را یا

کریسمس در ایران داستان بامزه ای بود چون اکثر خانواده ها که بچه هایشان در خارج زندگی می کردند، در تعطیلات کریسمس به ایران می آمدند که در کنار خانواده باشند. مادر خانواده اصرار داشت که درخت کاجی را تزئین کند و در گوشه اتاق پذیرایی بگذارد که نور چشمی «هوم سیک» نشود. و این مساله باعث تفریح و خنده مستخدمین منزل و بعضی از کسانی می شد که به این رسم آشنایی نداشتند. شنیده بودم که مستخدمین خانه را ترک می کردند و می گفتند که آقا و خانم حالا دیگر درخت را زیارت می کنند و دورش می گردند.

اما داستان شب ژانویه در تهران داستانی جداگانه بود. یکی دو ماه به شب ژانویه مانده زوج هایی که ادعای تجدد بیشتری داشتند، باید در هتل های مشهور آن



هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408)559-7864

Cell: (408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



Kathryn Burke
Attorney at Law

کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی و ترکی
زبان از دفتر خدمات بین المللی



- ♦ Business & Investment Visa
- ♦ Employment Based Green Card
- ♦ Family-Based Green Card
- ♦ Deportation & Asylum
- ♦ Citizenship & Naturalization
- ♦ Fiance Visa
- ♦ Tourist Visa
- ♦ Student Visa
- ♦ Entertainment Visa

Notary Public
By Appointment Only

- ♦ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ♦ کارت سبز از طریق کارفرما
- ♦ کارت سبز از طریق خانواده
- ♦ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ♦ تابعیت
- ♦ ویزای نامزدی
- ♦ ویزای توریستی
- ♦ ویزای تحصیلی
- ♦ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: **(408) 909-9060**

Toll Free: **(888) 350-9060** ♦ Fax: **(408) 503-0040**

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

منطقه فضول آباد

این حرفا حرف حسابیست

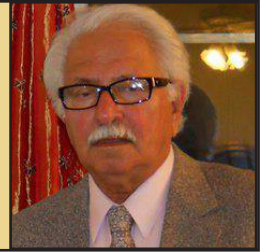
ما شهروند هر کجا که باشیم باید شهر را خانه خود بدانیم، درباره همه مسائل شهروان بیدار و دلسوز و نکته دان باشیم و اگر در آن ایراد و اشکالی هست، بریم ببینیم مسئولش کیه و بگیریم. متأسفانه من خیلی وقتا چنین نظارتی از جانب مردم نمی بینم. شاید هم من نباید در قضاوت عجله کنم. بهر حال در مسیر پیاده روییم در خیابان استیونس به طرف خیابان سیویک سنتر، یک قسمت از پیاده رو نشست کرده چون چمن های اطراف این مسیر همواره آبیاری می شود. در این فرو رفتگی آب جمع می شود، خزه هم می بندد و اگر عابری کمی بی توجهی کند لیز می خورد. خصوصاً اگر این عابر سالمند باشد خطر شکستگی استخوان در بدن او قابل پیش بینی می باشد. یکی دو سال است من این اشکال را می بینم ولی در رفع این عیب قدمی برداشته نشده است. بنده به عنوان یک شهروند می پرسم چرا؟

در خیابان سیویک سنتر به طرف غرب یک عمارت چند طبقه هست. پائین این عمارت دو دهانه ناودانی است که روی پیاده رو باز است. وقتی از این ناودان ها آب می آید پیاده رو خیس و لغزنده می شود و هر عابری چه بزرگ و چه کوچک از این محل بگذرد و اندکی بی توجهی کند یا کفش هایش خیس می شود یا ممکن است زمین بخورد. همین تکه هم خطر آفرین است. سوال من اینست که این چه نوع معماریست که باید پیاده رو را خیس کند! مگر نمی شد این ناودان ها را از زیر پیاده رو رد کرد تا این اشکال پیش نیاید! مطلب دیگر آنکه اگر مسئولان شهرداری تشخیص داده اند که در خیابان ها، باید نیمکت بگذارند چرا همه جا نیست. این نیمکت ها را سالمندان دوست دارند، مادران بچه دار دوست دارند، خستگان دوست دارند و بخصوص من که در پیاده روی زود خسته می شوم و امثال من. این ها که گفتم نیازها، کمبودها، معایب اساسی شهر ما نیست. باید با تامل بیشتر و بررسی دقیق تر مشکلات عمده و بنیادی را پیدا کرد و گفت و یا نوشت. اگر ما شهروان را دوست داریم یا آن را بهتر می خواهیم باید در این راه قدمی برداریم. فقط گفتن مساله را حل نمی کند. دو صد گفته چون تیم کردار نیست.

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمان-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



است یا مثل کتاب قانون این سینا که راجع به قانون نیست، کتابیست پزشکی که هفتصد سال در اروپا تدریس می شد.
♦ بعضی از فروشندگان های حقه باز اگر حواست نباشد کتابی مزخرف و پرت بهت غالب می کنند. خیلی مراقب باش
♦ بعضی کتاب ها در اسمش لغت هست. این کار درستی نیست اسم کتاب باید روشن و گویا باشد. اسماعیل فصیح کتابی دارد به نام ثریا در اغماء، این اسم را من نمی پسندم.

♦ بعضی کتاب ها متأسفانه اسم مناسبی ندارند مانند کتاب لب های ماتیکی ملیحه. خودمونیم این شد اسم کتاب؟
♦ نویسنده کتاب خودش نباید از خودش تعریف کند. یکی از همکاران من روی جلد کتابش جلو اسمش نوشته بود استاد. وقتی از او ایراد گرفتم گفت مردم حسودند به من نمی گویند استاد چرا خودم به خودم نگم استاد.
♦ دنباله مطلب در صفحه ۵۷

نگاه چند سویه من به کتاب ها

♦ بعضی از کتاب ها را طوری با خطی زیبا و درهم نوشته اند که من و تو هلاک می شویم دو خط یا دو بیت آن کتاب را درست و بی غلط بخوانیم. من یک نمونه از این کتاب ها را دارم. خواندن این آثار را به ماها نیاموخته اند خط دوران ما نیست.
♦ برخی کتاب ها پر حجم و سنگین هستند. از این نوع کتاب ها در غرب بیشتر است. خواندن این کتاب هم هزار دردسر دارد. یکی از نویسندگان غربی نوشته بود «من آن را تکه تکه می کنم و هر بار یک قسمت آن را می خوانم.» با این شیوه سنگ مشکل را از جلو پایش بر می داشت. ما که دل مان نمی آید کتابی را مثل گوشت قربانی تکه تکه کنیم.
♦ بعضی کتاب ها هرچه زور بزنی متوجه نمیشی که درباره چیست! یعنی از اسمش چیزی دستگیرت نمی شه. مثل کتاب کبریت اخمر که به حضرت امام جعفر صادق مربوط

دفاتر وکالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت

وکلا سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

فرا رسیدن بهار و نوروز باستانی بر شما مبارک باد



Ali Moghaddami

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute



- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

ای خدای بزرگ که ما را آفریده‌ای
ما را به راه راست هدایت فرما
پروردگارا، به ما توفیق ده تا به میهن
خود خدمت کنیم
به پدر و مادر خود احترام بگذاریم
دشمنان خود را دوست بداریم و آنها را
بخشاییم. آمین.

دعایی ساده بود. از نماز صبحگاهی خانه
و اهدنا الصراط المستقیم قابل فهم تر و
در ذهن کودکان ما می‌گذشت که مگر
نمی‌شود نماز را به فارسی خواند؟

ای ایران

در سال‌های بعدتر دسته‌جمعی سرود
«ای ایران» را، که آقای سرود به‌زحمتی
یادمان داده بود، می‌خواندیم. سرودی
که حالا، همه از احزاب و دسته‌های
سیاسی داخل و خارج گرفته، تا مستان
نیمه شب و شب زنده‌داران، در غربت
و وطن دوباره به یادش افتاده‌اند و با
اشک و حسرت و اندوه می‌خوانند.

آن وقت‌ها در آن سال‌های روشن در آن
کوچه‌های گمشده فصل‌های دور ما همه
این سرودها را می‌خواندیم و نمی‌فهمیدیم.
حالا همه می‌خوانیم و می‌فهمیم که مرز
پر گهر نشانه فتح ماست، نشانه حضور
تاریخی ماست در گستره هزاران هزار
سال.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

مدت تابستان قابل به سر انگشت
گرفتن شده بود، از ته زده بود.
ما خود در جستجوی لیوان رویی
آبخوری و دستمالی بودیم که باید روز
بعد سر صف پشت دست‌های تمیز
ناخن گرفته می‌گذاشتیم تا آقای ناظم
ببیند و بگذرد.

روز اول مهر با صدای دلنگ دلنگ
زنگ، کندوی پر هیاهوی بچه‌های صحن
مدرسه خاموش می‌شد. کلاس‌ها به‌ترتیب
ارشدیت به صف می‌ایستادند. ما به ظاهر
سراپا گوش می‌شدیم تا نطق سنتی آقای
مدیر را، که هر جمله آن موضوع انشایی
می‌توانست باشد، بشنویم: «علم بهتر از
ثروت است»، «عفو بهتر از انتقام است»،
«شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست
ناتوان است»؛ و بعد از نطق آقای مدیر،
منتظر می‌شدیم که آقای ناظم دوتا چک
ناگهانی به گوش دو نفر، که اتفاقاً هیچ
کاری هم نکرده و از همه مظلوم‌تر
ایستاده بودند، بزند که زهر چشم
اول روز اول مدرسه برای تمام سال از
دیگران گرفته شود و لات و لوت‌ها و
اشاره مدرسه ماست‌ها را کیسه کنند.
بعد دعای صبح را که یک دانش‌آموز
ارشد به صدای بلند می‌خواند، تکرار
می‌کردیم:

یادداشت‌های بی تاریخ

دکتر صدرالدین الهی



روز اول مدرسه

آغاز اسارت نه ماهه

محکم‌دوزی می‌کرد و کونۀ آرنج و سر
زانو را اگر رفته بود، از پارچه‌ای که از
دم قیچی باقی مانده و خیاط پس داده
بود وصله ای می‌زد که لباس پنج شش
ماه دیگر تا شب عید نباید و پدر به خرج
بیش‌بینی نشده‌ای گرفتار نیاید. و آنگاه
یقه سفید چلووار آهارزده و شورواشور را
برای یک هفته‌ای به یقه کت کوک می‌زد
تا آقای ناظم ما را به جرم نداشتن یقه
سفید به خانه بازپس نفرستد.

جمعه روز پیش از شروع مدرسه پدر
ما را به حمام برده بود تا خاک و خل
و زخم و زیل پرسه زدن در کوچه‌ها و
کشتی گرفتن در جلوخان خانه‌ها را از
تنمان بشوید، و هفته‌ای پیش از آن،
حسین شاکرد محمدعلی خان سلمانی
روبروی مسجد سپهسالار با ماشین
نمره صفر تمام موهایی را که در طول

اول مهر. روز اول درس. روز اول مدرسه.
سال‌ها سال پیش، روز اول مهر برای
من، این کودک دبستانی، آغاز فصل
یک اسارت نه‌ماهه بود. در اتاق‌هایی
که روشنایی آن به تاریک روشن غروبی
دلگیر می‌مانست. ما روی نیمکت‌هایی
که چهار نفر را به سختی جا می‌داد،
کنار هم می‌چیدیم و پشت میزهای
چوبی فرسوده‌ای که خراشیده از حکاکی
یادگاری‌های شاگردان سال‌های سال، با
لکه‌های ماندنی جوهرهای بنفش و قرمز
و آبی به پیشخوان عطاری محل بیشتر
شباهت داشت، می‌نشستیم.

از یک هفته پیش، مادر با حوصله لباس
کازرونی شل‌بافت و رنگ و رو رفته عید
را سر و سامانی می‌داد. سردست کت
و دم پای شلوار را اگر نخنما شده بود

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی،
صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

*Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about
learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life*

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز
Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.

♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه و زانو درد

♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن دردهای کمر ♦ دردهای دست

♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism

♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

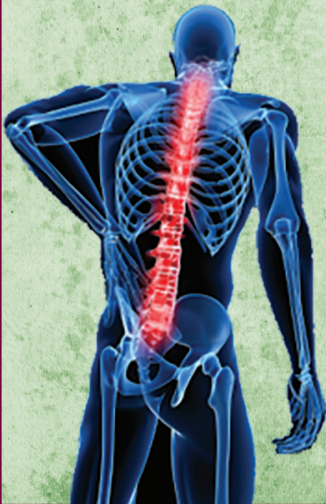
Serving: San Jose & Santa Clara

www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103

Santa Clara, CA 95050



نگاهی به تاثیر روانی جنگ در روابط فردی

دکتر محسن زمانی

غلامرضا ده سالی از من بزرگتر است. وقتی برادر ۳۱ ساله اش، محمد، در جنگ ناپدید شد، او حدود ۲۲ سال داشت. تا آن وقت، غلامرضا آرام و سر به زیر بود و آزارش به کسی نمی رسید. با اصرار پدر بسیجی اش، که پیرمردی ساده دل و ذوب در ولایت بود، به جبهه رفت. در اولین مرخصی اش با دختر عمه اش ازدواج کرد. در دومین حضور در جبهه بود که گفتند موجی شده است. من فکر می کردم موجی شدن باید چیزی شبیه تشنج گرفتن باشد. اما غلامرضا تشنج نداشت. بد اخلاق و عصبی شده بود. همیشه اضطراب داشت. لاغر شده بود و فرد نسبت به آن با ترس و اضطراب شدید همراه است.

بسیاری از افرادی که این رویداد آسیب زا را تجربه می کنند و یک دوره کوتاه مشکلات سازگاری و مقابله را از خود نشان می دهند. با گذشت زمان و استفاده از روش های مقابله سالم معمولا واکنش آسیب زا در آنها بهتر می شود اما، در برخی موارد علائم بدتر می شود و ماه ها و حتی سال ها ادامه پیدا می کند و گاهی تمامی گستره عمر را در بر می گیرد و فرد همواره گرفتار این علائم باقی می ماند. این اختلال ممکن است نجات یافتگان از رویدادهای آسیب زایی مانند جنگ، سیل، زلزله، تصادفات رانندگی، سانحه هوایی، آسیب جسمانی، تجاوز جنسی و ... را تحت تاثیر قرار دهد. علائم و نشانه های PTSD معمولا در سه ماهه اول پس از رویداد آسیب زا شروع می شوند. البته در برخی موارد معهود، علائم ممکن است تا سال ها پس از رویداد بروز پیدا نکنند.



عمده ترین نشانه های PTSD شامل: زنده شدن خاطرات مربوط به رویداد آسیب زا و تجربه مجدد آن برای چند دقیقه یا حتی چند روز، احساس شرم یا گناه، رویاهای غم انگیز در مورد رویداد آسیب زا، احساس کرختی هیجانی، خشم، روابط بین فردی ضعیف، رفتارهای خود آسیب رسان، ناامیدی نسبت به آینده، خواب های وحشتناک، مشکلات حافظه، ضعف در تمرکز و زود از جا پریدن و ترسیدن، عدم لذت از فعالیت هایی که قبلا لذتبخش بوده و دیدن یا شنیدن چیزهایی است که وجود ندارند. (توهم) عوامل متعددی از قبیل آمادگی ژنتیکی، تجربیات فردی، خلق و خوی فرد و تغییر سطوح انتقال دهنده های عصبی مغز می توانند منجر به افزایش احتمال ابتلا به PTSD گردد. عمده ترین عوامل خطر ساز عبارتند از:

- ✓ رویداد آسیب زای مستمر
- ✓ داشتن سابقه از دست دادن سلامت روانی
- ✓ فقدان سیستم حمایتی مناسب از طرف خانواده و دوستان
- ✓ رویداد آسیب زایی که مشخصا جدی و شدید است
- ✓ سابقه خانوادگی PTSD
- ✓ سابقه خانوادگی افسردگی

رنگ و رویش زردتر و زردتر می شد. چشم هایش حالت ترسناکی داشت. اما از همه این ها مهم تر اینکه زنش را کتک می زد. گاه و بیگاه صدای شیون و زاری طلعت را می شنیدیم که از دست غلامرضا به کوچه فرار می کرد و کمک می خواست. غلامرضا بعد از آن دیگر به جبهه نرفت. از مزایای جانباز بودن استفاده کرد. اما سال ها طول کشید تا ما دوباره غلامرضای آرام و بی آزار را دیدیم.

مورد غلامرضا، نمونه ای است از اختلال استرس پس از سانحه یا Post Traumatic Stress Disorder است که در بین روانشناسان به PTSD معروف است. اختلالی که تقریباً از هر هزار نفر، پنجاه نفر از نیروهای نظامی در جنگ عراق و افغانستان به آن مبتلا شدند. مطالعات قبلی نشان داده اند که ۳۱ درصد از نظامیان در فاصله کوتاهی پس از جنگ ویتنام به این اختلال مبتلا شده اند. اگرچه در مورد جنگ ایران و عراق آمار دقیقی در دست نیست ولی درصد قابل توجهی از جانبازان از این بیماری رنج می برند. اختلال استرس پس از سانحه نوعی اختلال اضطرابی است که با یک رویداد شدید آسیب زا شروع می شود، رویدادی که تهدید کننده زندگی و سلامتی فرد یا اطرافیان و نزدیکان وی بوده و واکنش

ابتلا به PTSD می تواند تمام زندگی، روابط شغلی، روابط بین فردی و تفریحات و لذت های روزمره فرد را تحت تاثیر قرار داده و فرد را مستعد برخی اختلالات روانی از قبیل افسردگی، سوء مصرف مواد و دارو، اختلال خوردن، افکار خودکشی و اقدام به خود کشی کند. اگرچه PTSD شدیدترین بیماری روانی ناشی از جنگ محسوب می شود، اما تنها عارضه جنگ نیست. دوری از خانه و خانواده و فقدان منابع نوازشی قبلی، محیط خشک و خشن جنگ، ترس مداوم از کشته شدن، فقدان غذا و بهداشت کافی و مناسب، آلودگی های شدید صوتی در میدان های جنگ، موقعیت های استرس زای شدیدی مثل محاصره شدن و اسیر شدن و یا مورد شلیک قرار گرفتن، تمرین های جنگی شدید و خشن و طاقت فرسا، بیماری ها، آب و هوای نامناسب، رویارویی با حشرات و خزندگان مثل مار و عقرب و پشه، استرس ناشی از برخورد خشن و آمرانه فرماندهان، کمبودها و معضلات ناشی از نیازهای جنسی و مشکلات ارتباطی ناشی از آن با همزمان و ... گوشه ای از عواملی هستند که می توانند سبب ایجاد اضطراب و افسردگی و اختلال های متعدد در خلق و در شخصیت نظامیان

حاضر در جنگ شود. اختلال هایی که می تواند منجر به در هم شکستن مکانیسم های سالم و نرمال تطابق و سازگاری و مدیریت استرس شده و انسان هایی حساس و تحریک پذیر و زود انگیخت را به جای بگذارد که به سرعت خشمگین می شوند و پرخاشگری می کنند و وقتی در پایان دوره جنگیدن شان به خانه و جامعه مبدشان باز می گردند با دیگران درگیری می شوند و خشونت می ورزند. مهمتر از همه این عوامل شاید این است که جنگ در ذات خود خشونت پرور است. جدا از علل و عوامل اجتماعی و تاریخی جنگ ها، جنگیدن، کشتن و کشته شدن ارضاء غریزه همگ (Thanatos) است. غریزه ای که فروید آن را یکی از دو غریزه اصلی انسان و نقطه مقابل غریزه زندگی (Eros) می داند. مدیران جنگ، برای پیشبرد اهدافشان و پیروزی در جنگ، باید که غریزه مرگ را که اصلی ترین عنصر آن تهاجم و پرخاشگری و ویرانگری است، در جنگجویان بپرورند. و غریزه کور است. غریزه شعور تفکیک دوست و دشمن را ندارد. وقتی قرار باشد ویران کنیم آن وقت ممکن است روابط عاطفی و دوستانه خود را ویران کنیم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوریتی

Iranian Services

♦ مدیر و مدیکل

♦ سوشیال سکيوریتی (SSI)

♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)

♦ دریافت حقوق پرستار

♦ دریافت حقوق بازنشستگی

♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکيوریتی

♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوریتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(415) 446-8682 + (925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی و اداری در دادگاه های ایران

با همکاری وکلای با تجربه

ارائه خدمات حقوقی و اداری در ایران، از طریق وکلای پایه یک دادگستری ایران



- ◆ مشاوره حضوری
- ◆ طرح دعاوی ملکی
- ◆ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق و مهریه در ایران
- ◆ تنظیم انواع وکالتنامه
- ◆ برقراری حقوق بازنشستگی، معوقه و مستمری
- ◆ انجام امور مربوط به نظام وظیفه و خدمت سربازی
- ◆ گواهی عدم سوء پیشینه (ویژه کشور کانادا)
- ◆ انجام امور دانشجویی
- ◆ تمدید گواهینامه رانندگی
- ◆ امور بیمه سازمان تامین اجتماعی
- ◆ بیمه عمر

◆ انحصار وراثت و تنظیم وصیت نامه ها و قراردادهای ایرانی طبق قوانین ایران

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود در ایران با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید!

◆ ارائه خدمات، طبق قوانین ایران خواهد بود ◆ Not Licensed to practice in US / CA ◆ Services related to Iranian Laws only

Phone: (408) 909-9060 Toll Free: (888) 350-9060 Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

به گذشته پیوست. حتی یک روز را به یاد ندارم که از آن چه در جریان بود و به آن چه در آن لحظه می گذشت و آن گونه که در آنجا بودم توجه کرده باشم. رو به آینده بودم و هر روز می گذشت و آینده نرسیده بود.

بیست سال بعد وقتی که به آن شهر نازنین بازگشتم، چنان درینی در وجودم خانه کرده بود که جان به لب شدم. از در اصلی دانشگاه وارد خیابان بلندی می شوی که هر دو سویش درختان سر به فلک کشیده ایستاده اند و گویا که قرن هاست ناظر از دست رفتن «زمان» بوده اند. از میان درختان به کوچه های فرعی محوطه ی دانشگاه و از آنجا تا مقابل دانشکده ها و نیمکت ها و اتاق هایی که محل دفن روزگار از دست رفته بود و از آنجا تا روی تپه های اطراف دانشگاه قدم زدم. باز هم دروغ ها و آرزوها. در آستانه میان سالگی، دیگر این آینده نبود که حال را بی اثر می کرد. این بار گذشته هجوم آورده بود. در حالی که قلبم از درد مچاله می شد، آرزو کردم که کاش به گذشته باز می گشتم و از همان چیزی که بود، همان چیزی که نمی دیدم، همان «لحظه بودن» لذت می بردم. نمی دیدم که باز از آن چیزی که بود، می گریزم، اما این بار به گذشته.

نمادی از تمامی سال های دانشجویی ام تبدیل شده است. زندگی در تنهایی ترسناک و بالغ شدن و از کودکی به در آمدن فرایندی دردناک بود. و هر لحظه از آن چه می گذشت، خشمگین بودم و ناراضی. حتی لحظه ای به یاد ندارم که این حس متناقض ناراضی را فرو گذاشته باشم. هر چه بود، آرزوهایی بود دور و دراز، ادعاهایی بی پشتوانه و خواست هایی بدون اراده. من در گردابی از دروغ ها و

آرزوها به دنبال پیروزی و شکوه تاریخی در آینده بودم و هر روزم را می کشتم. تصورم این بود که این روزهای نفرین شده و ناکام اگر بگذرد، به ستیغ نورانی قلعه های کامیابی دست خواهم یافت. چگونه؟ لابد به یاری تقدیر. انسان متوسطی بودم که بدون داشتن ابزارها

و استعداد و سرمایه و برنامه و حتی بدون دانستن و شناختن، تنها به تقدیر و ضرورت تاریخ امید بسته بودم. روزها در پی روزها و هفته ها در پی هفته ها گذشت و ماه ها به سال ها تبدیل شد و نوجوانی

رؤیای بازگشت به گذشته

محمد حیدری

دراز کشیده بودم و رو به آسمان نگاه می کردم. خونریزی بند آمده بود اما توان برخاستن نبود. این بار تنهایی، بی کسی و در غربت بودن سخت گران می آمد. یادم نیست که آن ساعت ها به چه می اندیشیم اما اندوه یک جوان ۱۹ ساله هنوز هم در یادم

گاه فکر می کنم که سرنوشت ملت ها و آدم ها چقدر شبیه هم است. یا در آرزوی آینده اند و یا در حسرت گذشته! جوانی ۱۹ ساله بودم که در شهری دور دانشجوی شدم. اولین روزی که در محوطه بزرگ دانشگاه تنها ماندم، خوب به یادم هست. بعد از چند روز که با پدر و برادرم در شهر جدید سپری کردیم، بالاخره روز آخر رسیده بود. از صبح تا ظهر گپ زدیم و بعد از ظهر بود که پدر و برادرم را در آغوش کشیدم، خداحافظی کردیم، و رفتند.

نمی دانم چند دقیقه بعد بود که گرمای خونی را که از بینی ام جاری شده بود حس کردم. معمولا در موارد مشابه، به پشت دراز می کشیدم تا خونریزی بند آید. این بار هم به سرعت از روی نیمکت محوطه دانشگاه برخاستم و روی چمن های اطراف دراز کشیدم. در همان لحظات اول، خونی که جاری شده بود، پیراهن سفیدم را سرخ کرده بود و هر عابری که گذر می کرد با شگفتی و نگرانی نزدیک می شد تا شاید کمکی کند. اما به هر که نزدیک آمد، گفتم که مشکلی نیست و نیازی به کمک ندارم. این وضعیت برای من عادی بود. به پشت



هست. تا غروب در همان وضعیت ماندم. دانشگاه خلوت شد و دیگر عابری هم عبور نمی کرد. آفتاب که رفت، هوا سردتر شد. وقتی برخاستم، هنوز گیج بودم و نگران. امروز از خاطرات دانشگاه، این یکی به

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408)738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

اینکه اگر یکبار دیگر از این فرمایشات بفرمایید ما خودمان آن سبیل های چخماقی سابقا استالینی تان را دود می دهیم!» عباس آقا که ما عباس چرچیل صدایشان می کنیم نگاهی به ما می اندازند و می فرمایند: «شما حالتان خوب است آقای گیله مرد؟ مطمئن هستید حالتان خوب است؟ تبی، لرزی، چیزی ندارید؟» می گوئیم: «شما نگران حال و احوال ما نباشید قربان. چند وقتی پیدای تان نبود. سایه تان را از سر ما دریغ می فرمودید! نکند دور از چشم اغیار و احباب! یواشکی رفته بودید دارالخرافه اسلامی تا یکی از آن «پلوپزهای باکره!» با خودتان بیاورید و حالا می خواهید نام آقا زاد نوباوه تان را اردشیر بگذارید؟ خوب، حالا می شود به ما بفرمایید چرا می خواهید معنای اردشیر را بدانید؟» می گوید: «هیچی بابا! پریشب ها ناپرهیزی کردیم رفتیم یکی از این نشست های از ما بهتران. داشتند سرود ای ایران ای مرز پر گهر را می خواندند. کنار دستم یکی از آن خانم های پودر و ماتیک زده چوخ بختیار ایستاده بود و از ته گلویش فریاد میزد: در راه تو کی «اردشیر» دارد این جان ما؟ می خواستیم بدانیم اردشیر یعنی چه؟ دو زاری ات افتاد؟»

چه خبر است؟ دیدیم یکی از همین سرود خوانان یقه یک بنده خدایی را گرفته است و فحش و فحشکاری راه انداخته است که چرا از جایش پا نشده و همراه جماعت سرود را نخوانده است. یارو می گفت: «آقا جان من دلم نمی خواهد سرود بخوانم به شما چه؟» و این آقا با دهان کف کرده داد می کشید که «پس شما غلط میکنی در محفل ما حاضر می شوی!» و چنان جنگ مغلوبه ای شد که ما یک پا داشتیم یک پا هم قرض کردیم و الفرارا **اردشیر**

می پرسد: «آقای گیله مرد! شما که ماشاءالله هزار ماشاءالله بحر العلوم هستید و از علم کیمیا و سمیما و ایضا جن گیری و سرکتاب و علوم قدیمه و جدیده سر در می آورید می شود عنایت بفرمایید به ما بگوئید اردشیر یعنی چه؟» می گوئیم: «عباس آقا جان! اولاً می شود حضرتعالی به ما بفرمایید که آفتاب از کدام سمت دمید که تو امروز یاد ما کردی؟ بی وفایی مگر چه عیبی داشت که تو بر گشتی و وفا کردی؟ دوما اینکه نکند داری ما را فیلم می کنی؟ ما خودمان ناسلامتی چهل سال است آپاراتچی هستیم ها! سوما اینکه از این وصله های ناجور به ما نمی چسبد. نه تنها به ما نمی چسبد بلکه به بابا بزرگ خدایامرزمان هم که یک عمامه سه منی روی کله مبارکش داشت نمی چسبد. رابعاً



شما وطن فروش بوده اید آقا!» یادم می آید چند سال پیش به مناسبت نوروز پیام کوتاه شادباشی در صفحه ام گذاشتم و برای همگان نیک روزی و شادکامی آرزو کردم. یکی از هموطنان زیر پیامم نوشته بود: «مرتیکه خائن وطن فروش! تو را چیکار به نوروز؟» و من مانده بودم حیران که خدایا کدام قسمت خاک میهنم را فروخته ام که حالا خودم چهار وجب خاک وطنم از آن من نیست تالاشه ام را آنجا دفن کنند؟

ای مرز پر گهر

یک شب نا پرهیزی کرده رفته بودیم یکی از این مجالس شعر خوانی. دیدیم در پایان جلسه سرود «ای ایران ای مرز پر گهر» را می خواهند بخوانند. امر شد پیا خیزیم و خبر دار بایستیم و همراه جماعت بخوانیم. ما از ترس پاشدیم و همراه خلایق دم گرفتیم که «ای دشمن ار تو سنگ خاره ای من آهنم.» وقتی سرود تمام شد دیدیم دعواست. گفتیم

خانن

آنجا، روی صندلی اش لم داده است و با خشم و خروش به مردی که از بازجویی ها و شکنجه هایش می گوید می توپد که: «شما خائن بودید آقا! شما وطن فروش بودید آقا! باید همه تان را تیر باران می کردند! نباید از زیر چنگ ساواک زنده بیرون می آمدید! ساواک بیش از اندازه دموکرات بود آقا! این شما و امثال شما بودید که ما را به این روز انداختید! شما وطن فروش بودید آقا! میفهمی؟ وطن فروش!»

مردی که از رنج ها و شکنجه هایش می گوید، نویسنده و کارگردان و بازیگر تئاتر است. نه چپ بوده است نه راست! نه توده ای بوده است نه فدایی و نه مجاهد. چریک هم نبوده است. نمایشنامه ای از ماکسیم گورکی را ترجمه و کارگردانی کرده و پیش از اجرا دستگیر و به دوازده سال زندان محکوم شده است. حالا این آقای وطن پرست آنجا روی صندلی اش لم داده است و به او می توپد که: «شما خائن بوده اید آقا!

مریم سالاری

مربی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است. یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

یوگا برای تمام سنین

MINDFUL YOGA Group



با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ♦ قبول وضعیت جسمی و روحی ♦ بالا بردن نیروی تفکر ♦ شناخت انرژی های درونی
- ♦ تعادل بین چاکراها ♦ هماهنگی بدن، فکر و روح ♦ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

♦ Therapeutic Yoga ♦ Vinyasa Yoga ♦ Chair Yoga

(408) 802-8882

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید

mary_salari@yahoo.com

آمریکا تست مولکولی برای تشخیص ویروس MERS وجود دارد و می تواند آنتی بادی های تولید شده را در ظرف ده روز پس از آلودگی تشخیص داد.

SARS نیز در چین شروع شد و از طریق سرفه و عطسه افراد آلوده منتقل می گردد. این ویروس ها نه تنها به مجاری تنفسی حمله کرده بلکه به مغز نیز حمله ور شده و باعث مرگ می شوند.

طبق دستورات CDC افراد باید از ماسک استفاده کرده، آب فراوان مصرف کنند، استراحت کامل، دوری از مناطق دود زده، استفاده از دستگاه های تهویه اطاق و هوا و مصرف داروهای ضد درد و تب را رعایت کنند. در صورت اینکه افراد آلوده شناسایی شوند آنها را به مدت ۱۴ روز تحت جداسازی و قرنطینه قرار می دهند تا سلامتی خود را بازیافته و نیز باعث پخش ویروس نشوند.

سه علایم اصلی آلوده شدن به کرونا ویروس:

- ۱- تب
 - ۲- سرفه خشک
 - ۳- تنگی نفس
- افراد شصت سال به بالا با بیماری های مزمن سریع تر مورد تهاجم ویروس قرار می گیرند.

شروع شد و اغلب گزارش شده که از سال ۲۰۱۲ از کشور عربستان سعودی سرچشمه گرفته است و سپس به ۲۵ کشور جهان که شامل آمریکا می باشد منتقل شده است. ویروس های SARS و MERS بنام ویروس های RNA نیز شناخته می شوند. این ویروس ها پس از وارد شدن به بدن فرد وارد سلول ها شده و به سرعت در داخل سیتوپلاسم (Cytoplasm) سلول ها تکثیر می شوند و حتی حیوانات بزرگ نظیر اسب و شتر را نیز مبتلا کرده و از پای در می آورند.

در حال حاضر آزمایشی برای تشخیص ویروس کرونا در حیوانات خانگی نظیر سگ و گربه وجود ندارد.

زمان تولید مثل (Incubation) یعنی زمانی که ویروس وارد بدن می شود تا علائم بیماری ظاهر شود آیا بیمار می تواند افراد دیگر را مبتلا کند، بستگی به این دارد که چه ویروسی عامل بیماری باشد و در تمام موارد صادق نیست.

تحقیقات زیادی انجام شده است تا واکسن ضد ویروس های کرونا تهیه شود ولی هنوز در مراحل اولیه می باشد.

جهت تشخیص بیماری از تست های مولکولی استفاده می شود تا RNA ویروس شناخته شود. در حال حاضر در

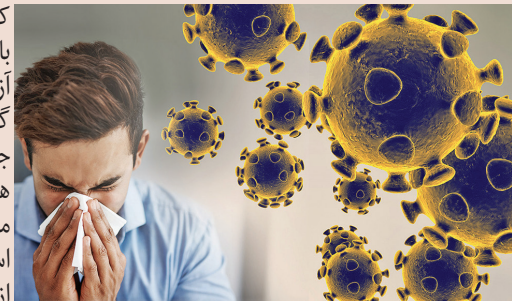


ویروس کرونا Coronavirus

ظاهر شده و طبق گزارش ها از غذاهای دریایی (Sea food) در بازارهای این شهر ارائه شده اند. بیشتر مرگ و میر این ویروس در اثر توقف کار مجاری تنفسی بوده است و چون در اثر تماس مستقیم منتقل می شوند افراد آلوده را از بقیه جدا کرده و طی ۱۴ روز تحت مراقبت و بازدید قرار می دهند. افرادی که دارای درجه حرارت بالا (تب) هستند مورد آزمایش اولیه قرار می گیرند.

جهت درمان بیماری های ویروسی مرحله اول مصرف و مایعات زیاد، استراحت کامل و استفاده از داروهای ضد درد و

ویروس کرونا از گروه ویروس هایی هستند که در مرحله اول مجاری تنفسی را مورد حمله قرار می دهند. این ویروس ها باعث سرماخوردگی، نومونیا و حالات شدید ناراحتی های تنفسی می شوند. نوعی از این خانواده ویروس ها بنام SARS معروف هستند، که به مجاری گوارشی نیز حمله ور شده و باعث اسهال شدید می شوند.



تب، نظیر استامینوفن و ایبوپروفن می باشد. بیشتر مواد ضد عفونی کننده در داخل منزل به سرعت این ویروس ها را از بین می برد. ولی درجه حرارت اطاق به مدت ۴۸ ساعت لازم است تا ویروس از بین برود. این ویروس ها در زیر پوست و پشم گربه های خانگی مدت ها زنده می مانند. جهت تشخیص ویروس ها و در موارد شدید بیماری از آزمایش ها و تست های بخصوصی استفاده می شود. ویروس دیگری از این خانواده کرونا ویروس عامل بیماری MERS بود که از خاورمیانه

کرونا ویروس ها، هم انسان و هم حیوانات را مبتلا کرده و علائم دیگر نظیر سرفه، ریزش آب از دماغ، گلو درد و تب نیز می شوند. اینها از طریق تماس مستقیم با فرد آلوده منتقل می شوند. این ویروس ها در افرادی که سیستم ایمنی ضعیف دارند به سرعت نفوذ و رشد کرده و بخصوص در افراد مسن ایجاد تنگی نفس می کنند. این ویروس ها تا سال ۲۰۰۳ از طریق خفاش ها منتقل می شدند و جدی گرفته نمی شدند، اما اکنون نوعی از آنها در یکی از شهرهای چین (Wuhan)

حمید ابطی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه
منطقه
منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!

Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen. I am an expert seeking to add

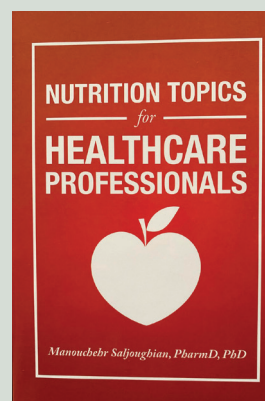
hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408)366-2180 + (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA. 95070

معرفی کتاب



Nutrition Topics for Healthcare Professionals

در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان

ناشر: شرکت AuthorHouse

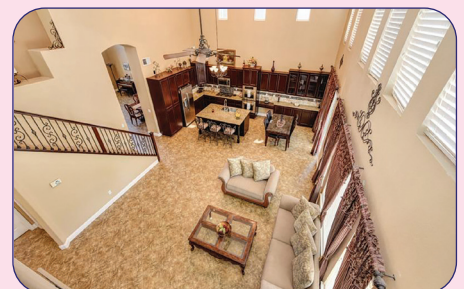
سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو و حومه



Soheila Rezae
Lic.: 01834116

نوروزتان پیروز



Soheila.Realtor@gmail.com

916-616-7395

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA 95661

Nick Sadek
Sotheby's
INTERNATIONAL REALTY

آینده برای ما چاهی بزرگ است!

رضا پیامی

بستن حساب‌ها در شبکه‌های اجتماعی و خزیدن در لاک زندگی شخصی. وقتی اراده و اختیاری در تغییر واقعیت نداری، بهتر است هرچه کمتر با آن مواجه شوی و اصلاً فکر نکنی چه پیش خواهد آمد. اگر می‌شد زندگی را جمع کرد و رفت در روستا زندگی کرد، خیلی بهتر می‌شد اما حالا که نمی‌شود، سعی کن این قدر چشم نچرخانی و فقط جلوی رویت را ببینی. خیلی از نظریه‌پردازان صاحب‌فکر هم همین را می‌گویند. که هر روز در معرض تولیدات رسانه‌ها بودن و اخبار را بالا و پایین کردن مغز را پوک می‌کند، باعث کندی حافظه می‌شود، از آدم موجودی مسخ شده و بی‌فید می‌سازد. واقعیت بیرون از خانه ما دارد اتفاق می‌افتد، فقط می‌توانیم تماشایش کنیم، به جای تماشا کردن باید انکارش کرد تا متلاشی نشد. تا جایی که وارد زندگی ما نشده، خود ما را مستقیم هدف قرار نداده، باید انکارش کرد.

جواب شخصی بعضی دیگر، رفتن و دور شدن است: «اقدام برای مهاجرت». البته اگر استطاعتش را داشته باشی. بعضی‌ها در شرف رفتن هستند، بعضی‌ها در حال اقدام و آماده کردن و فرستادن مدارک، بعضی آمده بودند که بمانند اما دوباره عزم رفتن می‌کنند.

نیفتند، باز سؤال اصلی همین است. هر کسی سعی می‌کند با جهان‌بینی و روش خودش به آن جواب دهد. سؤالی متعلق به آینده‌ای نزدیک، خیلی نزدیک.

کاری که بی‌آینده بودن می‌کند این است که در بی‌ثباتی مدام ننگ‌ها می‌دارد، در بی‌اعتمادی کامل. روزهای خوب تبدیل به اتفاقات یک‌بار مصرف و گذرا می‌شوند، اتفاق‌های رعب‌آور مثل گیاهی مسموم در تمام زندگی‌ات ریشه می‌دوانند، امیدت را ازت می‌گیرند همراه اعتقادات به بهبود، به عاملیت داشتن، به کاری کردن، روزنه‌ای ساختن، و از آن روزنه نفس کشیدن.

«حالا چی می‌شه؟» با آدم‌ها که صحبت می‌کنم معمولاً جواب یکسانی به این سؤال نمی‌دهند. خیلی وقت‌ها هم جوابی به دنبال نمی‌آید. فقط نشان‌دهنده نگرانی مضاعف گوینده است. اما بعضی‌ها واقعا به جوابش فکر می‌کنند و ساعت‌ها در موردش با هم کلنجار می‌روند. بعضی‌ها جواب‌هایشان شخصی است، یعنی جواب معطوف به خودشان و زندگی شخصی‌شان است. توجه بعضی دیگر به شرایط است، به وضعیت جامعه، اقتصاد و سیاست.

جواب‌های شخصی، معمولاً با احساس پوچی عمیقی همراه‌اند. جوابی که کم نمی‌شنوم تمایل به روگرداندن از اخبار است، از

چیزی را هم انتظار نمی‌کشی جز وقوع اتفاقاتی که بابتش تو را ترسانده‌اند. انگار در تمام نظام‌های استبدادی روش همین است، ایجاد ترس برای گرفتن آینده از مردم معترض و آسیمه، آینده‌ای که از آن تو باشد، در آن آزاد باشی، بی‌وحشت.

این روزها وقتی دور هم می‌نشینیم و با هم حرف می‌زنیم تازه می‌فهمیم چه آدم‌های بی‌آینده‌ای شده‌ایم. سیر اتفاقات چندماه اخیر، بی‌ثباتی اقتصادی و نزدیک شدن خط فقر، و این ضربه مهلک اخیر، این که یک هفته، هر روز صبح که چشم‌ت را باز می‌کردی با خبر هولناک تازه‌ای مواجه می‌شدی، سوی چشم مان را کم کرده، باعث شده دوقدم دورتر را نتوانیم ببینیم. زندگی‌مان به یک زندگی سراسر پیش‌بینی‌ناپذیر تبدیل شده. و سؤالی که جوابی برایش نیست، پررنگ‌تر از همیشه خودنمایی می‌کند: «حالا چی می‌شه؟» سؤالی که درباره یک دهه بعد نیست، درباره پنج سال بعد نیست، حتی درباره یک سال بعد هم نیست، درباره روزها و هفته‌های پیش روست، حتی اگر این هفته و هفته‌های دیگر بگذرد و اتفاقی

چند روز بعد از ساقط شدن هواپیمای اوکراینی و کشته شدن ۱۷۶ مسافر و خدمه‌اش، توی ماشین بودیم و داشتیم از جلوی صف نامنظم پلیس ضدشورش، اسلحه‌هایی که برای به رخ کشیدن توی دست شان گرفته بودند، و ماشین‌های سیاهشان می‌گذشتیم. روی چهره‌هایشان دقیق شده بودیم که یکی از بچه‌ها گفت «تجمعی که نیست، اینا چرا هنوز هستند؟» یکی دیگر جوابش را داد که: «برای همین، برای این که بگن ما هستیم، چه شما باشید چه نباشید. آینده از آن ماست.»

من هم فکر می‌کنم آینده، حداقل آینده نزدیک، از آن کسی است که ترس می‌پراکند و دیواری از وحشت به دورت می‌سازد. ترس هم ترس می‌زاید. تو را از حمله خارجی می‌ترسانند، تو را از معترض بودن می‌ترسانند، تو را از تمام آلت‌ناتیوهای بعد از خودشان می‌ترسانند. هیچ ریسمانی برای چنگ زدن و احساس امنیت کردن وجود ندارد. آدم‌های ترس‌خورده آینده‌ای ندارند، و وقتی آینده‌ای نداشته باشی، امیدی نداری و



Mahin Motlagh

BRE# 01320595

مهین مطلق

مشاور املاک

با بیش از ۱۸ سال تجربه در امور

خرید و فروش املاک در بی اریا، ساکرامنتو و حومه

با همکاری تیم با تجربه، منزل شما را برای فروش با بالاترین قیمت، با هزینه ای کمتر و در کوتاهترین مدت آماده خواهیم کرد!

هدف ما رضایت کامل شماست!

CALL ME FOR

FREE no obligation home evaluation

FREE list of active properties for sale

FREE Real Estate consultation & more

Specializes in helping home buyers, home sellers & investors throughout the Bay Area & surrounding since 2001

(650) 309-2700

mahinrealty@gmail.com

برای مشاوره رایگان در امور خرید، فروش و سرمایه گذاری املاک مسکونی و تجاری، دریافت لیست کامل اماکن مسکونی و گرفتن تخفیف ویژه، لطفاً با من تماس بگیرید!

دور شدن با عجله برگشت و گفت: «سپروس یک تومان به من قرض میدی سوار تاکسی بشم!»

حتما باید این خاطره را از زبان دکتر سپروس آموزگار شنید که لطفش بیشتر است. من هم یک نظری دارم که البته باید توضیح دهم هیچ قصد مقایسه ای در بین نیست، اما همیشه فکر کرده ام که حافظ عزیز ما هم مثل همین نصرت بوده که تا شاهی آخر خود را خرج دوستان می کرده و بعد دفتر و دیوان و خرقة اش را جانی گرو می گذاشته و با جیب خالی روانه خانه اش می شده که در غزل هایش نوشته:

در همه دیر مغان نیست چونم شیدائی
خرقه جانی گرو باده و دفتر جانی
این راهم بنویسم و زحمت را کم کنم.
رحمانی یک جانی تعریف کرده بود
که وقتی وارد خانه شدم، مادرم را با
چهره خشمناک منتظر دیدم که تا مرا
دید، فریاد زد: «نصرت شنیده ام که تو
تریاک می کشی!»

و همین سرآغازی شد برای ساختن شعری که خیلی با استقبال مردم روبرو شد که در آنجا گفته ام:

نصرت! چه می کنی سر این پرتگاه ژرف
با پای خویش، تن به دل خاک می کنی
گم گشته ای به پهنه ای تاریک زندگی
نصرت! شنیده ام که تو تریاک می کنی.
نصرت! تو شمع روشن یک خانواده ای
این دست کیست در ره بادت نشانده است؟

پرهیز کن ز قافله سالار راه مرگ
چون، چشم بسته بر سر چاهت کشانده است!
بیش از سه ماه رفته که شعری نگفته ای
ای مرغ خوش نوا ز چه خاموش گشته ای؟
روزی به خویش آبی و بینی که ای دریغ
با این همه هنر، تو فراموش گشته ای!
هر شب که مست دست به دیوار می کنی
از خواب می جهد پدرت، آه می کنی!
نچو! کنان به ناله سراید: - که این جوان
گردونه ای امید به بی راه می کشد -

دیشب «ملیحه»، دختر همسایه طعنه زد
«آمد دوباره شاعر بد نام شهر ما»
- «مادر! .. بس است ... وای ..»

فراموش کن مرا.
باید که گفت: شاعر ناکام شهر ما!
مادر! به تنگ آمده ام از دست ناکسان
دست از سرم بدار، نمی دانی چه می کشم
دردی ست بر دلم که نکتجد به عالمی
این درد، کی به گفته در آید که می کشم»
نصرت! از آن مردم خویشی، نه مال خود
زنهار! تیرگی زند راه نام تو
هر گوش، منتظر به سرود تو مانده است
نصرت! شرتگ مرگ نیزد به جام تو!

که وی درباره بسیاری از شاعران آن دوره از جمله نصرت رحمانی، عبدالله الفت، ابوالحسن ورزی و عده ای دیگر نوشته و پری سکندری، با شهامت بی نظیری آن مطالب را نوشته و در سال های نخست چهل انتشار داده است. «من محکوم می کنم»، کتابی است بسیار خواندنی که پرده از بسیاری رویدادهای پشت صحنه پاره ای از شعرای آن دوره برمی دارد.

اما برویم بر سر خاطره جالب دکتر سپروس آموزگار که آن را در برنامه «گذری و نظری» تلویزیون ایران فردا با آن لحن بسیار دلنشین، گرم و گوش نواز همیشگی خود تعریف کرده است که توصیه می کنم حتما سری به آنجا بزنید و این خاطره او را خودتان مستقما از دهان گرم او بشنوید. آموزگار می گفت:

عصر روزی مطابق معمول در هیأت تحریریه مجله «روشنفکر» به تنهائی نشسته بودم و کار می کردم و در اتاق بغلی هم که با این اتاق، تو در تو بود و به هم راه داشت، پرویز لوشانی سردبیر «روشنفکر» نشسته بود و می نوشت که نصرت رحمانی از در وارد شد. من او را می شناختم اما از قرار او مرا نمی شناخت و یک راست رفت اتاق دیگر، سراغ سردبیر و گفت: «لوشانی می خواهی اسمت در تاریخ باقی بماند؟ ده تومان داری به من قرض بده! که در تاریخ بنویسند او همان کسی بود که ده تومان به نصرت رحمانی قرض داد!» لوشانی هم خنده ای کرد و گفت: «من ده تومان به تو قرض ندهم هم اسمم در تاریخ باقی می ماند و خواهند نوشت این همان کسی بود که نصرت رحمانی ده تومان از او قرض خواست و لوشانی هم نداد!» رحمانی از اتاق او بیرون آمد که آنجا را ترک کند، صدایش کردم و گفتم: «آقای رحمانی من ده تومان به شما قرض می دهم، پول را گرفت و تشکری کرد و رفت.

این گذشت تا روزی که من دربانک مشغول کار بودم. پیش از ظهر رحمانی به من زنگ زد که «سپروس وقت داری بریم و خوش باشیم؟» گفتم: «بزن بریم.» بساطم را جمع کردم و با هم راه افتادیم و تا خود نصف شب به فکر از بارها و رستوران ها سر زدیم و فکر کنم رحمانی سیصد چهارصد تومانی خرج این کافه و آن می فروشی کرد و آخر شب که هردو سرخوش بودیم، در خیابان استانبول از هم خداحافظی کردیم. رحمانی پس از چند قدم



از هر دری ...

حسین جعفری

نصرت رحمانی، شاعری شوریده حال!

وی چند سالی بود که در خانه خامی از آشنایانش در رشت زندگی می کرد. نصرت دوره مدرسه پست و تلگراف و تلفن را گذرانده و به کار در رادیو و روزنامه نگاری اشتغال داشت و همزمان، مسئولیت اداره صفحات شعر چند هفته نامه را نیز عهده دارد بود.

اگر دلتان می خواهد بیشتر با زندگی نامه او آشنا شوید، دو منبع را یادآوری می کنم که زندگی نامه او را می توانید در آن دو منبع دنبال کنید. کتابی با نام «مردی که در غبار غم شد» که نصرت درباره خودش و تقریبا با صداقت بخش هائی از زندگی اش را نوشته است. دیگری کتابی است نوشته «پری سکندری» با نام «من محکوم می کنم»

تصویری از نصرت رحمانی شاعر شوریده حال آن دوره ها، درسایت «حسین عکاسباشی» در «فیس بوک» دیدم که به مناسبت سالگرد درگذشت او انتشار یافته بود و حیفم آمد که مطلبی ولو کوتاه درباره او ننویسم و به همین منظور رفتم و از خاطرات دکتر سپروس جان آموزگار، بخشی را وام گرفته و نوشتم. اما پیش از شروع مطلب اضافه کنم که نصرت رحمانی در ماه آخر سال ۱۳۰۸ در تهران به دنیا آمد و در ۱۳۷۹ یعنی هفتاد و یک سالگی در رشت با زندگی پرماجرا و خواندنی اش وداع کرد و رفت و در گورستان سلیمان داراب در حوالی مقبره میرزا کوچک خان جنگلی به خاک سپرده شد.

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



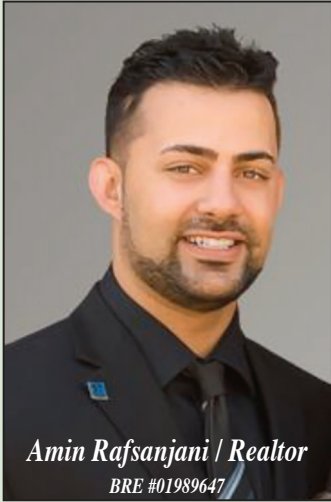
Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند.
این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408)394-5249 ◆ (408)370-9696



Amin Rafsanjani / Realtor
BRE #01989647

امین رفسنجانی

متخصص و مشاور در امور املاک مسکونی (خرید و فروش)

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک بسیار مهم است. من می توانم شما را در این مورد مطلع نمایم.

♦ خرید و فروش املاک در کوتاهترین مدت، مناسب ترین هزینه و بهترین قیمت ♦ مشاوره رایگان جهت بررسی توانایی مالی ♦ ارزیابی رایگان املاک مسکونی در اسرع وقت ♦ ارائه سرویس بهتر و تامین رضایت شما ضامن موفقیت من است

♦ Sales & Purchase ♦ First time Buyers ♦ Free Market Evaluation ♦ Guided by Principles of Trust, Respect & Integrity



2253 Cypress Springs Dr.



1210 Stephanie Ct.



731 Colleen Dr.



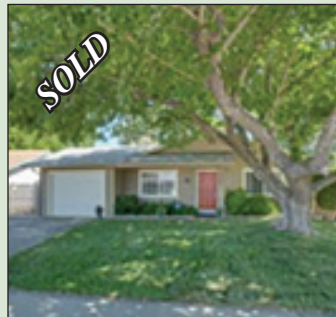
2881 Meridian Ave #166



7097 Santa Teresa Blvd.



2218 Channing Ct.



8741 El Toreador Way



5317 Vauxhall Cir.



6023 Buffett Pl.



24879 Skyland Rd.



860 B St.



(408) 857-2131

1567 Meridian Ave., San Jose, CA 95125

ARafsanjani@InteroRealEstate.com ♦ www.AminEstates.com

idents®

FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

Settlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

Pezhvak & Brock, does not guarantee or warrant the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of E

با آنکه لفظ گل به تنهایی برای اشاره به گل سرخ کافی بوده و جای تردید باقی نمی گذاشته، شاعران گاهی از گل سرخ یا سرخ گل یا گل احمر در شعر نام برده اند، با شش بیت از رودکی، کمال خجندی، سعدی، امیرمُعزی، حافظ و مُنجیک ترمذی:

ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو / رنگ از پی رخ بر بوده بو از پی مو
چه ورقها که کهن کرد به دفتر گل سرخ / تا بیاموخت ز رویت چمن آرایی را
تو اگر چنین لطیف از در بوستان درایی / گل سرخ شرم دارد که چرا همی شکفتم
درخت ملوک است در باغ ملک / درختی که بارش گل احمر است
به عشق روی تو روزی که از جهان بروم / ز تربتم بدمد سرخ گل به جای گیاه
گوی کمند رستم گشت آن کمند زلف / کز بوستان گرفته گل سرخ را اسپر
مُنجیک ترمذی در بیت بالا نام رستم را قبل از تدوین شاهنامه فردوسی آورده است.
در مورد وُرد نیز با آنکه خود به معنای گل یا گل سرخ است، گاه از باب تأکید با
صفت احمر یا حمرا آمده، با دو بیت از ابوالفرج رونی و حزین لاهیجی:

نه خود را می نههم خوارانه خواری / چرا زی ورد احمر می فرستم
طرّه سنبل، جبین سمن پیرا / غنچه لب، چهره وُرد حمراپی
جبین = پیشانی. سمن = کنایه از رخسار سپید. پیرا = پیراینده و پردازنده.
واژه مَوُرد (بر وزن مَوُرب، از ریشه وُرد)، نیز به معنای گلگون و سرخ رنگ است و گل
مَوُرد به گل سرخ صراحت دارد، با سه بیت از مسعود سعد، سنایی و منوچهری:

گل مَوُرد گشته است چشم من ز سَهَر / ز آتش دلم از گل همی گلاب کنند
سَهَر = بیماری بی خوابی، شب زنده داری.
یک ره پیرس جانا زان زلف مشکبویت / تا بر گل مَوُرد چون خوابگاه داری
یک ره = یک بار. چون = چگونه.
برگ گل مَوُرد بشکفته طری / چون روی دلبرای من آن ماه سعتری
سعتری = خوب، خوب روی.

ورد مَوُرد نیز تأکیدی بر سرخی گل است زیرا گونه گل سرخ (Rose) در رنگ های
دیگر نیز وجود داشته است، با بیتهای از منوچهری:
وقت بهار است و وقت وُرد مَوُرد / گیتی آراسته چو خلد مخلد
خلد = بهشت جاودان. مخلد = جاوید، همیشگی.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷



گل (گل سرخ)

در هزار سال شعر فارسی

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

نکته‌ها درج است در هر صفحه رخسار گل

چون بر این مجموعه در یک هفته بلبل بگذرد؟

(صائب)

گل، گل سرخ، سرخ گل، گل حمرا، گل سوری، گل صدبرگ، گل طیار، گل کامکار یا کامگار،
گل لعل، گل محمّدی و گل نوروز یا نوروزی مترادفند. گوناگونی نام ها طی سده‌ها و
تفاوت‌های جزئی بین اقسام گل در رویشگاه‌ها و اقالیم مختلف مانع از یکی دانستن گل
در هزار سال شعر فارسی نیست. گل یا گل سرخ سلطان باغ و عروس چمن است، در بهار
بر درختچه پُرخاری می‌روید، چند صبحی بیش نمی‌پاید، سرخ‌روست و بوی خوش دارد،
معشوق بی‌چون و چرای بلبل است و رنگ و رخسار یار را به آن تشبیه می‌کنند.

گل یا گل سرخ از جنس Rose متعلق به خانواده Rosaceas یا تیره گل سرخ (تیره)
درختان میوه دانهدار و هستهدار مانند سیب و هلو) است. برخلاف اغلب گل‌ها که
از گیاهان علفی هستند، گل یا گل سرخ بر روی پایه چوبی می‌روید و بوته یا درختچه
آن را درخت گل یا گلبن می‌نامند، با شواهدی از حافظ: «گل گوش پهن کرده ز
شاخ درخت خویش» و «ای گلبن جوان بر دولت بخور که من» یا «گلبن خست نه
خود شد دل فروز» و نیز سه بیت از کمال خجندی، سعدی و اوحدی مراغه‌ای برای
درخت گل و دو بیت از سلمان ساوجی و فرخی سیستانی برای گلبن:

گر زیر درخت گل، باز آیی و بنشین / هر باد که برخیزد، گل بر سر گل ریزد
خاطر به باغ می‌رودم روز نوبهار / تا با درخت گل بنشینم به بوی دوست
چمن ز باد خزان زرد و زار خواهد ماند / درخت گل همه بی‌برگ‌بار خواهد ماند
مرا از گلبن حسن تو ناگاه / گلی بشکفت و خاری نو برآورد
جهان همه چو یکی گلبن است و او چون گل / چو گل چندند ز گلبن همی چه ماند؟ خار
چندند = چیدند.

گل یا گل سرخ را قافله سالار بهار می‌دانند که به چمن طراوت و جوانی می‌بخشد،
بلبل را به نوا و می‌دارد و وقت‌شناسان را به باده‌گساری، گویی در موسم گل
نمی‌توان بی‌باده نشست، با زبان حال حافظ: «توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر
کنم» و «چون می از خم به سب و رفت و گل افکند نقاب» (= بهار فرا رسید) و «حاشا
که من به موسم گل ترک می‌کنم» و بیتهای از او:

به عهد گل شدم از توبه شراب خنجل / که کس مباد ز کردار ناصواب خنجل
در شعر قدیم فارسی، لفظ گل همیشه و فقط به گل سرخ (Rose) گفته شده و اگر مراد گل
دیگری بوده از آن نام برده شده است. در این مصرع از حافظ: «صبا ز زلف تو با هر گلی
حدیثی راند» مراد از هر گلی هریک از گل‌های سرخ است، نه انواع گل. «چون گل مطلق
گویند گل سرخ است که به عربی وُرد خوانند» (لغت‌نامه دهخدا)، مگر آنکه مراد اندام گل
باشد. «وُرد اسم جنس است و بدین معنا هریک را از انواع گل به وُرد تعریف نشاید کردن
و از پس او صفت خاص که مراد گوینده باشد با او ختم کنند» کندوکاو زبان‌شناسی نشان
داده که واژه گل، به‌رغم تفاوت تام ظاهری، مشتق از واژه عربی وُرد است و دو واژه باهم
برابرند، با این عبارت از گلستان سعدی: «...در فصل ربیع که آثار صولت برد (= سرما)
آرمیده و ایام دولت وُرد رسیده...» و دو بیت متوالی زیر از مسعود سعد و بیت بعد از
خاقانی با واژه وُرد:

بر چمن وُرد و سرو ماند راست / به رخ و قد لعبتان طراز
همچو وُرد طری بتاب و بخند / همچو سرو سهی ببال و بناز
طراز = شهری در ترکستان قدیم که زنان آن به زیبایی شهره بوده‌اند. طری = با
طراوت، تروتازه.

نیست در موکب جهان مردی / نیست بر گلبن وفا وُردی
در بیت زیر از رودکی گل به معنای گل سرخ متمایز از گل‌های دیگر آمده است:
مجلس باید بساخته ملکانه / از گل و از یاسمین و خیری الوان
ملکانه را با کسر «م» (دیوان به تصحیح دبیرسیاقی) و ضم «م» (دیوان چاپ
تاجیکستان) خوانده‌اند، ولی اگر مراد بزم سلطان باشد، با فتح «م» و کسر «ل»
مقبول‌تر می‌نماید.



Farima Berenji
MA - PhD

Sufi and Persian Dance Master and Dance Ethnologist
Certified International Dance Council/ UNESCO Dance Ambassador

Member of National Folk Dance Association
Artistic Director of the Worldwide Simorgh Dance Collective

Classes & Workshops for Kids & Adults

Specializing in Ancient Warrior &
Mystical Persian Dance & Sufi Whirling

Dances of Iran, Azerbaijan, Georgia,
Kafkaz, Uzbekistan, Tajikistan & Balkan

For information on classes & workshops contact:
website: farimadance.com
email: info@farimadance.com

چاکراها: چاکرای پنجم

مریم سالاری / بخش پنجم

چاکرای پنجم- چاکرای گلو Throat Chakra

چاکرای پنجم یا چاکرای گلو، پنجمین چاکرا از هفت چاکرای اصلی می باشد که در این مقاله به آن پرداخت می شود. چاکرای پنجم در مرکز گردن، در ناحیه گلو واقع شده است. این چاکرا با عنصر اتر (ether) در ارتباط است و با رنگ آبی نشان داده می شود. ویشودا (Vishuddha) نام این چاکرا در زبان سانسکریت می باشد. ویشودا به معنی تمیز، خالص و تصفیه در زبان سانسکریت است. انرژی این چاکرا بر غده تیروئید تاثیر می گذارد.

باز بودن و بالانس بودن انرژی در چاکرای گلو

در صورت باز بودن و بالانس بودن انرژی در چاکرای گلو (چاکرای پنجم)، فرد حس خوب آزادی را در زندگی خود داشته و مانند پرنده ای آزاد در آسمان زندگی، بال های خود را گشوده و حالت های زیر را در لحظه لحظه

زندگی خود تجربه می کند:
۱- احساس راحتی کلام و ابراز عقیده و بیان خود واقعی.
۲- بیان حقیقت، بدون ترس و واژه داشتن از محدودیت های شخصی، خانوادگی، جامعه، زمان و یا فرهنگ.
۳- این افراد برای آنچه باور دارند می ایستند و روراستی در کلامشان هویدا است.
۴- با متعادل بودن انرژی چاکرای پنجم، شخص در عین صداقت در گفتار، کلامی دلنشین دارد و خضوع و دوستی در کلام این افراد دیده می شود.
۵- خلاقیت بیان گفتار، از مشخصه بارز این افراد می باشد و منتقدانه ترین حرف ها را به شیوه مودبانه بدون دورویی ابراز می کنند. شما روراستی را در کلام این افراد تجربه می کنید، نه رکی و گستاخی را!
۶- دوستی با این اشخاص حس خوب رشد کردن، قدرتمند زندگی کردن و آزاد بودن را به ما می دهد.
۷- این افراد در عین بیان کامل خود، افرادی حراف نبوده و در اصل

۱- فرد بدون فکر کردن صحبت می کند و از پرحرفی و بی محتوا بودن صحبت های او دیگران خسته می شوند.
۲- این افراد دیگران را قضاوت می کنند و همیشه حالت انتقادی نسبت به دیگران دارند.
۳- هنر صحبت کردن را دارا نمی باشند و برای بیان احساسات خود به داد و بیداد متوسل می شوند.
۴- به دیگران گوش نمی دهند. ایراد گیر و نکته سنج هستند.
۵- کلامشان نیش دار، همراه با زخم زبان به دیگران است.

مشکلات فیزیکی در بدن بر اثر بسته بودن یا پیش فعال بودن انرژی در چاکرای گلو

به جز مشکلات رفتاری در صورت بسته بودن و یا پیش فعال بودن انرژی در چاکرای گلو شخص دچار مشکلات فیزیکی از جمله:
۱- درد در ناحیه شانه، دست و گردن و گرفتگی عضلات در این قسمت ها.
۲- مشکلات غده تیروئید.
۳- احساس بغض و گرفتگی در ناحیه گلو و احساس سنگینی و خفگی در این ناحیه.
۴- درد در ناحیه فک، مشکلات شنوایی زودرس.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

MS
YOGA
Society

مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس های رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.

با انجام یوگا شما می توانید:

Date: Every Saturday

Time: 12pm - 1:15pm

- ◆ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ◆ Free Parking & Elevator on site
- ◆ For questions & information please call Maryam

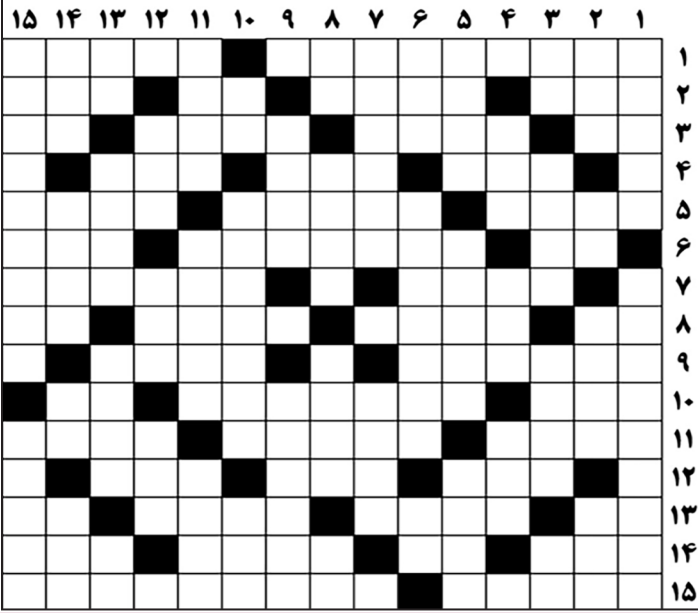
- ◆ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ◆ داشتن تعادل بهتر
- ◆ بالا بردن انرژی
- ◆ مبارزه با خستگی
- ◆ بالا بردن قدرت تمرکز

(408) 802-8882

Pars Equality Center
1635 The Alameda, San Jose, CA 95126

حل جدول در صفحه ۴۲

سرگرمی



عمودی

- ۱- خاکروب و آشغال - سخته قلبی
- ۲- راه آذری - شهر رازی - قابله - بالاپوش بلند
- ۳- واحد سطح - آش هفت دانه - کفیل و عهده دار غرامت- پوشاک ستوران
- ۴- دانه کش بی آزار - سلاله - سیخ آهنی
- ۵- دلجویی - از شهرهای مهم تگزاس - چوب ویولن
- ۶- نصف چیزی - اثر پارلاگر کویست - قورباغه درختی
- ۷- ورم بناگوش - درخشان
- ۸- ضمیر جمع - پارچه روپوشی - زهاب
- ۹- بحر - تپه باستانی کشورمان و نام منطقه ای در کرج
- ۱۰- خاکستر - از شهرهای اصفهان - قبر
- ۱۱- رسوم - خط تلفن راه دور - واحد پول بنگلادش
- ۱۲- شهر خروس جنگی - درخت اعدام - اسم
- ۱۳- زمینه - ریواس - نیستی - کلمه شگفتی
- ۱۴- شهر باران - سود - نیمه بدن - پیکان
- ۱۵- بخشی از اسکندر نامه گنجوی - از شهرهای فارس

افقی

- ۱- از انواع دعاهایی که مسلمانان در دیدار از برخی مکان هایشان می خوانند - تهمت
- ۲- دماغ سوخته - فدراسیون والیبال - رخسار - تکلیف مدرسه
- ۳- خاندان - شب مهتابی - واسطه خرید و فروش - علامت بیماری
- ۴- اثر ایوان تورگینف - رفیق - محموله
- ۵- اسهال - حصیر - واحد پول روسیه
- ۶- پول آسیایی - کشور اروپایی - حدید
- ۷- جنب - اداره دادگستری
- ۸- اثر رطوبت - تحیت - زندانیان - نیز
- ۹- پارگین - تار
- ۱۰- لیکن - تقویم - تنبل و بیکار
- ۱۱- سنگ انداز - ساروج - زرسنج و سرکننده
- ۱۲- نغمه - شهری آذری - درخت انگور
- ۱۳- مرطوب - واحد پول سوئد - دهنه - اجاق سربسته
- ۱۴- بریدن رگ گردن - تردید - عروس - دوستی و محبت
- ۱۵- تاریخ - اثر مری آلن چیس

مدرسه فارسی البرز
 تجربه یادگیری زبان فارسی را
 برای فرزندان شما زیباتر می سازد

(408)829-8296
 1954 Camden Ave. #3, San Jose

در زندگی مان لزومی ندارد که نگران عقیده و نظر دیگران درباره خودمان باشیم. نظر دیگران مهم نیست. آنچه مهم است این است که ما خودمان را چگونه می بینیم و چقدر به خودمان احترام می گذاریم.

تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

انجمن سخن

با مدیریت مسعود سپند
 اولین چهارشنبه هر ماه
 مکان: Scientology Building در
 شهر مانتن ویو
 1080 Linda Vista Ave.
 Mountain View, CA
 (408)802-6290

جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و
 چهارمین جمعه هر ماه
www.ferdosi.org
 ۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰
 ورود برای عموم آزاد است

جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه های هر
 ماه میلادی در شهر فریمانت.
 مکان:
Fremont, Main Library
 ۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰
 ۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰
 ورود برای عموم آزاد است

شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در
 رستوران فیمس کباب.
 تلفن اطلاعات:
 ۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰
1290 Fulton Ave., #3
Sacramento, CA

شب سعدی

روز شنبه ۸ فوریه
 در مرکز اسلامی و فرهنگی
 شمال کالیفرنیا
 (۵۱۰) ۸۳۲-۷۶۰۰

برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن
 شنبه ها ساعت ۸:۳۰ شب
 از کانال ۱۵ سن حوزه
 یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر
 از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو

گروه همایشی دوستان

چهارشنبه هر ماه
 (به غیر از اولین چهارشنبه)
 از ساعت ۷ الی ۱۰ عصر
 ۴۰۸-۲۲۱-۸۶۲۴
 مکان: Scientology Building
 در شهر مانتن ویو
 1080 Linda Vista Ave.
 Mountain View, CA

انجمن فرهنگی آذربایجان در شمال کالیفرنیا

سازمان غیر انتفاعی، بدون وابستگی
 سیاسی و جناحی، با ارائه کلاس های
 رایگان یادگیری ابزار موسیقی، رقص و
 زبان انگلیسی.
 با برگزاری رویدادهای فرهنگی و کنسرت
 ۴۰۸-۸۵۸-۹۸۶۲
secretary@acsnc.org
 16400 Lark Ave. #260
 Los Gatos CA

جویای کار

جویای کار در زمینه عکاسی، آموزش شنا و آموزش تنبک

۶۰۰۲-۹۴۶ (۸۱۸)

جویای کار

خانمی با تجربه و دارای گواهینامه رانندگی و ماشین، آماده نگهداری از سالمند شما بطور شبانه روزی هستیم. ۶۹۹۲-۴۷۹ (۵۱۰)

استخدام

نیازمند به یک خانم و یا آقا برای کار Marketing در بی اریا بطور تمام و یا نیمه وقت. ۸۶۲۴-۲۲۱ (۴۰۸)



By
Appointment Only
(408) 909-9060

مشارکت

جهت مشارکت سهمی از زمینی به مساحت حدود ۱۰۰۰ متر مربع در شمال تهران به فروش می رسد. ۷۵۹۳-۸۸۸ (۸۳۱)

استخدام

به خانمی برای کارهای منزل (نظافت، آشپزی، لاندی) سه روز در هفته، شش ساعت روزانه، ساعتی ۲۵ دلار در سانفرانسیسکو نیازمند است. تلفن تماس ۷۲۷۵-۴۱۲ (۴۱۵)

فال ستارگان

دعا	مهتر	تیر	شورودین
فرصت به دست آمدنی نیست، به دست آوردنی است. عشق را در درونتان پرورانید. بدون عشق دنیا جای زیبایی برای ماندن نیست. این را هم بدانید زندگی همیشه پیوستن نیست. بردن هم هست. همواره سوی زندگی به جلوست و هرگز به عقب بر نمی گردد و هیچ گاه نمی ایستد. با زندگی در حرکت باشید و سعی کنید انرژی خوب در فکران راه بدهید.	اندیشه هایی را در سر پرورانید و دست به کارهایی بزنید که موجب شادمانی شما گردد و از همه مهمتر اینکه با کسانی آمد و رفت داشته باشید که حضورشان به شما دلگرمی می بخشد. اگر شکارچی لحظه های زندگی نباشید به یک چشم به هم زدن فرصت ها از چنگتان می گریزد. با اشخاصی که افکار مثبت دارند رفت و آمد کنید.	این را بدانید که اگر به چندین کار گوناگون پردازید، هیچ کاری را به انجام نخواهید رساند. پیوندهای محبت و دوستی را محکمتر کنید و در قبال مشکلات شانه خالی نکنید. در خانواده احترام بسیاری برای شما قائلند، تلاش کنید این موقعیت همیشه و همواره پابرجا بماند. در خرج کردن صرفه جویی بد نیست. به یک مسافرت کوتاه خواهید رفت.	خودتان را برای یک سری تحولات آماده سازید. اگر بخواهید بنا بر احساسات خود تصمیم گیری کنید، نمی توانید ثبات لازم را در زندگی داشته باشید. هیچ گاه برعکس جریان آب شنا نکنید که این عمل آشفتگی های بسیاری را می آفریند. بکوشید با افراد جدیدی آشنا شوید تا روابط تازه زندگی شما را دستخوش طراوت کند.
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
از تعریف و تمجید دیگران خرسند نشوید. در خلوت خودتان را ارزیابی کنید. نگذارید کسانی در کارهای زندگی تان مداخله کنند و یا شما را از تصمیمی که گرفته اید باز دارند. مسئولیت کارهایتان فقط به دوش خودتان است. بدانید مهم این است که شما با اتفاقات چگونه برخورد می کنید.	همیشه به خاطر داشته باشید در زندگی به لحظاتی بر می خوریم که عاجز از بیان دشواری آنها هستیم. برخی دشواری ها زندگیمان را یکسره دگرگون و برخی تا مدت زمانی ما را دستخوش تغییر می کنند. اما زمان حلال مشکلات است و یگانه عملی که انسان را به آرزویش می رساند. انتخاب صحیح مسیر زندگیست. از هیاهو و هرج و مرج دوری کنید.	مهم نیست که چقدر محیط شما نامهربان و آشفته است و یا چقدر شرایط زندگی تان بد و نامساعد، مهم این است که نگذارید هیچ کدام از این ناملایمات خدشه ای در روحیه شما وارد سازد و شما بتوانید تعادل زندگی تان را حفظ کنید. اگر با مسائل راحت برخورد کنید و زیاد سختگیر نباشد قدرت و توانایی شما در برابر مشکلات افزونتر می شود.	دست شما هیچ گاه بسته نخواهد بود. از افکار و اندیشه های منفی به در آید. به کارهای غیر مهم پردازید که کارهای مهم را تباه خواهد کرد. اندیشه را به کار گیرید و نقد کنید تا نتیجه مطلوبتان به دست آید. هنگامی که یک عشق از راه می رسد آماده باشید تا آن را پرورانید. پیشنهادی به شما می شود که باید در موردش خوب فکر کنید.
اسفند	آذر	شهریور	فرورد
یک دیدار شما را دوباره به زندگی امیدوار می کند و یاری می دهد تا تصمیمات تازه ای بگیرید. تصمیم هایی که در زندگی نقش تعیین کننده ای دارند. انفعال و آزدگی مشکلی را حل نمی کند. بکوشید با ایجاد روابط نو فضای پیرامونتان را عوض کنید. فراموش نکنید که قناعت کردن گنجی بی پایان است.	چه جمله زیبایی است «دی رفت و باز نیامد، فردا را اعتماد نشاید. حال را غنیمت دانید که دیر نپاید». سرشارید از امید و عشق. طبیعت خود را بشناسید و خویشتن خواهی را به دور افکنید و به خواسته های خود اعتدال ببخشید. طرحی جالبی را به شما پیشنهاد می کنند. اجازه دهید که اطرافیان با شایعه پراکنی فکر شما را در مورد دوستان معشوش کنند.	دنیا با اندیشه ها ساخته می شود و انتخابی که می کنیم دنیای ما را تغییر میدهد. غافل از خویشتن خویش روزگار را مگردانید. گذشته را به حال خود رها کنید و سفری دیگر را آغاز نمایید. از کسی که دور از شما است یک خبر خوب دریافت می کنید که نقش مهمی در زندگی شما خواهد داشت. در جمعی شرکت می کنید که بسیار خوش می گذرد.	درستی و راستی را پیشه کنید تا در زندگی دچار هراس نشوید. تمامی لحظه های زندگی تازه است و پرتراوت. با انتخاب اندیشه های شاد و مفرح به سوی شادی ها دری باز کنید. دیگر در گذشته نایستید، ذهن تان را خانه تکانی کنید. تلاش کنید داد و ستدتان نیک باشد. یکی از آشنایان به همکاری شما نیاز دارد. تا آنجایی که می توانید او را یاری دهید.

انواع ادبی در عصر مشروطیت

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

شعری ماست، همچنان که نثر آن نیز چنین است، زیرا مجموعه انواعی را که پیش از آن در سراسر ادوار ادب ما رواج داشته، به نوعی شامل است به ضمیمه بعضی از انواع که به گونه‌ای خاص در ادب این دوره احیا شده و یا اصولاً به وجود آمده است، از قبیل شعر نمایشی یا نوعی شعر میهنی.

شعر حماسی و ملی در عصر مشروطیت
شعر حماسی در ادب پارسی، سابقه‌ای دیرینه دارد. نخستین آثار ادبی زبان فارسی، بیشتر در حوزه حماسه بوده است. از «قصیده مَحَبَّرَه» مسعودی مروزی که صاحب «البدء و التاریخ» از آن یاد کرده تا «گشتاسپنامه» دقیقی و پس از آن «شاهنامه» فردوسی و «گرشاسپنامه» اسدی تا دوره بعد و بعدها که حماسه‌های دینی و تاریخی جای حماسه‌های ملی را می‌گیرد. به هر حال با توسعه که ناگزیریم در مفهوم حماسه قائل شویم، نوع شعر حماسی نوع جاری و ساری ادب فارسی بوده است. در عصر قاجاریه، قبل از دوره مشروطیت،

شعر شرقی را به گونه‌ی فرنگان از دیدگاه مضمون و محتوا تقسیم کردن، کار دشواری است؛ زیرا مرز معانی در شعر شرقی اسلامی (فارسی، عربی، ترکی) سخت به هم آمیخته است و به علت توجه بیش از حدی که شاعران ما نسبت به مسأله قالب داشته‌اند، تداخل مضامین و معانی را در قالب مختلف شعر فارسی و عربی و ترکی نمی‌توان نادیده گرفت. در یک قصیده گاه چندین حوزه معنوی به هم می‌آمیزد، یا در یک غزل، چندگونه‌ی زمینه‌ها به حدی است که نمی‌توان آن را در یک بخش خاص محدود کرد. ادب مشروطیت نیز مانند دیگر آثار ادبی ادوار گذشته ما، به دشواری در قالب تقسیم‌بندی‌های مضمونی می‌گنجد؛ اما اگر ناگزیر باشیم از این که آثار ادبی این عهد را از این نظرگاه نیز مورد مطالعه قرار دهیم، به ناچار باید از بعضی نکته‌ها چشم‌پوشی کرد و به کلیات مسائل پرداخت. از نظر تنوع حوزه مضمون، شعر مشروطیت، یکی از کامل‌ترین ادوار

در غزل این دوره مطرح شده باشد، یا شاعر به بیان تصویری و نکته‌ای بپردازد که در غزلش تازگی داشته باشد. از نسل قبل از مشروطیت چند غزل سرا داریم که با تمام شهرت و اعتباری که دارند، هیچ چیز تازه‌ای بر غزل نیفزوده‌اند: فروغی بسطامی، نشاط اصفهانی و یغمای جندقی از این سه شاعر که بهترین غزلسرایان دوره قبل از مشروطیت هستند، غزلسرای تواناتری در عصر مشروطیت ظهور نکرده است، مگر صفای اصفهانی و حبیب خراسانی که شعرشان از جهاتی بر شعر آن سه تن ترجیح دارد.

صفای اصفهانی به علت توجه به موسیقی خاص در شعرش توانسته نیمه‌اسلوبی در تغزل و غزل به وجود آورد که بسیاری از شاعران هم‌عصر خود از قبیل ادیب نیشابوری را تحت تأثیر خود قرار داده است؛ چنان که در غزل:

ما زمره فقرا از روز در تعبیم
خورشید اختر روز، ما آفتاب شبیم

بر این غزل گونه ادیب:

ما صوفیان صفا از عالم دگریم

عالم هم صور و ما واهب الصوریم

تأثیر گذاشته و در غزل:

تجلی که خود کرد خدا دیده ما را

در این دیده بیاید و ببیند خدا را

بر غزل:

مبازار از این بیش خدا را دل ما را

بیندیش ز آه دل درویش، خدا را

ادیب نیشابوری تأثیر گذاشته و غزل معروف:

دل بردی از من به یغما، ای ترک غارتگر من
دیدی چه آوردی ای دوست از دست دل بر سر من
او یکی از خوش‌آهنگ‌ترین غزل‌های عصر مقارن مشروطیت است؛ همچنین بعضی غزل‌های دیگرش که بیشتر از نظر تازگی وزن مورد توجه شاعران این دوره و دوره بعد قرار گرفته است.

حبیب خراسانی به خاطر صبغه عرفانی غزل‌هایش در ادب این دوره، قابل ملاحظه است و نوع غزل‌هایش از حالت و لطفی تجربی برخوردار است، بدین معنی که وی هیچ‌گاه نخواسته، برخلاف تمام معاصران خود، شعری بگوید که از حالتی درونی سرچشمه نگرفته باشد.

خصوصیت مشترک غزل‌های این دوره توجهی است که گویندگان بیشتر به قالب و زبان شعری سعدی دارند. حال و هوای عاشق و معشوق همان حال و هوای کلیشه‌ای دوره قبل و دوره‌های قبل است. حتی به اندازه گویندگان دوره صفوی و سبک هندی هم شاعران در آوردن صور خیال توانائی ندارند! تغزل‌ها، نزدیکی به تغزل‌های فرخی و معزی است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۶**

چند حماسه‌سرای معروف داریم که عبارتند از: فتحعلی‌خان صبا و سروش؛ اما زمینه حماسی کار ایشان بیشتر تا حدی است که به نوعی شعر رزمی پرداخته‌اند و این حداقل تصویری است که می‌توان از شعر حماسی داشت. گرچه به تعبیر دقیق کلمه، اصولاً اطلاق حماسه بر آنها دشوار است. آنچه در این بخش به عنوان رنگ حماسی شعر مشروطه از آن یاد می‌شود، برعکس دوره‌های قبل که مفهوم رزم و جنگ را فقط درباره آن باید ملاک حماسی بودن قرار داد، بیشتر شور قومی و احساس غرور ملی است، خواه در جامه شعری رزمی جلوه‌گر شود و خواه به گونه یک فریاد؛ فریادی که به هر حال با زندگی و حیات جامعه و آرمان‌ها و آرزوهای مشترک توده مردم سر و کار دارد. بدین جهت است که باید همین جا یادآوری کنیم که بدین ترتیب در نظر ما، مقصود از شعر حماسی، مفهومی ترکیبی است؛ مفهوم حماسه در معنی epic و حماسه در معنی شعر رزمی و حتی حماسه در مفهوم عربی و قدیمی آن که در حماسه ابوتام نمونه‌های آن را می‌توان دید؛ یعنی شعری که در آن به گونه‌ای روح تَحَمُّس جلوه‌گر شود.

اگر حماسه را به معنی عامی که شامل همه انواع مذکور باشد بگیریم، ادب مشروطیت سرشار از حماسه است؛ زیرا حاصل دوران شکفتگی حس قومیت و ناسیونالیسم در ایران است. البته این قومیت جلوه‌گاه‌های متفاوت دارد، گاه به صورت «قومیت اسلامی» جلوه می‌کند؛ چنان که در آثار سیداشرف‌الدین حسینی و ادیب‌الممالک و ادیب پیشاوری می‌توان دید، و گاه به صورت قومیت ایرانی، چنان که در آثار عشقی و عارف و فرخی یزدی و لاهوتی.

شعر غنایی در ادب مشروطیت

اگر شعر غنائی را به معنی شعر عاشقانه محدود کنیم، از این منظر، شعر مشروطیت بسیار ضعیف است و بالطبع باید نیز چنین باشد؛ زیرا در شرایطی که جامعه درگیر با مسائلی از نوع بیدادگری و زندان و شکنجه و تبعید و غارت است، مجال برای غزل و غنا و شعرهای عاشقانه نیست.

شاعرانی که در این دوره به غزل و شعر عاشقانه پرداخته‌اند، هیچ کدام شعر درخشانی به وجود نیاورده‌اند. مگر بعضی که غزل سیاسی گفته‌اند و در مورد ایشان به طور جداگانه باید بحث کنیم. غزل این دوره، غزلی است بی‌نهایت مبتذل و تکراری، به حدی که هیچ حالت عاطفی خاصی برای اولین بار نمی‌توان یافت که



Elham Sanei
Esthetician

SPOIL ME

Full Service Salon

جوان سازی،
ماساژ و ترمیم پوست
توسط: الهام

European Massage (60 min)

Reg: \$70 First visit: \$50

- ◆ Express Facial
- ◆ European Facial
- ◆ Optimal Facial
- ◆ Men Facial
- ◆ Deep Cleanser Treatment-AHA
- ◆ Back Treatment
- ◆ Hand Massage
- ◆ Cleanser
- ◆ Dermal Cooling Mask
- ◆ Sea Weed Mask

For Appointment please call:

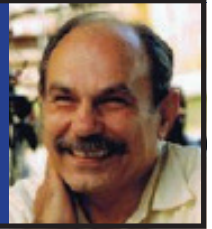
(650) 471-4357 ◆ (650) 961-5262

www.spoilmespasalon.com

1764-A Miramonte Ave., Mountain View, CA 94040

عشق، هوس، نفرت

بخش سی و پنج
عباس پناهی



زیرا که باستان شناسی می تواند با زبان شناسی هم قرابتی داشته باشد و چون یکی از کارهای باستان شناسان خواندن زبان های باستانی و ترجمه آنها به زبان های امروزیست، می توان برای معلمی زبان او را پذیرفت.» و از فرانسیسکو خواست تا شماره تلفن و نشانی سفارت ایتالیا در تهران را به ربکا و الیزابت بدهد تا در هنگام ورود به ایران، با او تماس بگیرند و هر نوع کمک دیگری هم نیاز داشته باشند در حد امکان برایشان مهیا گرداند.

ربکا از لحاظ مالی مشکلی نداشت و بنا براین لزومی نمی دید که برای اسکان به خانه پرویز برود، اما برای ارتباط با فریدون می بایستی پرویز را می دید. دوست فرانسیسکو در تهران هتلی را برای ربکا و الیزابت رزرو کرد و با سفرشی که از طرف سفارت به هتل کرده بود، همه گونه تسهیلات در اختیار ربکا و الیزابت قرار گرفته بود.

برای نخستین بار وارد تهران شدند و تهران که بافت متفاوتی از لحاظ شهری با رم داشت، آنها را شگفت زده و جذب نمود. ربکا آنقدر بی تاب بود که به محض رسیدن به هتل به خانه پرویز تلفن کرد. مادر پرویز تلفن را برداشت و از حرف های ربکا سر در نیآورد و تلفن را قطع کرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

شد و ماهی یکبار هم با الیزابت در همان هتل و در همان شهر آلبانو لازیاله قرار می گذاشتند و دوسه روزی را با هم می گذراندند. الیزابت به علت آنکه ایتالیایی نبود، شانس کمتری نسبت به زنان دیگر برای یافتن کار داشت اما تصمیمش را گرفته بود و عزمش را جزم کرده بود که از آن پس خود را برای آنتونیو حفظ کند.

◆◆◆◆

با تمام مشکلاتی که برای الیزابت پیش می آمد، مجبور بود که با ربکا به ایران برود. فرانسیسکو نمی توانست جلوی ربکا را بگیرد و یا او را منصرف کند زیرا می دانست که موفق نخواهد شد و تنها نتیجه ای که خواهد گرفت، آن خواهد بود که ربکا به تنهایی به ایران برود و با آینده ای نامعلوم روبرو شود. بنابراین سعی کرد با الیزابت مساعدت کند تا سفرشان به ایران را سهل تر گرداند. همه چیز آماده شده بود اما برای آنکه در ایران خود را معلم زبان ایتالیایی معرفی کند، مدرک لازم بود. فرانسیسکو دوستی در سفارت ایتالیا در تهران داشت. تلفن زد و با او در آن باره مشورت کرد. دوست فرانسیسکو پرسید: «پایه تحصیلات ربکا چیست؟» فرانسیسکو گفت: «فوق لیسانس باستان شناسی دارد.» دوستش گفت: «این خوبست

زندگی جدیدش را به الیزابت نگفته بود و او نمی توانست در آن شهر به جستجوی کار باشد. یکرز که آنتونیو به الیزابت تلفن کرد، الیزابت به او گفت: «در فکر آن هستم که دیگر کار در کاباره را رها کنم و یک شغل معمولی برای خودم دست و پا کنم.» آنتونیو گفت: «این فکر عالی است و امیدوارم که در یافتن یک شغل مناسب موفق باشی» و سپس به شوخی گفت: «پس با این حساب دیگر مرا هم فراموش خواهی کرد.» الیزابت خنده تلخی کرد و گفت: «آنتونیو دیگر این شوخی را با من نکن. تو میدانی که من تو را، تنها دوست این سال های تنهاییم می دانم و اصلا بخاطر آشنایی با تو است که این فکر برایم پیش آمده. دلم می خواهد از این به بعد وقتی تو را در کنارم دارم، مطمئن باشی که شب قبل دست مردی به بدنم نخورده و مانند یک بدن مقدس در اختیارت قرار بگیرم.» آنتونیو گفت: «دلم می خواهد تو را ببینم اما چون با خودم عهد کرده ام که دیگر به رم برنگردم، از آمدن به رم برای دیدنت معذورم.» الیزابت گفت: «برای آنکه عهد شکنی نکرده باشی و در ضمن مرا هم شاد کرده باشی، در شهر دیگری قرار بگذاریم که همدیگر را ببینیم.» آنتونیو گفت: «پس اجازه بده من پیشنهاد محل ملاقات را بدهم.» الیزابت گفت: «هرجایی را که بگویی من خواهم آمد.» آنتونیو گفت: «شهر کوچک ولی زیبایی در جنوب رم هست به نام آلبانو لازیاله که یک دریاچه فوق العاده زیبا دارد. من در آنجا یک هتل برای جمعه و شنبه و یکشنبه رزرو می کنم. تو می توانی با قطار به آلبانو بیایی و من در ایستگاه راه آهن منتظرت خواهم بود و به اتفاق به هتل خواهیم رفت. هتلی را در آنجا سراغ دارم که بی نظیر است. در دل جنگل و درست مشرف به دریاچه. آنقدر زیباست که حتما همیشه به خاطر خواهی داشت.» الیزابت گفت: «همه ساعتی را که در کنار تو بوده ام را همیشه مانند گنج در نهانخانه دلم نگهداری می کنم.»

الیزابت به ناگهان تصمیم گرفت که بکلی کاباره را کنار بگذارد و حتی اگر کاری هم پیدا نکنند، دیگر سراغ آن کار نرود. آنتونیو در رستوران خود به شدت مشغول کار بود و هر روز از روز پیش بهتر می

همه چیز را فروخت و با آنکه ربکا هیچ چیزی از آنتونیو نخواست به او، نیمی از آنچه را که فروخته بود توسط یک چک بانکی به او واگذار کرد و با نیم دیگر دارایی اش که مبلغ خوبی بود، راهی مودیکا شد. وقتی به مودیکا رسید، به خانه الیزابت تلفن کرد و خبر داد که از رم رفته و در شهری که زندگی خواهد کرد، مستقر شده. الیزابت از اینکه آنتونیو بی خبر از رم رفته بود دلگیر شد اما با توجه به شنیده هایش و آن روحیه ناسامانش، حق داد که چنین کاری کند. الیزابت نسبت به آنتونیو احساس خیلی خوبی داشت و آرام آرام می دید که دلش برای آنتونیو میتپد و دوستش دارد ولی می دانست که آنتونیو دیگر نمی خواهد دل به کسی بسپارد. برای الیزابت همین که بتواند با آنتونیو رابطه دوستانه داشته باشد کافی بود و خوشحال بود که مرد خوبی را پیدا کرده که فقط برای پنج دقیقه او را مورد استفاده قرار نمی دهد. حس اینکه با مردی وارد یک احساس خوب عاطفی شده برایش بسیار گرمی بخش بود. از آنتونیو هیچ توقعی نداشت و همین که وقتی او را می بیند مانند یک مرد و زن، باهم به رستوران و به تاتر و سینما می روند و شب را تا بامداد در کنار هم سپری می کنند، نیاز عاطفی گمشده اش را سیراب می کرد. از دوران نو جوانی که به این راه کشیده شد، هرگز مردی به او به دیده احترام نگاه نکرده بود و هرگز کسی در کنارش آرام نگرفته و درد دلش را با او درمیان نگذاشته بود. همیشه خود را مانند یک وسیله و ابزار برای دفع شهوت مردان دیده بود که در چند دقیقه او را حریصانه به بغل گرفته و وحشیانه در میان بازوهایشان فشرده و خود را به زور به او تحمیل کرده و پس از یک هیجان خشن، سیر شده و او را انداخته و شلوار را به پا کرده و از اتاق خارج شده بودند. آرزو می کرد که کاش بتواند شغلی پیدا کند که دیگر مجبور نباشد وسیله اطفاء شهوات این و آن باشد و در آن صورت، فقط و فقط آنتونیو را به رختخواب خود راه دهد و ای بسا که از او فرزندی داشته باشد تا خوشبختی یک مادر را هم در خود حس کند.

با همین افکار شروع به جستجوی یک کار غیر از کاباره کرد. هنوز آنتونیو محل



زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت
علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

◆ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)

◆ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)

جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه

◆ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور
در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408)829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

قانون جدید اداره مهاجرت آمریکا

داریوش گیلانی



عدم پذیرش درخواست اخذ کارت سبز بخاطر استفاده از مزایای دولتی

Public Charge Ground of Inadmissibility Act INA 212

از تاریخ یکم ماه مارس ۲۰۲۰ کسانی که قصد درخواست گرفتن کارت سبز را دارند باید ثابت کنند که در آینده به صورت خود کفا زندگی کرده و به غیر از موارد بخصوص، و مدت محدودی، از استفاده از کمک های دولتی خودداری نمایند.

این قانون شامل پناه جویان و پناهنده ها و متقاضیان VAWA نخواهد شد. بعضی از این مزایا شامل MediCal, SNAP و اجاره خانه های کم درآمد می شوند. متقاضیانی که در گذشته از این مزایا استفاده نموده اند می بایستی با پر کردن فرم مخصوص صلاحیت خود را برای خود کفایی بودن ثابت کنند.

با پر کردن این فرم جدید اداره مهاجرت به نحو جامع همه خصوصیات مثبت و منفی شما را مورد ارزیابی قرار خواهد داد. برای مثال: سن - سلامتی - وضعیت خانوادگی - اموال و دارایی - تحصیلات - مهارت حرفه ای و مدت اقامت شما در این کشور در مد نظر گرفته می شود.

چنانچه متقاضی کارت سبز وضعیت مالی مناسبی (خود و یا ضامن مالی وی) نداشته باشد امکان این هست که اداره مهاجرت درخواست وثیقه مالی از متقاضی داشته باشد.

«همایش دوستان»

هموطنان عزیز،

گروهی از همراهان شما به نام «همایش دوستان» چهارشنبه هر هفته (به غیر از اولین چهارشنبه ماه) از ساعت ۷ الی ۱۰ شب در محل Scientology Building در شهر مانتین ویو گرد هم می آیند. «همایش دوستان» کانونی است برای ایجاد دوستی و همیاری بین هموطنان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا. این کانون غیر انتفاعی کاملاً «غیر سیاسی» و «غیر مذهبی» می باشد و به هیچ گروهی وابستگی ندارد.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفاً با

شماره تلفن ۸۶۲۴-۲۲۱ (۴۰۸) تماس حاصل فرمایید.



1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

با هادی خرسندی

www.asgharagha.com

hadikhorsandi@aol.com



شعر زوری

«به خسرو باقرپور»

شعر حسابی کهنه و نو هم ندارد
چون که نه رخت است و نه فرش است و نه توری

من شاعری دیدم که با شعر مُلغلق!
گردیده از مردم جدا صد سال نوری

ایرانیان شعر و غزل واجب بدانند
چون نان شب خوشمزه و داغ و تنوری

اما بیايد شاعرش گوید یکی شعر
از درد جان از درد دل از درد دوری

اما نه آن شعری که یأس آرد به دلها
بلکه یکی شعر امیدی و غروری

تنها نه اینکه مادر شاعر بگوید
قربان روم آن دست و آن پای بلوری

تنها نه اینکه عمه ی شاعر بگوید
قربان اشعار تو گوگوری مگوری

من شاعری دیدم... (نه و الا جان خسرو
اصلاً نخواهم گفت بیت سانسوری!)

(منظور من آن خسرو «اخبار روز» است
آن نازنین که باقری هم هست و پوری!)

من شاعری دیدم که یک بیتش خوانند
هر چند دیوانش بود با این قطوری

دیوان اینجوری که درمیآید از چاپ
مشکل شود بر رفتگر کار سپوری

البته مصرف میکند پیدا کتابش
پیدا شود گر در شب چارشنبه سوری

حتماً نباید بود شاعر در زمانه
نچار هم در جامعه باشد ضروری

من یک نفر دیدم که شاعر نیست اما
مرد مفیدی هست آقای غفوری

من ادعای شاعری دارم از این پس
چون هست شیرین شعر من در عین شوری

کو منتقد تا عیب شعرم برشمارد
تا هر دو چشمش را نمایم غرق کوری

گر از جوایز یک نوبل از من دریغ است
پس خاک عالم بر سر اعضای ژوری!

خواهم بگویم بنده امشب شعر زوری
اما به وللاهی نمیدانم چه جوری

من دوست دارم شاعری باشم همیشه
اما نمیاید از این گربه سموری

پابند وزن و قافیه باشم نه معنی
شعرم بود یک شعر تصویری و صوری

نه میکند الهام بر من یک فرشته
نه معنی آرد بهر من غلمان و حوری

هر چند شعر زورکی گفتن نباید
اما بگویم حالیا با چه جسوری

با این زبان الکن و طبع نداری
خواهم من از هم میهنان خود صبوری

در باب شعر و شاعری چندین وصیت
دارم در این ایام تلخ یا به گوری

شعر از شعور آید بنابراین مسلم
دارد تفاوت شاعری با بی شعوری

من معتقد هستم که شعر بی تکلف
بهتر بود از شعر اطواری و عوری

شاعر اگر شعری بگوید بهر مردم
لازم نباید داشت توضیح حضوری

باید بگوید شعر روشن شعر گویا
نه شعرهای چادری و چاقچوری

باید که باشد با زبان ساده شعرش
خیلی روان مانند چای توی قوری

ساده ولیکن نه به آنصورت که شعرش
بلکل درآید خنده دار از نوظهوری

نه اینکه نان را نون نویسد خاک را خوک
یا یک سری زین کارهای ابتکوری!

باید که باشد شعر او را ماندگاری
چون ساده باشد گفتن شعر عبوری

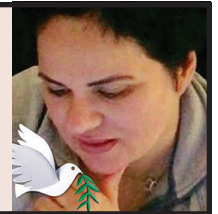
ماهنامه پژواک

(408) 221-8624

info@pezhvak.com

در آستانه طلاق‌ها بخوانند: چرا از طلاق می‌ترسیم؟

ماهرخ غلامحسین پور



جامعه سنتی تا جان توی تنش مانده، شما را مذمت کند. دیر یا زود خسته خواهد شد. اولش که ضربه‌ها فرود می‌آیند، تمام جانتان درد می‌گیرد حتی لحظه‌هایی می‌رسد که به خودکشی و حذف خودتان فکر می‌کنید.

از این همه بی‌انصافی دلتان شرحه شرحه خواهد شد. این بی‌انصافی خاص غریبه‌ترها نیست. آدم‌های مدرن، آدم‌های انتلکتوئل لوکس و شیک و مدافع جامعه مدنی هم زیر پوستی شما را قضاوت می‌کنند. احساس می‌کنید یک کامیون از سطح زندگیتان عبور کرده و جانتان پخش و پلا شده روی یک سطح داغ و تفریدده.

اما به سرعت در مقابل ضربه‌هایی که به روحتان وارد می‌شود، واکنش می‌شوید، انگار که از درون یک تونل آتش به سطحی از روشنایی می‌رسید. کافی است مقاومت کنید و مدتی به خودتان زمان بدهید. به تدریج کار به جایی می‌رسد که به تمام قضاوت‌هایی که درگیرتان می‌کند می‌خندید. از کنار لیخنه‌ها و پیام تن خواهانه همکار محترم سابق تان به راحتی و آسودگی و بدون اینکه رنجورتان کند می‌گذرید، اصلاً به جایی می‌رسید که برای قضاوت دیگران در این مورد «تره هم خورد نمی‌کنید».

دنیاله مطلب در صفحه ۵۵

هفته ای یک بار مثل یک میهمان گذری، اینجا عبور می‌کند. اما باز هم نقشی که او ایفا می‌کند برایشان چیز دیگری است. در مورد خودم باید بگویم برایم مهم این است که چیزی تغییر کرده در عمیق‌ترین لایه‌های درونی‌ام و من دیگر هیچ توجهی به آموخته‌های غلط آنان ندارم.»

وحشت قضاوت شدن

ترس اساسی و مهم دیگر، «وحشت از تهمت و افترای اخلاقی و قضاوت شدن» است. نترسید، به هر حال طرف شما در هر جایگاه اجتماعی که باشد، به محض درخواست طلاق تان، اولین چیزی که دنبال تان خواهد گفت این است که شما وفادار نبوده‌اید. او لیست بلند بالایی ردیف می‌کند از تمامی مردانی که روزگاری از دنیای شما عبور کرده‌اند و البته در این میان خانواده او و دوستان نزدیک‌ترش هم به این پروسه ناعادلانه می‌پیوندند. لاید و حتما انسان‌های منصفی هستند که دست به این روش‌های ناعادلانه نمی‌زنند و انسانی برخورد می‌کنند اما باید اعتراف کنم به ندرت مردی دیده‌ام که از این قاعده پیروی نکند. اما قرار نیست بابت چنین قضاوتی با بقیه عمرمان معامله کنیم. بگذارید

برای مان دیو و غول دو دم و دو سری می‌سازد، واهمه از دست دادن «نقش مردانه» خانه است. جایگاه مدیر و مدبری که با یک انگشش همه درهم ریختگی‌ها را سامان می‌داده و البته این جایگاه، غالب مواقع ذهنی و ناشی از توهمات تربیتی ماست.

از کودکی پدر و مادرها و پدربزرگ و مادر بزرگ هامان با مهر و توجه بیشتری که به افراد ذکور خانواده دارند، به ما می‌فهمانند که نقش و جایگاه اجتماعی مردان خانه چیز دیگری است.

داستان مرد خانه

این تصور غیرواقعی در درون ما شکل می‌گیرد که هر قدر هم که موثر باشیم، باز هم تمام گره مشکلات زندگی با دست تدبیر و مدیریت مرد خانه است که گشوده می‌شود. به همین دلیل هم از تنها شدن و گم کردن هسته اصلی مدیریت خانه می‌ترسیم، جایگاهی که اگر نباشد لاید شیرازه زندگی‌مان از هم خواهد پاشید. اما اگر این شما می‌باشید که با همت و تلاش تان، مرد همراه تان را به امروزی رسانده‌اید که هست، از هیچ نترسید و واهمه نکنید، شمایی که دیگری را زیر پوستی و با حمایت‌های همه جانبه به مسیر ترقی کشانده‌اید، بی‌تردید خودتان می‌توانید راهنمای زندگی خودتان هم باشید.

«فتانه» یکی از دوستان من است که به بخشی از این ترس‌ها، سر و کله زده: «همه کارهایی که در عرف ما بهشان می‌گویند (امور مردانه)، را خودم انجام می‌دادم. از اسباب‌کشی گرفته تا عوض کردن لامپ‌ها، یک بار وقتی از ماموریت برگشته بودم و در زده بودم، همسایه‌مان به او گفته بود، همسرت از اینجا اسباب‌کشی کرد و رفت. این هم آدرس جدیدش. نمی‌دانم با قدرت و توان روحی که من داشتم چرا باور نمی‌کردم که همیشه مدیر واقعی خانه خودم بوده‌ام. نقشی که از آن چشم می‌پوشیدم و افتخارم را به دیگری می‌دادم. در دنیای دیگران هنوز هم اوضاع به همان منوال است. کمکی که برای نگهداری پدر و مادرم می‌کنم قابل مقایسه با توان و تلاش برادرم نیست، اما نگاه والدینم همیشه به دست‌های اوست. من می‌برمشان دستشویی، لگن می‌گذارم برای مادرم، شیف‌ت شب بیمارستان می‌مانم و با اضافه کاری خرج داروهایم را تامین می‌کنم، و برادرم

ممکن است بارها با هم جنگیده باشید، ممکن است هیچ کدامتان آدم بد ماجرا نباشید اما از سر خشم آنی حتی همدیگر را زده باشید پشت بند یک مشاجر، ظرف و ظروف ادویه و بساط آشپزخانه را کوبیده باشید کف زمین و بوی تخم شربتی و پودر گشنیز همه جا را فرا گرفته باشد. ممکن است بی‌هوا یک لیوان پایه‌دار را پرت کرده باشید سمت طرفتان و خون شره زده باشد روی لباسش و با احساس گناهی که بهتان دست داده خزیده باشید گوشه عمیق‌ترین حس تان.

ممکن است کبودی زیر چشمتان را پیش چشم دیگران گذاشته باشید به حساب افتادن از پله و هر روز هم روی کبودی تیره‌ای که توی ذوق می‌زده، یک عالمه کرم پودر مالیده باشید، اما هنوز هم احساس نکرده باشید وقتش رسیده، اما گوشه‌تان را تیز کنید. ندای قلبتان را ندیده نگیرید چون راه نجات تان بعد از عبور از این تونل وحشت، تونلی به نام پروسه جدایی روشن و آشکار خواهد شد. باید باور کنید که پشت بندش نور خواهد بود. در آن لحظه‌هایی که از شدت ترس، فلج شده و خودتان را به یک رابطه مرده آویزان کرده‌اید و می‌خواهید هر جور که شده با هر روش نخنما و ویرانگری حفظش کنید حتی فکرش را هم نمی‌کنید که روزی می‌رسد که بابت هر لحظه تاخیرتان با خودتان به جدال می‌افتید و از دست دادن آن سال‌ها و لحظه‌ها می‌شود عمیق‌ترین غمی که در درونتان رسوب کرده و کارتان می‌شود آه کشیدن و سرزنش کردن خودتان که ای کاش همان سال، ای کاش همان روز، ای کاش همان دم... به درک و دریافت امروز رسیده بودم و این سال‌های باقیمانده را نجات داده بودم.

عمیق‌ترین باورهای عرفی

ترس از طلاق برگرفته از عمیق‌ترین باورهای عرفی ماست. وحشت قضاوت شدن بزرگترین ترس درونی ماست. ما از ترس مان در کنار هم می‌مانیم، سکوت و بدبینی و کینه و تاریکی جای مهرمان را می‌گیرد. در یک خانه زندگی می‌کنیم اما همدیگر را گم کرده‌ایم، دلیل ترس‌های مردانه را نمی‌دانم اما به خوبی ترس‌های زنانه را می‌شناسم. یکی از عمیق‌ترین ترس‌هایی که از طلاق

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم (به زبانهای فارسی و انگلیسی)



کسب تابعیت (سببی زن شیب)

کارت اقامت دائم (کارت سبز)

درخواست مهاجرت خانوادگی

تأیید کارت سبز

مجوز اشتغال

معافیت از پرداخت هزینه

لغات برای تعیین وقت در شمال و جنوب کالیفرنیا با تلفن: طاق‌نشین حاصل نورباید

408-261-6405

818-616-3091

Pars Equality Center
1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

Pars Equality Center
4954 Van Noy Blvd, Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A DOJ Accredited Agency

511 (c)(3) Nonprofit Organization

بهار می شود

یکی دو روز دیگر از پگاه
چو چشم باز می کنی
زمانه زیر و رو
زمینه پر نگار می شود
زمین شکاف می خورد
به دشت سبزه می زند
هر آنچه مانده بود زیر خاک
هر آنچه خفته بود زیر برف
جوان و شسته رفته آشکار می شود
به تاج کوه
ز گرمی نگاه آفتاب
بلور برف آب می شود
دهان دره ها پر از سرود چشمه سار می شود

نسیم هرزه یو
کنار لانه های کبک
فراز خارهای هفت رنگ
نفس زنان و خسته می رسد
غریق موج کشتزار می شود
در آسمان
گروه گله های ابر
ز هر کناره می رسد
به هر کرانه می دود
به روی جلگه ها غبار می شود

درین بهار، آه
چه یادها
چه حرفهای ناتمام
دل پر آرزو
چو شاخ پر شکوفه باردار می شود
نگار من!
امید نوبهار من
لبی به خنده باز کن
بین چگونه از گلی
خزان باغ ما بهار می شود

سیاوش کسروی

و بهار است...

نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
چنگ در پرده همی میدهدت پند و لیک
و عظمت آنگاه دهد سود که قابل باشی
من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش
که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی
گر چه راهی ست پر از بیم ز ما تا بر دوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی
نقد عمرت ببرد غصه دنیا بگزار
گر شب و روز در این قصه باطل باشی
حافظا گر مدد بخت بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی
حافظ

خوش آمد بهار

خوش آمد بهار
گل از شاخه تابید خورشید وار
چو آغوش نوروز پیروز بخت
گشوده رخ و بازوان درخت

گل افشانی ارغوان
نوید امید است در باغ جان
که هرگز نماند به جای
زمستان اهریمنی
بهاران فرا میرسد
پرستیدنی
بهاران فرا می رسد
پرستیدنی
بهاران فرا می رسد
سراسر همه مژده ایمنی

درین صبح فرخنده تابناک
که از زندگی دم زند جان خاک
بیا با دل و جان پاک
همه لحظه ها را به شادی سپار
نوائی هم آهنگ یاران برآر:
خوش آمد بهار

فریدون مشیری

نوروز

اینک اینک نوبهار آورد بیرون لشکری
هریکی چون نوعروسی در دگرگون زبوری
گر تماشا می کنی برخیز کاندز باغ هست
با چون مشاطه ای و باغ چون لعبت گری
عرض لشکر می دهد نوروز و ابرش عارض است
وز گل و نرگس مراد را چون ستاره لشکری

جمال الدین عبدالرزاق

عید مبارک باد

عید، بر عاشقان، مبارک باد
عاشقان، عیدتان مبارک باد!
عید، بویی ز جان ما دارد
بر جهان، همچو جان، مبارک باد
بر تو، ای ماه آسمان و زمین
تا به هفت آسمان مبارک باد
عید آمد به کف نشان وصال
عاشقان، این نشان مبارک باد
عیدتان آمد، ای سبکروحان
رطل های گران مبارک باد
گر نصیبی نمی دهید، گویم
بر من و بر فلان، مبارک باد
شمس تبریز، همچو عید آمد
بر من و دوستان، مبارک باد!
از دیوان شمس تبریزی

عید آمد

عید آمد و ما خانه خود را نتکاندیم
گردی نستردیم و غباری نشاندیم
دیدیم که در کسوت بخت آمده نوروز
از بیدلی او را ز در خانه براندیم
هر جا گذری غلغله شادی و شور است
ما آتش اندوه به آبی نشانیدیم
آفاق پر از پیک و پیام است، ولی ما
پیکی ندواندیم و پیامی نرساندیم
احباب کهن را نه یکی نامه بدادیم
و اصحاب جوان را نه یکی بوسه ستاندیم
من دانم و غمگین دلت، ای خسته کبوتر
سالی سپری گشت و ترا ما نپراندیم
صد قافله رفتند و به مقصود رسیدند
ما این خرک لنگ ز جویی نجهاندیم
ماننده افسونزدگان، ره به حقیقت
بستیم، و جز افسانه بیهوده نخواندیم
مهدی اخوان ثالث

مژده بهار

رساند باد صبا مژده بهار امروز
ز توبه توبه نمودم هزار بار امروز
هوا بساط زمرد فکند در صحرا
بیا که وقت نشاطست و روز کار امروز
سحاب بر سر اطفال بوستان بارد
به جای قطره همی در شاهوار امروز
رسد به گوش دل این مژده ام ز هاتف غیب
که گشت شیر خداوند شهریار امروز

قائنی



تفریح شده بود. در نهایت از آقای رضایی خواهش کردم تا پایان کلاس پرنده را به انبار آزمایشگاه ببرد.

آزمایشگاه که تمام شد، دخترها مشتاق بودند بیشتر در مورد جغد شاخ‌دار بدانند. از همه مهم‌تر می‌خواستند بفهمند او چه می‌خورد و چه غذایی برایش می‌توانند بیاورند. پیشنهاد کردم: «حالا که نمی‌توانید موش زنده برای او تهیه کنید بهتر است یکی از شما داوطلب شود از غذاخوری دانشگاه گوشت باقی مانده از غذای دانشجویان را برایش بیاورد.» در چنین مواقعی، همیشه راحله داوطلب می‌شد و این بار نیز او زودتر از بقیه این وظیفه را با اشتیاق پذیرفت.

دو روزی می‌شد از پرنده خبری نداشتم. این بار بیمارم - جغد شاخ‌دار - از یک گونه نادر و در حال انقراض در استان فارس بود. من هم نگران‌ش بودم. شماره تلفن آقای رضایی را گرفتم تا احوالی از جغد بگیرم. به نظر پرستارش، پرنده کمی بهتر شده بود ولی هنوز میلی به خوردن غذا از خود نشان نمی‌داد. به گفته رضایی گویا سرگرمی خوبی برای دانشجویان شده بود و ملاقاتی زیادی هم در این چند روز داشته است.

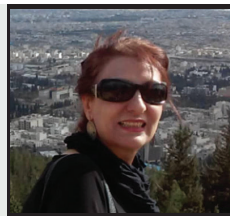
چهارشنبه که به دانشگاه رسیدم فوراً به سراغ جغد رفتم. قبل از من چند تا از دخترها هم به دیدارش آمده بودند. داشتم زخم‌های پرنده را معاینه می‌کردم که کریم آقا راننده اتوبوس دانشجویان هم آمد. با دیدن جغد رو به آقای رضایی کرد و گفت: «برادر این پرنده مُردنی است، به من یادگاری بده تا او را «تاکسی درمی» کنم و در اتاقم بگذارم.» با شنیدن این پیشنهاد، آقای رضایی یک چشم‌غره‌ای به کریم آقا کرد. او هم که متوجه حرف بی‌ربطش شد، آرام خداحافظی کرد و از آزمایشگاه بیرون رفت.

یک هفته از حضور جغد در آزمایشگاه می‌گذشت. پرنده تقریباً به مراقبت عادت کرده بود و غذایی هم که راحله برایش می‌آورد با اشتها از دست او می‌خورد. صبح یکشنبه با ورودم به کلاس درس انگل شناسی چند دقیقه‌ای طول کشید تا ذهن بچه‌ها متمرکز شد و مطلب جدید را برایشان تدریس کردم. طبق روال همیشه چند دقیقه آخر کلاس را با دانشجویان گپی خارج از موضوع مطلب درسی می‌زدم. تدریس که تمام شد، بچه‌ها با اشتیاق منتظر گپ این هفته بودند که نرگس فرصتی خواست تا در مورد هوشمندی جغد قصه‌ای را برایمان تعریف کند. داستان نرگس را که گوش دادیم، وقت کلاس هم تمام شد. به بچه‌ها یادآور شدم، بعد از ظهر سر وقت در آزمایشگاه حاضر باشند.

کرده‌ای؟» سری تکان داد و با ناراحتی ادامه داد: «خانم دکتر شما که مرا می‌شناسید، من اهل شکار هستم؟ لطفاً بنشینید تا جریان را برایتان تعریف کنم.» ظاهراً صبح که به دانشگاه می‌آمده، متوجه این جغد می‌شود که در بین سیم‌های خاردار گرفتار و زخمی شده و تقلای آزادی می‌کرده است. آقای رضایی او را از بین سیم‌های خاردار نجات می‌دهد و برای درمان به آزمایشگاه می‌آورد. بال چپ پرنده به شدت زخمی شده بود. هیچ فکر نمی‌کردم، جغد شاخ‌دار به این زیبایی باشد. طول بدنش حدود چهل سانتی‌متری می‌شد. چشمان گرد نارنجی رنگش در میان پرهای صورتش می‌درخشید. در روی سرش دو گوش قرار داشت که با پر پوشیده شده بود و شکلی شبیه شاخ به آن داده بود. زیر تنه‌اش خط‌دار و زیر بال‌هایش نخودی رنگ با رگه‌های قهوه‌ای تیره بود. صورتش به شکل خاصی به دو قسمت تقسیم شده بود. قلبش به شدت می‌زد. خیلی ترسیده بود. درد هم داشت. به کمک آقای رضایی بال‌هایش را باز کردم تا مطمئن شوم نشکسته است. سیم خاردار به ماهیچه‌های کتف و سینه‌اش به شدت صدمه زده بود. به آقای رضایی اطمینان دادم اگر با دقت از پرنده محافظت شود، خوب می‌شود. با شناختی که از او داشتم، مطمئن بودم، جغد زنده می‌ماند. داروهای مورد نیاز را بر روی نسخه نوشتم و به او یادآور شدم: «باید دقت کافی داشته باشی تا عفونت در پرنده باعث مرگش نشود.» ناچی جغد نفس بلندی کشید. معلوم بود توانسته‌ام او را از نگرانی بیرون بیاورم.

بعد از اتمام کلاس و صرف ناهار، استراحت مختصری کردم و برای شروع آزمایشگاه بعد از ظهر آماده شدم. به پشت در آزمایشگاه که رسیدم، همه‌ی دختران بیشتر از همیشه به گوش می‌رسید. در را که باز کردم، بیست دختر سفیدپوش با مقنعه‌های سیاه، در هم فرورفته بودند و دور میز آقای رضایی حلقه زده بودند. در میان هیاهوی دختران چند بار آقای رضایی را صدا زدم. ناگهان سر او از میان دانشجویان پیدا شد. تازه متوجه شدم، حضور جغد در آزمایشگاه باعث این همه هیجان شده است. با صدایی بلند گفتم: «دخترها زود سر جایتان بنشینید که وقت کم است و کار امروز زیاد.»

آن روز آزمایشگاه حالت عادی نداشت. جغد شاخ‌دار آن قدر ذهن بچه‌ها را مشغول کرده بود که کسی زیاد دل به کار نمی‌داد. بچه‌ها تا چشم مرا دیدند، پشت سر جغد می‌رفتند. پرنده هم که به دلیل وجود چشمانش بر روی صورت قادر به دیدن آن‌ها نبود، ۱۸۰ درجه سرش را می‌چرخاند تا آنها را ببیند. همین حرکت او برای دخترها یک



از خاطرات یک دامپزشک

دکتر فریبا مگرامی

تصادفی که جغد را شوم کرد!

به ساعت نگاهی انداختم، چند لحظه‌ای تا شروع کلاس بیشتر وقت نداشتم. به او اطمینان دادم در وقت استراحت بین دو کلاس برمی‌گردم و هر کاری داشته باشد، انجام خواهم داد. لیست وسایلی را که باید برای بعد از ظهر آماده شود به او دادم و سر کلاس رفتم. تا تدریس تمام شد به سرعت خودم را به آزمایشگاه رساندم. در را که باز کردم، آقای رضایی را دیدم. جعبه مقوایی بزرگی را روی میز کارش گذاشته بود و دست‌هایش زیر چانه‌اش قرار داشت و در فکر فرو رفته بود. با دیدن من از جایش بلند شد. اشاره‌ای به درون جعبه کرد و با ناراحتی گفت: «نگاهش کنید.» با کنجکاو نظری به درون جعبه انداختم. چقدر زیبا بود. هیچ وقت از نزدیک یک جغد را ندیده بودم. به شوخی گفتم: «چرا پرنده به این زیبایی را شکار

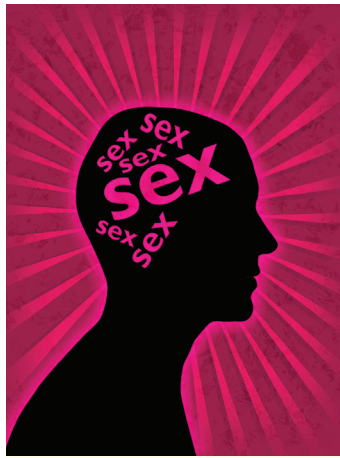
یک ماهی از شروع ترم پاییز می‌گذشت. ساعت هشت صبح یکشنبه بود که اتوبوس استادان دانشگاه از شیراز به ارسنجان رسید. طبق معمول، نیم‌ساعتی فرصت داشتیم تا صبحانه‌ای بخوریم و سر کلاس برویم. در آن ترم صبح تا ظهر روزهای یکشنبه با دانشجویان مامایی درس انگل‌شناسی داشتم و بعد از ظهر هم آزمایشگاه. پس از صرف صبحانه تا شروع کلاس چند دقیقه‌ای فرصت بود. سریع سری به آزمایشگاه زدم تا برنامه بعد از ظهر را با آقای رضایی، کارشناس آزمایشگاه تنظیم کنم. او مردی بومی، نسبتاً جوان، با قدی کوتاه، مهربان، بسیار حساس و علاقه‌مند به کارش بود. با دیدن من بیشتر از همیشه خوشحال شد. پس از سر سلامتی عجولانه‌ای گفت: «چه خوب شد که آمدید.» با تعجب پرسیدم: «خبیر باشد. چه شده؟» آب دهانش را فرو داد و گفت: «به کمک شما احتیاج دارم.»

تدریس کلاس های تار، ستار، تنبور، پیانو، ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی

توسط: وحید زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی با بیش از بیست سال تجربه

۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)



سکس، یک مفهوم اکتشافی مفیدی است که درمانگر را برای علت زمینه ای این رفتار، هشیار می سازد. معتادین جنسی نمی توانند تکانه های جنسی خود را کنترل کنند. این تکانه ها طیف کاملی از رفتار یا تخیلات جنسی را در بر می گیرد. سرانجام، نیاز به آمیزش و به طور کلی هر گونه فعالیت جنسی، افزایش می یابد و میل مداوم به رابطه جنسی، تنها انگیزه رفتار فرد می شود. بهنام اوحدی در ادامه مقاله خود درباره اعتیاد به سکس تصریح می کند: همه گیر شدن بیماری وابستگی (اعتیاد) به سکس در یک جامعه، شرم و آزرمت اجتماعی را خدشه دار نموده، و به از دست رفتن چارچوب های اخلاقی- معنوی، رشد انحرافات و آسیب های اجتماعی و ویران گشتن جایگاه الهی- انسانی سکس، می انجامد. اپیدمی وابستگی (اعتیاد) به سکس، نه تنها بحران های فرهنگی- روانی- اجتماعی، بلکه بحران های اقتصادی را نیز پدید آورده و ساعات و دقائق فراوانی از «زمان کار و انرژی ملی» را هدر می دهد. درمان وابستگی (اعتیاد) به سکس، مانند الگوی درمان وابستگی (اعتیاد) به مواد مخدر بر پایه درمان های روان شناختی و روان پزشکی چون روان درمانی های متنوع و دارو درمانی های مختلف انجام می شود.

اعتیاد به سکس و خشونت

اصولا اعتیاد به سکس مانند دیگر دسته بندی های مربوط به اعتیاد تأثیرات مستقیمی روی خشونت و به خصوص خشونت خانگی دارد و می تواند اعضاء خانواده را دچار آسیب های روانی متعددی کند. چرا که وابستگی غیر طبیعی به عمل جنسی و تمایل و وابستگی و کشش نیرومند به ادامه این رفتار می تواند پیامدهای متعددی بر روی جسم و روح افراد خانواده داشته باشد به همین دلیل درمان چنین اختلال رفتاری می تواند بر روی کاهش خشونت و آثار روانی ناشی از آن مهم باشد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

احساس ندامت: احساس گناه و شرم بر سر ناتوانی در کنترل رفتار خود.

علامت اعتیاد به سکس

- ✓ دارا بودن شریک جنسی متعدد بدون تعهد.
- ✓ رابطه جنسی به طور همزمان با چندین نفر و یا تعویض مرتب شریک جنسی.
- ✓ خود ارضایی و سواسی و مفرط.
- ✓ آزار جنسی و تجاوز جنسی دیگران.
- ✓ روسپیکری و یا استفاده از آن.
- ✓ اقدام به برقراری روابط جنسی مخاطره آمیز.
- ✓ استفاده مداوم از تصاویر، مجلات و فیلم های سکسی.
- ✓ بی اعتنایی و یا قربانی کردن فعالیت های مهم اجتماعی، خانوادگی، شغلی و تفریحی به خاطر فعالیت های جنسی.
- ✓ تلاش بی وقفه و بی ثمر در محدود کردن افکار محرک جنسی.
- ✓ کاهش معنویت و نقض مداوم سیستم ارزشی فرد.
- ✓ شهوت جنسی مفرط. بیش از اندازه به مسایل جنسی اندیشیدن.
- ✓ ارضاء جنسی از طریق مشاهده دیگران، عریان گرای و ارتکاب به کودک آزاری و تجاوز جنسی.
- ✓ تداوم به اعتیاد بدون توجه به عواقب منفی همچون مشکلات مالی، به خطر افتادن سلامتی و از هم گسستگی روابط فرد.
- ✓ دکتر بهنام اوحدی در همین رابطه می گوید: در سابقه چنین شخصی، معمولا الگوی دراز مدتی از این رفتار وجود دارد که شخص بارها تلاش داشته تا آن را متوقف کند، ولی موفق نشده است. هر چند ممکن است پس از چنین اعمالی، فرد دچار پشیمانی و احساس گناه و عذاب وجدان شود، ولی چنین احساساتی برای پیشگیری از بروز دوباره این رفتار، کافی نیستند. ممکن است بیمار بگوید که در دوره های پر استرس یا هنگام تنش، اضطراب و خشم، نیاز بیشتر و شدیدتری در خود برای برون ریزی احساس می نماید. او معتقد است این افراد همه کوشش ها و رفتارهایشان در زندگی معطوف به جستجوی رابطه جنسی است، زمان زیادی را صرف چنین رفتاری می نمایند و اغلب تلاش می کنند که این رفتار را متوقف کنند ولی در عمل، توانایی این کار را ندارند. شاید بسیاری برای نخستین بار با چنین واژه ای رو به رو شده باشند اما این پدیده، برای شمار فراوانی از درمانگران کاملا شناخته شده است. این افراد، کوشش فزاینده و مکرری انجام می دهند که رابطه جنسی داشته باشند و چنانچه در این تلاش ها پیروز و کامیاب نشوند، دچار ناراحتی و رنج و عذاب می شوند.
- می توان گفت که وابستگی (اعتیاد) به

اعتیاد به سکس، بیماری یا انحراف

فیروزه فروزانفر

تحلیل پدیده خیانت در میان زوجین همواره با نگاه اخلاقی صورت می گیرد، و در خوش بینانه ترین حالت برای بررسی دلایل خیانت بخصوص خیانت زن به شوهر، دلایلی چون فقر، خیانت مرد، احساس بی کسی و مشکلات رفتاری و .. مطرح می شود. در حالی که می توان خیانت را از منظر دیگری بررسی کرد، و آن وابستگی روان شناختی با وجود نشانه ها و علائم اعتیاد به سکس و روابط جنسی است، به گونه ای که فرد نشانه های کاملی از بیماری را از خود نشان می دهد و نیاز به درمان دارد. چنین افرادی دچار هنجار گسیختگی جنسی با ناراحتی های قابل ملاحظه بالینی هستند و در مواردی در آنها آزار گری یا آزار خواهی، نمایش گری، مبدل پوشی، تماشگری جنسی دیده می شود.

”جنی کچکمن“ مدل و هنرپیشه فیلم های پورنو در رابطه با بیماری خود و اعتیاد به سکس در کتاب خاطراتش می نویسد: «من بیمار بودم و اولین گام من برای ترک اعتیاد اعتراف به بیماری بود. معتاد مثل هر اعتیاد دیگری، و روابط جنسی و پورنوگرافی برای من مثل رساندن مواد مخدر بود و هر بار که تصمیم به ترک می گرفتم به خودم می گفتم: (فقط یک بار دیگر). در ابتدا دعا می کردم که دوستانم با من رفتار بهتری داشته باشند و به توصیه مشاورم شماره تلفن همه مردها را از دفتر تلفنم پاک کردم و شروع کردم به رابطه گیری عاطفی با دوستانم و شرکت در جلسات یوگا و غیره. من بیمار بودم و اطرافیانم فکر می کردند من منحرفم.»

اعتیاد به سکس چیست؟

اعتیاد به سکس به عدم توانایی در کنترل و یا به تعویق انداختن تمایلات و فعالیت های جنسی اطلاق می شود. در واقع سکس و اندیشیدن به آن، افکار معتاد را تحت کنترل خود قرار می دهد و نیاز به انگیزه جنسی جای نیاز به صمیمت را می گیرد.

استرس یکی از عوامل تشدید کننده اعتیاد به سکس است. در واقع فرد معتاد از طریق سکس آرام عاطفی و عقده های روانی خود را تسکین می دهد. باید توجه داشت که نباید اعتیاد به سکس را با شهوت جنسی قوی اشتباه گرفت. فرد معتاد به سکس ممکن است دارای شهوت جنسی اندکی باشد. اعتیاد به سکس در هر دو جنس زن و مرد مشاهده می شود. در واقع با ارضاء جنسی

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۱	زی	ار	ت	ن	ا	م	ه	ا	ف	ت	ر	ا	۱	۱		
۲	ب	و	ر	ف	ی	و	ا	خ	د	م	ش	ق	۲	۲		
۳	ا	ل	م	م	ر	د	ل	ا	ل	ا	ت	ب	۳	۳		
۴	ل	د	و	د	ی	ا	ر	ب	ا	ر	ا	۴	۴	۴		
۵	ه	ر	ا	ر	ب	و	ر	ی	ا	ر	و	ب	ل	۵		
۶	ی	ن	د	ا	ن	م	ا	ر	ک	ا	ه	ن	۶	۶		
۷	ا	گ	ن	ا	ر	ک	د	ا	د	س	ر	ا	۷	۷		
۸	ن	م	س	ل	ا	م	ا	س	ر	ا	ه	م	۸	۸		
۹	ف	ا	ض	ل	ا	ب	چ	ت	ی	ر	ه	ه	۹	۹		
۱۰	ا	م	ا	س	ا	ل	ش	م	ا	ر	ل	ش	۱۰	۱۰		
۱۱	ر	ا	م	ی	س	ی	م	ا	ن	ا	ق	د	۱۱	۱۱		
۱۲	ک	و	ا	و	ا	ه	ر	ت	ا	ک	ا	۱۲	۱۲	۱۲		
۱۳	ت	ر	ک	ر	و	ن	ل	ک	ا	م	ف	ر	۱۳	۱۳		
۱۴	و	د	ج	ش	ک	ب	ی	و	ک	و	ل	ا	۱۴	۱۴		
۱۵	س	ا	ل	م	ه	د	ر	ک	ر	ا	ن	ه	ش	ب	۱۵	۱۵

زبان مادری و اهمیت آن چیست؟

امین جاودان

تحقیق و بررسی، پرس و جو و خلاقیتش به مرحله رشد و شکوفایی می رسد. به علت اینکه تدریس به زبان مادریش جریان پیدا می کند، در وجود کودک نبر اعتماد به خود، به خانواده و جامعه ای که به آن تعلق دارد هر چه بیشتر و مستحکم تر گشته، هویتش به طور کامل شکل می گیرد. حالا فرض کنید که کودک نخستین روز پا به مدرسه می گذارد. معلم وارد شده سر سخن را بازی می کند. کودک چیزی از گفتار معلم نمی فهمد زیرا زبان او را نمی داند. کودک گرفتار شرایط و فضای تلخ و ناگواری می باشد! زبانی که از مادر و پدرش آموخته و بدان افتخار می کرد، در اینجا به کار نمی آید و ارزشی ندارد. بدین ترتیب کلیه کسانی که به زبان مادریش با او صحبت می کنند، در ذهن او از اعتبار و اعتماد می افتند. اینگونه تفکرات تلخ هر روز و هر ساعت بر روح و روانش ضربه وارد می کند و بدین وسیله نیز هر روز و هر ساعت اعتمادی که به خانواده، زبان و فرهنگش داشت در وجودش می میبرد. کودک هر روز تحقیر می شود و پس از زمانی نه چندان دراز هویتی که از خانواده گرفته بود نابود می شود و به تدریج اعتماد و پیوندی نیز که به جامعه و ملتش داشت گسسته از بین می رود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

احساس تنهایی و بیگانگی، خانواده و نزدیکانش را در کنار خود ندارد اما او آنچنان نیروی حمایتگری با خود دارد که وی را در ایجاد رابطه با دیگران یاری می رساند و در این محیط شگفت و بیگانه گرما و نیرو می بخشد. این نیروی حمایت گر و نجات بخش « زبان مادری» اوست که در اختیار دارد. به یاری زبان مادری با دیگران و حتی با انسان های نا آشنا ایجاد رابطه می کند. معلم را نمی شناسد اما زبانی را که او صحبت می کند به خوبی می فهمد و در سایه این زبان است که او احساس می کند معلم نیز یکی از افراد ملتش می باشد. دروسی را که معلم می آموزد، چون به زبان مادریش می باشد می تواند به خوبی بفهمد.

از آنجائی که زبان گوینده به همان زبانی است که وی به خوبی درک و احساس می کند، به سرعت قادر می شود به سؤال های معلم جواب دهد، و این به نوبه خود به کودک حضور ذهن و آرامش روحی می بخشد و راه خلاقیت را به رویش می گشاید. کودک صاحب آنچنان توان و امکانی است که گفته های معلم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده سؤالات جدیدی را طرح نماید و به همین جهت نیز نیروی

مکانیزم سه گانه ای بین دهان و قلب و ذهنمان نظم و شکل می گیرد که با طبیعت انسانی سازگاری کامل و تمام دارد. لذا زبان مادری همچون کلیدیست که دنیای درونی مان را گشوده و به نمایش می گذارد. حجب و عیب و هنر و تمامی مکنونات درونی مان تنها و تنها زمانی آشکار می گردد که ما به زبان مادری مان سخن می گوئیم.

کودک در پنج سال اول زندگیش ۸۰ درصد کل معلوماتی را که در تمام طول زندگیش باید بی آموزد، در خانواده اش کسب می کند و در ۷-۶ سالگی نیز سن مدرسه رفتنش فرا می رسد. در این مرحله دو وضعیت مختلف پیش می آید: (۱) کودک در مدرسه به زبان مادریش تحصیل خواهد کرد.

(۲) کودک به زبانی کاملاً بیگانه با زبان مادریش تحصیل خواهد کرد. مدرسه در شکل گیری شخصیت کودک نقش بسیار بزرگی دارد، زیرا مدرسه همانند پلی است بین خانواده و جامعه بزرگ، که آموخته های کودک در آغوش خانواده اش را کامل تر و علمی تر می کند و با پرورش جسم و روحش، وی را جهت کار و زندگی در جامعه آماده می کند.

احساس هویتی را که کودک در آغوش خانواده اش کرده بود و نیز پیوند او را به خانواده و خلش تقویت می نماید و در عین حال وی را از مسئولیت هائی که در قبال جامعه اش دارد آگاه می سازد.

در اینجا نخست تأثیرات روحی و شخصیتی شرائطی را بررسی می کنیم که کودک به زبان مادری خود تحصیل می کند:

گرچه متأسفانه این شرایط برای ما آشنا نیست، اما آن چیزی است که ما پیوسته در آرزو و حسرت آن به سر برده ایم. نخستین باری که کودک پا به مدرسه می گذارد، از آنجائی که نخستین جدائیش از میان خانواده و نزدیکانش نیز می باشد، احساسات غریب و شگفت انگیزی احاطه اش می کند. نخستین بار در یک محیط رسمی وارد می شود که در آنجا کسی را نمی شناسد. کودک با چنین احساساتی وارد کلاس می شود، سپس معلم نیز وارد شده به سخن گفتن آغاز می کند. معلم جایگاه بسیار ارجمندی دارد. کودک، هم از وی می ترسد و هم احترامش می گذارد.

هرچند کودک در گیرودار این همه

زبان مادری زبانی است که از مادر، پدر و نزدیکان مان آموخته ایم. بنا به نظر پژوهشگران کودک در رحم مادرش با زبان مادریش آشنا می شود و هنگام بدنیا آمدن که گریستن آغاز می کند اگر به زبان مادریش با وی سخن گفته شود، گریه اش را قطع کرده گوش می دهد.

کودک با گذشت زمان و شنیدن مکرر، زبان مادریش را آموخته آغاز به ادای آن می کند. کم کم با ساختن جملات کوتاه آغاز به سخن گفتن به زبان مادریش می کند. در طول زمان کوتاهی می آموزد تا به زبان مادریش احساسات و خواسته هایش را به اطرافیان خود تفهیم نماید. با زبان مادریش با دیگران رابطه برقرار کند. با همین زبان بازی می کند، می خندد، می گرید و وارد مشاجره و بگو مگو می شود. تنها و تنها با زبان مادریش است که قادر می شود دنیای پیرامون خود را بشناسد و بیان نماید. با سخن گفتن به زبان مادری از فردیت و تنهایی خویش خارج گشته از تعلق خود به گروه ویژه ای آگاه می شود. او با مهر و محبت، اعتماد و امنیتی که این تعلق به وی ارزانی داشته است زندگی می کند. اگر بخواهم یک توضیح علمی بدهم، خواهم گفت که سخن گفتن خود تفکری آهنگین (مصوت) است. ما هنگام تفکر خاموشانه با خود سخن می گوئیم و آنگاه که لب به سخن می گشائیم، در حقیقت با صدا می اندیشیم.

هنگامیکه ما به زبان مادری سخن می گوئیم، بین ذهن و دهان (زبان) رابطه ای مستقیم برقرار می شود. در اینجا می خواهم مسئله را قدری بیشتر باز کرده بگویم، زمانی که ما به زبان مادری مان سخن می گوئیم در حقیقت بین قلب و ذهن و دهانمان (زبانمان) رابطه ای تنگاتنگ برقرار می شود. زیرا این سخنان لحظات زندگی و تجارب گذشته مان را تداعی کرده در ذهن و روان مان زنده می کند، با هر واژه ای احساس های عمیقی را زندگی می کنیم، خرسند می شویم، ناخشنود می گردیم، حسرت می خوریم و انتظار می کشیم. با زنده شدن جملاتی که در ذهنمان شکل گرفته اند، مکنونات دل مان جان گرفته، از طریق دهان و زبان تمامی احساسات و اندیشه های خود را بیان و به دیگران تفهیم می کنیم. درست به همین جهت هنگامی که ما به زبان مادری مان سخن می گوئیم،

Danford Services Inc.

Full Bookkeeping & Tax filing

- ◆ خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- ◆ تهیه و تنظیم کلیه گزارش های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ◆ ثبت انواع شرکت ها در سراسر آمریکا
- ◆ مشاوره و ارائه روش های اصلاحی در کلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت ها
- ◆ صدور چک های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره برداری از روش های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت ها

امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!

◆ Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ◆ Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ◆ Payroll set up (one time charge) ◆ Payroll Processing ◆ W2 or 1099 forms issuance ◆ Business Registration ◆ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)



مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182

Reza Farshchi, MS

reza@danfordservices.com ★ rezad@danfordservices.com

21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

کنم که سنم دارد بالا می رود. مسلماً هیچکس دلش نمی خواهد پیر شود و البته هیچکس هم دوست ندارد که زندگی کوتاهی نیز داشته باشد. پس ما چطور می توانیم میزان و تناسبی بین یک مسئله چاره ناپذیر و یک آرزو برای زندگی طولانی پیدا کنیم؟! برای شروع بیایم تا این نظر و اعتقاد را که هر چه سن بالاتر می رود یعنی پیرتر می شویم و در نتیجه رفتارمان نیز باید مانند سالمندان باشد و یا اینکه از داشتن آرزوهای جوانی مان صرف نظر کنیم، دور بیندازیم.

یک شخص پیر نمی شود تا موقعی که احساس افسوس خوردن و پشیمان شدن جای آرزوهایش را بگیرد. همانطور که سال ها می گذرد، بیشتر و بیشتر ما انسان ها به این نتیجه می رسیم که سن و سال رابطه مستقیمی با روح و روانمان دارد تا به تعداد شمع هایی که بر روی کیک تولدمان گذاشته می شود. انسان نباید سال های زندگی را بشمارد و یا نگران سنش باشد، بلکه آرزوها و علاقه هایش در زندگی است که باید مهم و اهمیت داشته باشد و هیچوقت نیز حالت شگفت انگیزی کودکیش را از دست ندهد. **دنباله مطلب در صفحه ۳۸۸**

زندگیمان رخ بدهد و همچنین نداشتن اعتماد و قوت قلب در مورد موقعیت های نامعلوم و ناآشنا که ممکن است به دلایلی در سر راهمان قرار بگیرد. نگرانی و وحشت مرز و سر حدی ندارد، اما برای اینکه بتوانیم خودمان را از جنگ نگرانی و وحشت در بیاوریم باید چنین احساسات منفی را به مبارزه بطلبیم و همچنین قلباً مایل باشیم تا در مواقعی که لازم و ضروری است از آن آشیانه راحتی که برای خودمان درست کرده ایم و احساس امنیت در آن می کنیم، خارج شویم چرا که در اکثر مواقع تغییرات در زندگی می تواند خوب و مثبت باشد. در اینجا باید بیاد یکی از بزرگترین و مثبت ترین احساس نیز بیفتیم که آنهم «امید» است. فراموش نکنیم که زندگی زیباست و همچنین می تواند بسیار کوتاه نیز باشد. پس بنابراین چه بهتر تا اگر بتوانیم حداکثر استفاده مثبت را از آن بکنیم.

◆◆◆◆

چند ماه پیش بنا به تصدیق شناسنامه، وارد پنجاه و هشتمین سال زندگی شدم، اما با سربلندی بسیار. سالیان سال است که بخاطر داشتن روحیه و روانی مثبت اصلاً احساس نمی



از اینجا،
از آنجا

گلنار

نگرانی برای آینده و حتی گذشته خود می گذارند و یا اینکه ساعات با ارزش خود را بیهوده صرف می کنند برای فکر کردن و نگران شدن در مورد مشکلات، تغییرات بزرگ در زندگی و یا ناراحتی های خیالی که نتیجه ای به جز ترس و واهمه ندارد و در واقع به جز نگرانی غیر ضروری اثر دیگری در ما نمی گذارد. نگرانی و وحشت، حالت های ترسناک و منفی هستند که می توانند به راحتی ما را در مورد مسئولیت های زندگیمان فلج کنند، چرا که ما ناخود آگاه در انتظار درد و خطر، چه تصویری و چه حقیقی هستیم، که در نهایت همان احساس نگرانی و وحشت را در ما بوجود می آورد.

به نظر من دو مورد بسیار مهم نیز می تواند نگرانی و وحشت را در درون ما ایجاد کند: «نامعلومی» و «تردید»، در زمانی که تغییراتی بزرگ قرار است در

شاید باور نکنید اگر بگویم که بسیاری از ما انسان ها در بیشتر اوقات از ترس، وحشت و نگرانی لذت می بریم، بطوری که حتی حاضریم برای بوجود آوردن چنین احساسات منفی، پول نیز بابتش خرج کنیم، مانند فیلم های ترسناکی که با اشتیاق به تماشای شان می رویم که می تواند به راحتی ترس و دلهره را در ما بوجود بیاورد.

البته مسلماً راه های دیگری نیز برای ایجاد وحشت و ترس وجود دارد. بسیاری از مردم احساس ترس و وحشت را با فکر کردن در مورد نگرانی های روزمره در خود بوجود می آورند. مردمی که با اشتیاق سیری ناپذیر برای وحشت و نگرانی، فکر نیمه هوشیار خود را تسلیم رویاهای ناخوشایند و یا کابوس های صبحگاهی می کنند.

من به این معتقد هستم که بسیاری از مردم وقت و انرژی بی مورد در جهت



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ◆ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ◆ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ◆ گرفتن *Employer Identification Number*
- ◆ ثبت *Fictitious Business Name*
- ◆ تشکیل شرکت ها (*Incorporation, LLC, DBA*)
- ◆ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- ◆ طلاق در آمریکا
- ◆ تعویض نام

- ◆ اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- ◆ دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- ◆ تهیه و تنظیم وصیت نامه
- ◆ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ◆ تهیه و تنظیم دعوت نامه
- ◆ سوشیال سکيوریتی
- ◆ مدیکر و مدیکال
- ◆ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

کتلت مادر

سمیرا قیاسی



بوی کتلت مادر آنقدر خوب بود و من همیشه آنقدر گرسنه بودم که اغلب سلام را فراموش می کردم. چهره خسته اما همیشه خندان که توی قاب در ظاهر می شد، در جواب «آخ جون، کتلت» پاسخ «علیک کتلت!» را می شنیدم، پاسخی که تا مدت ها مفهومی آن را درک نمی کردم.

زمینی های سرخ شده درشت و گوجه فرنگی های همراهش و همان نان لواش لطیف کنارش. بعد از ازدواج، سال ها طول کشید تا کتلت خوب درست کردن را یاد بگیرم، فرمول های مختلف را امتحان می کردم تا کتلت هایم وا نرود، سفت نشود، شور یا بی نمک نباشد و خلاصه کمی شباهت به کتلت های مادر را داشته باشد.

بی فایده بود، بی فایده است. سبب زمینی پخته یا خام یا هر دو، تخم مرغ کمتر یا بیشتر، آرد نخودچی یا نشاسته ذرت! هیچ کدام مؤثر نیست. هیچ کتلتی در دنیا مزه کتلت های مادر را نمی دهد. بعد از بیست سال، کتلت هایی که درست می کنم را همه دوست دارند جز خودم. این روزها، قلب مادر بیمار است، قامتش خمیده شده و دستانش لرزان. مدت هاست توانایی ساعت ها پای اجاق ایستادن و کتلت سرخ کردن را از دست داده است. خجالت می کشم توی این سن و سال از او بخواهم برایم کتلت درست کند، اما... آرزو دارم تنها یک بار دیگر، بچگی هایم را مزه کنم، با خوردن کتلت دست پخت مادر.

کتلت یک غذا نیست، یک شیوه زندگی است و هیچ کتلتی در دنیا هیچ وقت، مزه کتلت مادر را نمی دهد. اطمینان دارم این حس مشترک همه آدم های روی زمین است.

مردم مجبور به استفاده از آن شدند. این نوع کلاه مانند کلاه مقوایی بود که نقابی جلوی آن دوخته شده بود.

قانون اتحاد شکل، همه مردان را موظف کرد که باید ملبس به کت و شلوار و مجبور به استفاده از کلاه نقابدار (کلاه پهلوی) باشند.

کتلت های چیده شده در دیس، گوجه فرنگی های خرد شده توی بشقاب و نان تازه لواش، منتظر سیب زمینی های در حال سرخ شدن روی اجاق، و ما، در انتظار سفره ای که خوشمزه ترین غذای دنیا را توی خودش جای دهد.

اصلاً کتلت، همه چیزش سرشار از خاطره است: از نحوه درست کردنش بگیر تا بوی مست کننده اش و لذت خوردنش که فکر می کردی هیچ وقت کافی نیست، که فرقی نداشت چند تا کتلت باشد و چند نفر آدم، که انگار هیچ وقت سیر نمی شدی از خوردن آن. کوچکتر که بودم، وقتی قد و قامت به زحمت به ارتفاع اجاق گاز می رسید، کنار مادری می ایستادم و حرکت انگشت هایش را در برداشتن گلوله ای از مواد و صاف کردن آن روی کف دست پیش با انگشت های دست مخالف دنبال می کردم. از صدای «جلیز» تکه گوشتی که توی تابه می افتاد لذت می بردم، و همیشه خدا، از او می خواستم که کتلت کوچولویی مخصوص من درست کند و چقدر آن کتلت کوچولو خوشمزه تر از بقیه بود، چقدر همه کتلت های مادر دلچسب و خوشمزه بودند.

بزرگتر که شدم، در دوران دانشجویی، کتلت های مادر، توشه راه تقریباً همیشگی ام را، در رستوران بین راهی قره چمن یا توی خوابگاه دانشجویی با دوستانم می بلعیدیم! با همان سیب

از کلاه مقوایی به عنوان پیش درآمد کلاه پهلوی یاد شده است. قیمت این کلاه از دو قران به بالا بود.

کلاه پهلوی

استفاده از کلاه پهلوی که از آن به نام کلاه زورکی یاد می شد از جمله قوانینی بود که رضا شاه آن را عمومی کرد و

تهران قدیم

جعفر شهری

مردان تهران قدیم چه می پوشیدند؟

لباس رسمی و معمول طهرانی های دوره قاجار برای همه طبقات شال و کلاه و جبه برای مردان و پیراهن کوتاه برای پوشاندن بالاتنه و دامنی بلند که تا پشت قدم های پا را بپوشاند برای زنان بود و اگر زنان هرگاه به دلایلی از خانه خارج می شدند از چادر، چارقد و روبنده استفاده می کردند.

آب می خوردند.

در این دوران، بازار کلاه دوزها رونق بسیار خوبی داشت. معروف ترین کلاه

تن پوش مردان

در طهران قدیم تن پوش بسیاری از مردان، لباسی بلند و گشاد به نام جبه



بود. چون این تن پوش بسیار راحت و دوام خوبی داشت، مردم دیگر نقاط کشور روی خوشی به آن نشان دادند تا آنجا که در کل ایران جبه، لباس رسمی شناخته شد که با توجه به طبقات مختلف جامعه، جنس جبه گوناگون

بود. طبقات ممتاز، جبه شان را از جنس ماهوت می دوختند و سایر طبقات که استطاعت خرید ماهوت را نداشتند از پارچه های دستباف ایرانی استفاده می کردند. همه مردان بعد از پوشیدن جبه، شالی به کمر می بستند که برایشان حکم جیب داشت.

کلاه نمدی

کلاه نمدی، کلاه لبه کوتاهی شبیه عرقچین تا شده بود که در آن دوره از همه کلاه های موجود ارزان تر به شمار می رفت. نوع دیگر این کلاه «فینه» نام داشت که در انتها متصل به یک منگوله بود که شال سبزی دور آن می بستند و نحوه خان ها و مداحان از آن استفاده می کردند. نوع مرغوب کلاه نمدی از کرک شتر تهیه می شد که به لوطی ها و داش مشتی ها تعلق داشت. قیمت این کلاه ها از پنج شاهی تا دو قران متغیر بود.

کلاه پوستی

بعد از کلاه نمدی، کلاه پوستی دارای مشتریان بسیاری بود که اسکلت آن از مقوا و روی آن با پوست گوسفند، بره، سنجاب، سمور و غیره پوشانیده می شد و سقف اش از مخمل یا ماهوت بود و در داخل آن آستر. قیمت این کلاه بین سه قران تا سه تومان بود که نسبت به کلاه نمدی گران تر و مخصوص اعیان به شمار می رفت.

کلاه مقوایی

کلاه مقوایی نیز کلاهی از مقوا و ماهوت سیاه با ارتفاعی بلند که مختص جوجه فکلی های آن دوره بود. همچنین برخی از افراد اداری که سمت منشی داشتند این کلاه را بر سر می گذاشتند.

کفش مردان نیز با توجه به تناسب توان مالی، گیوه، چاروق و نعلین بود که البته بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که طرح هماهنگ کردن لباس مردم به مرحله اجرا گذاشته شد کت و شلوار و کفش هایی به شکل امروزی جایگزین قبا، جبه و نعلین شد و اما کلاه یا به عبارت دیگر شال کلاه، بخش جدا نشدنی از لباس مردان به شمار می رفت. در آن دوره کلاه برای مرد به منزله چادر برای زن بود و مردی بدون کلاه در کوچه و بازار دیده نمی شد.

کلاه از این جهت ضروری بود که مردان عضو «سر» را سلطان و فرمانده بدن می پنداشتند و اعتقادشان بر این بود که باید برای این عضو، حرمتی بسیار قابل شد تا آنجایی که حتی هنگام خواب، عرقچین بر سر می گذاشتند و جز دیوانگان، مردی بدون کلاه دیده نمی شد.

از خرافاتی که مردم به آن بسیار اهمیت می دادند این بود که اگر مردی بدون کلاه، آب بخورد دلیل بر عدم عقل و حواس وی است و اگر بنا به دلایلی عرقچین از سرشان می افتاد، کف دست شان را روی سر می گذاشتند و

عزت ملک خانم، زنی فراتر از روزمرگی دربار ناصری

غزل صدر



ناصرالدین شاه

که دانش آموخته عکاسی بود. ناصرالدین شاه آموزش عکاسی را در مدرسه دارالفنون راه انداخت و مسیو کارلهمیان را گمارد تا به علاقه‌مندان عکاسی بیاموزد.

در فضایی که عکاسی کاری مردانه تلقی می‌شد، چند زن در دربار بودند که به عکاسی علاقه نشان دادند و یکی از نام‌آورترین‌هایشان عزت ملک خانم بود که به نوشته‌ی همسرش اعتمادالسلطنه در روزنامه‌ی خاطرات، «عکس‌های قشنگ» می‌گرفت.

ب‌پروایی در رفتار عزت ملک خانم مشهود بود و او این اعتماد به نفس را از مطالعه‌ی بسیار به دست آورده بود. از آن‌جا که

از راه استامبول به مکه رفت. همسر او، اعتمادالسلطنه وقایع سیاسی و اتفاقات دربار را در پانزده سال آخر عمرش روزانه می‌نوشت. متن کامل خاطرات او را ایرج افشار در سال ۱۳۴۵ بر اساس نسخه آستان قدس رضوی منتشر کرد. کتاب زبانی جذاب و پرکشش دارد و حاوی اتفاقات بین سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۱۳ است، یعنی آخرین سال حیات اعتمادالسلطنه. قسمت اعظم این کتاب مهم را اما نه شخص اعتمادالسلطنه که همسرش عزت ملک خانم نوشت. هیچ بعید نیست در آینده کشف شود که عزت ملک خانم در نوشتن سایر کتاب‌هایی که از اعتمادالسلطنه برجای مانده هم نقش پررنگ داشته است. در همین کتاب بارها و بارها از دوران عکاسی عزت ملک خانم نوشته شده است. از «عکس‌های قشنگی» که می‌گرفت.

پس از مرگ اعتمادالسلطنه، در سال ۱۳۱۳، عزت ملک خانم از تهران رفت. اعتمادالسلطنه در وصیتی تمام دارایی‌هایش را به ناصرالدین شاه بخشیده بود. در تاریخ آمده که ناصرالدین شاه بخشی از دارایی‌های او را طبق وصیت برداشت و باقی را به عزت ملک خانم داد. عزت ملک خانم راهی مشهد شد. ارث همسرش را که کتاب‌های خطی بود به کتابخانه آستان قدس رضوی اهدا کرد. به عقد حاج سید حسین، نایب‌التولیه آستان قدس درآمد و پس از مدتی زندگی با او در سن ۵۳ سالگی از دنیا رفت. او را در دارالسیاده دفن کردند. از او چند عکس باقی ماند و بخش عظیمی از کتاب خاطرات اعتمادالسلطنه و شهرتی که در بازی نرد و شطرنج داشت و نامش به عنوان اولین عکاس و روزنامه‌نگار زن ایرانی.

فرزندی نداشت، عمده‌ی زمان زندگی‌اش را صرف مطالعه می‌کرد و کتاب بسیار خوانده بود. زنی بود در تمام جوانب رشد کرده و بالغ. در هنرهای رایج زمان چون طباطبخی و خیاطی سرآمد بود و به تاریخ و طب علاقه داشت. به دلیل زندگی مشترک با اعتمادالسلطنه در جریان سیاست‌های دربار و اتفاقات روز بود و همین آگاهی موجب می‌شد در انتشار روزنامه‌ها مؤثر باشد. عکاسی را از یکی از بستگانش یادگرفت و آن‌قدر پیشرفت کرد که یکی از مشهورترین عکس‌هایی که از ناصرالدین شاه گرفته شده، منسوب به اوست. در این عکس، شاه بر صندلی تکیه زده و گوشه پایین سمت راست را می‌نگرد. شاه با گل و بوته تزئین شده و دست‌هایش را بر زانوانش گذاشته. در میان عکس‌هایی که از شاه گرفته شده عکس بدیع کم‌نظیری است. انگار که عکاس بر خلاف عکاسان دیگر، مرعوب جلال و جبروت شاه نیست و او را سوژه‌ی تماشا و ثبت کرده، همچون باقی سوژه‌ها. حیات روزمره برای عزت ملک خانم چندان رضایت‌بخش نبود. او بارها سفر کرد. شرح سفرش به عتبات عالیات که جمع زیادی را با خود همراه برد و قریب به دو هزار تومان خرج کرد، نقل معروفی است. زمانی که بسیاری زنان دربار و اعیان و اشراف، به گواهی سفرنامه‌های فراوانی که از آن زمان به جا مانده، روزهای خود را صرف پیروی از مد لباس می‌کردند و یا در اندرونی و بیرونی به مهمانی گرفتن می‌پرداختند، عزت ملک خانم زندگی دیگری برای خود برگزیده بود. سفر می‌کرد و کتاب می‌خواند و عکاسی می‌کرد. یک بار حتی

عزت ملک خانم زاده ۱۲۸۸ هجری قمری در کرمانشاه بود. در آن دوره، پدرش امام قلی میرزا عمادالدوله دولت‌شاهی در آن دیار حکمرانی داشت. عزت ملک خانم پس از ازدواج با اعتمادالسلطنه به تهران آمد و مقیم دربار شد. اعتمادالسلطنه از نخستین فارغ‌التحصیلان مدرسه دارالفنون در رشته پیاده نظام بود. از همراهان همیشگی ناصرالدین شاه و مورد اطمینان او بود، تا بدانجا که ظهرها هنگام ناهار برای شاه روزنامه‌های فرانسوی می‌خواند. مدتی در سفارت ایران در پاریس خدمت کرده بود و دانش آموخته لوی گرانند پاریس بود و زبان فرانسه را به خوبی می‌دانست. عزت ملک خانم از او بود که زبان فرانسه را آموخت. از آنجا که اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات بود، عزت ملک خانم در انتشار نشریات و همراهی با همسرش بسیار کوشا بود و نقشی انکارناشدنی در انتشار جراید داشت.

امروز حدود ۱۸۰ سال از ورود عکاسی به ایران می‌گذرد. اولین بار یک دیپلمات روسیه تزاری بود که در سال ۱۲۲۱ شمسی، عکسی به سبک داگرتوتیپ از محمد شاه و خاندان سلطنت و جمعی از درباریان گرفت. آن زمان فقط سه سال از اعلام رسمی ابداع عکاسی در فرانسه گذشته بود. اما ناصرالدین شاه که شیفته این فن جدید و خود از حامیان ساعی گسترش‌اش در ایران بود، عکاسی را از فرانسویس کارلهمیان فرانسوی آموخت و دستور داد فضایی در کاخ گلستان تدارک ببینند برای فعالیت جدی و مستمر آقارضا عکاس‌باشی

حرم‌سرای ناصرالدین شاه، آخرین حرم‌سرای رسمی و بزرگ پادشاهی ایران بود. فضای تقابل کهنه و نو، سنت و تجدد. سفرهای شاه به فرنگ و آشنایی‌اش با آزادی‌های عمومی بیرون از ایران، برگ‌های بیشتری برای بازی در عرصه‌های سیاسی به دست زنان حرم‌سرا و دربار داده بود و در رأس همه، مهد علیا مادر شاه، که در هم‌نشینی با مشاور و ندیمه‌اش، مادام حاجی عباس گل‌ساز که زنی فرانسوی بود، در سیاست دربار نقشی عمده یافته بود.

مادام حاجی عباس گل‌ساز برای مهدعلیا از نقش زنان فرنگ در سیاست حرف‌ها می‌زد و او را به دخالت در کارها تشویق می‌کرد. زنان دیگر، شاید به پیروی از مهدعلیا که چهره‌ای مؤثر بود، راه به شفاعت‌های سیاسی و دخالت‌های زیرمیزی یافته بودند. هرچه زنان در دربار فتحعلی شاه به شعر و شاعری و خط خوش گرایش داشتند، در دربار ناصرالدین شاهی علاقه‌ها به سیاست معطوف بود. درست است که زندگی زنان حرم‌سرا همچنان به ازدیاد نسل شاهی و چشم و هم‌چشمی‌های مربوط به لباس و مهمانی و چای و قلیان می‌گذشت، اما اتفاق مهمی بود که زنان بر اثر تساهل بیشتر ناصرالدین شاه در مقایسه با شاهان سابق، آزادی‌های بیشتر یافته بودند و درست در همین فضای دربار بود که زنی چون عزت ملک خانم امکان یافت نامش را به عنوان نخستین عکاس و روزنامه‌نگار زن ایرانی در تاریخ ایران ثبت کند.



جلسات انجمن فردوسی

ورود برای عموم آزاد است

هر دو هفته یکبار در دومین
و چهارمین جمعه هر ماه

تلفن اطلاعات

۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰

www.ferdosi.org





بافتن و دوختن: پنبه کردن درد و رنج

فرناز سیفی



در هر گوشه جهان، خیاطی و بافتنی و سوزن‌دوزی، بخشی از فعالیت روزمره و ابزار مقاومت زنان بود و هست. شاید یکی از درخشان‌ترین این نمونه‌ها زنان شیلی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی باشند. در دیکتاتوری خفقان‌آور شیلی در دوران پینوشه که ده‌ها هزار تن ناپدید، ترور، زندانی و شکنجه شدند، زنان شیلی که عزیزان خود را از دست داده یا پشت در زندان‌ها به دنبال آنها بودند، دور هم جمع شدند و با همکاری هم هنر آریپلاس (Arpilleras) را خلق کردند.

آریپلاس تصویری سب‌بندی است که زنان با خرده‌ریزهای ساده روزمره مثل تکه‌های پارچه دور هم خلق کردند. تصاویری که محتوای آن به تصویر کشیدن خشونت دیکتاتوری پینوشه بود، فریادهای اعتراض، تن‌هایی که مقاومت می‌کنند، روایت زندگی آدم‌های عزیزشان که ناگهان ناپدید شدند و... زنان در خیره‌هایی که کلیسای کاتولیک راه انداخته بود، دور هم جمع می‌شدند و در کنار یکدیگر این تصاویر خیره‌کننده را خلق می‌کردند. هر یک از این زنان قصه پر غصه خود را برای دیگران تعریف می‌کرد و هم‌زمان مرهم یکدیگر می‌شدند. اکثر این زنان از طبقات محروم و کم‌سواد بودند و اولین‌بار بود که آنها واقعا از چهار دیواری خانه بیرون آمده و در یک تجربه جمعی مشارکت می‌کردند. فروش آثارشان به آنها کمک کرد که برای اولین‌بار درآمد داشته باشند و در نبود تحمیلی مردان خانه، پولی بر سر سفره خانوار خود ببرند.

در جست‌وجوی آرامش

دیر زمانی است که دوختن و بافتن، برای زنان جهان، ابزار مراقبه، دمی آرامش و دور شدن از تنش‌ها و فشارهای زندگی‌شان است. قرن‌ها بدون آن‌که کسی توضیح علمی این مسئله را بداند، زنان می‌دانستند که دوزندگی و بافندگی و سوزن‌دوزی، گاه مثل آب روی آتش است. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

از اولین نمونه‌هایی است که ریسندهی و دوزندگی زنان، عمل سیاسی شد. در مبارزات انقلاب فرانسه، گروه‌های چپ که به دنبال براندازی سلطنت بودند، به نشانه اعتراض کلاه‌های دوکی شکل و نرم موسوم به «کلاه آزادی» یا «کلاه فریژی» بر سر می‌گذاشتند. در دوران امپراتوری روم، بردگانی که آزاد شده بودند این کلاه‌ها را بر سر می‌گذاشتند و در انقلاب فرانسه نیز این کلاه‌ها «نماد آزادی» شد. این‌جا هم زنان و دختران بودند که دور هم جمع می‌شدند و این کلاه‌ها را برای مبارزان و طرفداران انقلاب می‌دوختند. جنیفر جونز، استاد تاریخ در دانشگاه راتگرز در مقاله‌ای درباره زنان و جنگ و نقش آن‌ها در انقلاب فرانسه توضیح می‌دهد با این‌که زنان از ابتدا در انقلاب فرانسه حضور داشتند، اما اسلحه به دست گرفتن و مبارزه جدی برای زن «تابو» محسوب می‌شد و مردان انقلابی هیچ خوش نداشتند که زنان هم در رکاب آنها بچنگند. برای این زنان، بافتن کلاه‌های آزادی و به سر گذاشتن این کلاه‌ها، راهی برای حضور در مبارزه و اعلام همبستگی و کمک به انقلاب بود.

در قرن نوزدهم در اغلب کشورهای غربی، بافتنی و خیاطی و گل‌دوزی یک سویه طبقاتی علنی داشت. زنان طبقه مرفه یا متوسط می‌توانستند برای وقت‌گذرانی یا حمایت از یک هدف سیاسی و اجتماعی میل و کاموا و سوزن و نخ را به دست بگیرند و این امکان را داشتند که هر مدل و رنگی را که باب میل‌شان است انتخاب کنند. اما برای زنان فقیر، دوزندگی و بافندگی راهی برای امرار معاش و برای تأمین نیاز پوشاک خانواده بود و اغلب این سویه «حمایت از اهداف سیاسی و اجتماعی» را اصلا نداشت و نمی‌توانست داشته باشد. در آمریکا این مسئله، نژادی هم بود. بافتن از سر میل و سرگرمی و حمایت سیاسی، مختص زنان مرفه و طبقه متوسط سفیدپوست بود و سیاهان سهمی از این امتیاز و قدرت انتخاب نداشتند.

دست‌هایی که بیکار نیست: تاریخ بافتنی در آمریکا توضیح می‌دهد که بافتنی و خیاطی همیشه کار «زنانه» بود چون لازم نبود که برای انجام این کارها خانه را ترک کرد و می‌شد در کنار بچه‌داری، آشپزی و رفت‌و‌رو به خانه که «کار زنان» بود، دوخت و بافت، و رخت و لباس اعضای خانواده را تأمین کرد. تا قرن‌ها خیاطی و بافتنی بیشتر از هر چیز تنها برای تأمین لباس اعضای خانواده بود. اما استعمار بریتانیا در قرن هجدهم بود که برای اولین‌بار زنان را با محور دوختن و بافتن متحد کرد و خیاطی و بافتنی و سوزن‌دوزی زنان، کارکرد سیاسی هم پیدا کرد.

پارلمان بریتانیا در سال ۱۷۶۵، قانونی را تصویب کرد که مالیات ساکنان مستعمره‌های این کشور را به میزان چشمگیری افزایش داد. بنا به این قانون ساکنان مستعمره‌ها دیگر باید بابت هر ورق کاغذ، نامه‌ها، کتاب و روزنامه و پارچه هم مالیات پرداخت می‌کردند. زنان در مستعمره‌ها دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند در اعتراض به این مالیات‌های سرسام‌آور مسابقه‌های گروهی برگزار کنند و با یکدیگر رقابت کنند که چه کسی سریع‌تر می‌تواند نخ‌ریسی کند و مایحتاج لازم برای دوخت‌ودوز لباس را تهیه کند. آنها تصمیم گرفتند که تا وقتی این مالیات‌های ناعادلانه برپا است، دیگر پارچه و نخ و کاموای بریتانیایی نخرند. زن‌ها وسط میدان جمع می‌شدند و به سرعت دوک‌ریسی می‌کردند. مردها در حمایت دورتادور می‌ایستادند، زن‌ها را تشویق می‌کردند و کف می‌زدند. این یکی

در خانواده ما هم مثل بیشتر خانواده‌های دیگر، مردی بود که همسرش را آزار می‌داد، خشونت می‌کرد و تحقیر و به او دروغ می‌گفت. مردی که دست‌آخر روزی همسر دومی گرفت که همسن‌وسال دختر بزرگ‌اش بود و رنج و درد همسر اول را هزار برابر کرد. زنی که تمام سال‌های خشونت و آزار و تحقیر، پشت چرخ خیاطی مارک «سینگر»، مجله‌های خیاطی «بوردا»، گلوله‌های کاموا و میل بافتنی پناه گرفته بود. ساعت‌ها کوک می‌زد، می‌برید و می‌دوخت و می‌بافت و از دار دنیا همین چرخ خیاطی و میل بافتنی، پناه و مرهم موقت و یار غار او بود. زنی که سنت و عادت دیرینه زنان در گوشه‌وکنار دنیا را دنبال می‌کرد.

تاریخ هر گوشه جهان را که بنگریم، خیاطی و بافتنی و سوزن‌دوزی سنت دیرینه‌ی «زنانه» است. از اولین گروه مسلمانانی که بافتنی می‌بافتند و در استخدام دربار سلطنتی اسپانیا بودند تا پرتوهای نقاشی از مریم مقدس در سراسر اروپا که او را در حال بافتن تصویر کردند، از جنگ‌های ریز و درشت تاریخ که یکی از وظایف اصلی زنان بافتن لباس و جوراب گرم برای مردان رزمنده بود تا تظاهرات میلیونی زنان در پایتخت آمریکا در اعتراض به دونالد ترامپ که بسیاری از آنها کلاه‌های بافتنی صورتی (Pussyhat) به سر داشتند. بافتنی، خیاطی و سوزن‌دوزی قرن‌هاست که برای زنان دنیا هم‌زمان مرهم است و دمی آسایش و دلیل گرد یکدیگر آمدن و ابزار اعتراض و مقاومت. آن‌ال مک‌دونالد، استاد تاریخ، در کتاب

نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق
بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)



ادامه مطلب بافتن و دوختن... از صفحه ۴۸

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۷۰ میلادی» توضیح می‌دهد که این رویه‌ی رایج فمینیسم موج دوم علیه بافندگی و دوزندگی، باعث شد که در عمل بسیاری از زنانی که بالقوه می‌توانستند متحد فمینیست‌ها شوند، پا پس کشیده و احساس کنند فضای فمینیستی عادت روزمره‌ی آن‌ها را به تمسخر می‌کشد، بخشی از هویت آن‌ها را تحقیر می‌کند و جایی برای آن‌ها ندارد.

در دهه ۱۹۹۰ میلادی و در موج سوم فمینیسم بود که این رویه تغییر کرد. دو مجله‌ی فمینیستی مهم آن دوران، مجله‌ی «باست» و «فضای سوم» در تغییر این نگاه تأثیر مهمی داشتند. «باست» در یکی از یادداشت‌های سردبیری خود، از فمینیست‌هایی که میل بافتنی و چرخ خیاطی را «ابزار سرکوب زن» می‌دانند، سخت انتقاد کرد، آن‌ها را متهم کرد که این توانایی را ندارند که عمق ماجرا را دیده و از لایه‌ی سطحی فراتر روند، پا را از این هم فراتر گذاشته و به صراحت اعلام کرد که چنین فمینیست‌هایی اصلاً «فمینیست» نیستند.

با آغاز قرن بیستم، دست‌دوزی‌ها و بافتنی‌ها و کاردستی‌های زنان اهمیت تازه‌ی دیگری هم پیدا کرد: «مقاومت علیه تولید انبوه، علیه سری‌دوزی صناعی که اغلب کاملاً مردانه است و به دست مردان اداره می‌شود، علیه ماشین بهره‌کشی انبوه از کارگران.»

خورخه لویس بورخس، نویسنده و شاعر آرژانتینی گفته بود: «خیاطی، روند ترمیم روان است.» اگر به کوک‌های لباس‌های حاصل دست زنان، گره‌های بافتنی‌های آن‌ها، طرح‌های قلاب‌بافی و زیر و بم سوزن‌دوزی‌هایشان دقیق بنگرید، هزار هزار قصه پر غصه خواهید دید، مقاومت‌های فردی و جمعی، تسلیم نشدن، خود را از گرداب بیرون کشیدن، ضمادی بر زخم‌های پیدا و پنهان، در خانواده ما هم زنی بود که تمام سال‌های خشونت و آزار و تحقیر، پشت چرخ خیاطی مارک «سینگر»، مجله‌های خیاطی «بوردا»، گلوله‌های کاموا و میل بافتنی پناه گرفته بود. ساعت‌ها کوک می‌زد، می‌برید و می‌دوخت و می‌بافت و از دار دنیا همین چرخ خیاطی و میل بافتنی، پناه و مرهم موقت و یار غار او بود. زنی که خیلی زود سلطان، جان او را گرفت. اما هر آن‌چه دوخته بود و بافت، در کنج خانه‌ها و کمدهای ما باقی ماند تا با هر بار نگاه کردن به آن، قصه تلخ خشونت و تحقیری که بر او رفت را به یاد آوریم و از نو خشمگین شویم، خشمی که لازم است و سازنده.

را بدوزند و خلق کنند که مشتری هم دارد: «کار ساده‌ای نبود. اول خودم به کلاس‌های مدیریتی رفتم تا یاد بگیرم که چطور باید چنین کسب‌وکاری را اداره کرد و سودآوری داشت. آموزش دادن و تغییر سلیقه بعضی از زنان به دلیل شرایطی که داشتند، دشوار بود. گاه دوست نداشتمند به‌تنهایی گل‌دوزی کنند، چون مهم‌تر از هر چیز برای آن‌ها آن جنبه جمع شدن دور هم و گپ زدن با هم بود.» از مهناز پرسیدم که تجربه این کار جمعی چه تأثیری بر روی زنان داشت؟ «هر روز می‌بینم که اعتماد به نفس این زنان بالاتر می‌رود. حالا دیگر خودشان را هنرمند معرفی می‌کنند، دست‌شان در جیب خودشان رفته و این قدرت مالی به آن‌ها این توان را داده که گاه جلوی پدر، برادر یا شوهر زورگو بایستند. به زنان دیگر خانواده و اقوام خود هم گل‌دوزی یاد دادند. دوختن و بافتن و گل‌دوزی به ما حس خوبی می‌دهد چون چیزی را از صفر تا صد، خودمان خلق می‌کنیم. مثل حس زایش است، زایش افکار و احساسات خود وقتی دیگر زبان به کار تو نمی‌آید و ناقص یا عاجز است. و این درست برخلاف مردانگی است که همیشه با فتح کردن و تسخیر تعریف شده است.»

موج دوم فمینیسم در غرب، علیه دوختن و بافتن شورش کرد. در آن دوران، این هنرها هم که به شکل سنتی همیشه زنانه و خانگی بودند، در گفتمان رایج فمینیستی به «نماد سرکوب» تبدیل شد: کار خانگی که مثل باقی اشکال کار خانگی زنان را در پستو و چهاردیواری خانه محبوس می‌کند و کاری است که اغلب بی‌مزد و مواجب است. فمینیسم موج دوم، حاضر نبود بپذیرد که این «کار خانگی» می‌تواند به‌غایت سیاسی باشد و جنبه‌ی مقاومت در زندگی روزمره یا علیه ظلم و ستم جامعه‌ی مردسالار داشته باشد. همین رویکرد باعث شد که همبستگی فمینیستی با حرکت‌های مهمی مثل آپیلراس زنان شیلی در همان دوران، ناچیز باشد و ارزش و اهمیت مقاومت این زنان در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ میلادی شناخته شد. دورانی که فمینیست‌ها بار دیگر تصمیم گرفتند معنای نهفته و ارزشمند پشت بسیاری از امورات روزمره‌ی زنان را به رسمیت بشناسند، جور دیگر تعریف کنند و به جای انکار، به دنبال خلق معانی جدید باشند.

توبی وویت، در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان «شکافتن افسانه‌ها: بافتن و تأثیر فمینیسم

از دنیا و خلق جدایم می‌کنند.» میل بافتنی و سوزن قلاب‌بافی، نه تنها این قابلیت را دارد که به آسانی در محیط‌های عمومی در دست افراد باشد، بلکه برخلاف خیلی از هنرهای آرامش‌بخش مثل نقاشی به ابزار گران‌قیمت نیازی ندارد. این خود دلیل دیگری است که بافتن و دوختن را به عادت فراگیر و آسان‌تر برای زنان تبدیل کرد.

مهناز، دو سال پیش کسب و کاری اینترنتی برای زنان در معرض خشونت و خشونت‌دیده در تهران راه انداخت. کسب‌وکاری که زن‌ها را به دور هم جمع کرده، به آن‌ها آموزش گل‌دوزی می‌دهد و کارهای آن‌ها را به شکل اینترنتی یا در بازارچه‌های خیریه به فروش می‌رساند تا این زنان بتوانند درآمدی داشته باشند و روی پای خود بایستند. از مهناز پرسیدم که چه شد که به دنبال این ایده کسب‌وکار رفت. او در پاسخ از تجربه تلخ شخصی خودش گفت: «به دلیل بعضی مشکلات و فشارهای امنیتی، اعتمادم را به افراد از دست داده بودم و بدبین شده بودم. تصمیم گرفتم به دنبال یادگیری یک کار هنری بروم تا شاید حال و احوالم کمی بهتر شود. یک مدرسه هنری زنانه پیدا کردم و در بعضی کلاس‌های این مدرسه مثل سوزن‌دوزی، عروسک‌سازی و گل‌دوزی مدرن شرکت کردم. چیزی که در این مدرسه هنری حال من را بهتر کرد، فضای امن و زنانه این محیط بود. با زنان دیگر دور هم می‌نشستیم، وسط کار از زندگی‌های خود حرف می‌زدیم، آن‌جا کسی من را نمی‌شناخت و از پیشینه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی من اطلاعی نداشت. فضای راحت و امنی بود که می‌شد بی‌نگرانی گفت و شنید.»

او می‌گوید به‌ویژه سوزن‌دوزی، برای او درست مثل مراقبه بود و آرام‌بخش: «انگار که یک ذکر را مدام تکرار کنی، اما نه با زبان که با دست‌هایت.»

مهناز می‌گوید به نظر او جنبش زنان در ایران، چندان به توان‌مندسازی اقتصادی زنان خشونت‌دیده یا در معرض آسیب توجه نمی‌کند: «مدام از خودم می‌پرسیدم تا کی برویم به زن‌ها آموزش دهیم که از رابطه خشونت‌بار بیرون بیایند وقتی زن هیچ قدرت مالی ندارد؟ بیرون بیاد که بعد با کدام پشتوانه مالی و درآمد زندگی کند؟ این‌جا بود که او تصمیم گرفت کسب‌وکاری راه بیندازد، به این زنان طراحی‌های با سلیقه و مد روز را آموزش دهد تا بتوانند دور هم آثاری

در دهه‌های اخیر است که علم روان‌شناسی سراغ بررسی دلایل پشت این آرامش رفته است. برای مثال محققان دانشگاه پرینستون، در آزمایشی بر روی حیوانات متوجه شدند که حرکات تکرارشونده، سطح سروتونین آزادشده در خون را بالا می‌برد. سروتونین، هورمونی است که با ایجاد حس خوب، آرامش و نشاط مرتبط است. یکی از رایج‌ترین نمونه‌های اثر آرام‌بخش تکرار یک حرکت مشخص را می‌توان در تکان دادن گهواره بچه‌ها دید که آن‌ها را آرام کرده و به خواب فرو می‌برد.

این بررسی‌ها نشان داد که حرکات تکرارشونده، کمک می‌کند که ذهن ما در زمان حال متمرکز شود، مدام به تلخی گذشته و هراس آینده فکر نکنیم، فشار خون و ضربان قلب پایین آید و احتمال ابتلا به بیماری‌هایی که با استرس در ارتباط است، کاهش پیدا کند.

بتسان کورکیل، فیزیوتراپیستی که یک کلینیک «بافتنی» در بریتانیا تأسیس کرده و برای کمک به بهبود بیماران آن‌ها را تشویق به تجربه بافتن می‌کند، می‌گوید بافتن، نوعی «اعتیاد سازنده» است که می‌تواند جایگزین مناسبی برای عاداتی مثل سیگار کشیدن یا پرخوری عصبی باشد. تحقیقی در دانشگاه «بریتیش کلمبیا» کانادا که در سال ۲۰۰۹ بر روی زنانی انجام شد که با بی‌اشتهایی عصبی (انورکسیا) مواجه‌اند، نتیجه‌ای مشابه داشت.

لیلا، زن جوانی است که می‌گوید «جنون بافتن» را از مادر بزرگ خود به ارث برده است. او به من گفت: «محو مادر بزرگم می‌شدم که همان‌طور که قالی می‌بافت، خیاطی می‌کرد یا چیزی می‌بافت، زیر لب آوازهای محزون می‌خواند و گاه قطره اشکی از گوشه چشم‌هایش سرازیر می‌شد. قلاب‌بافی را هم مادر بزرگم به من یاد داد و سال‌ها بعد به هنگام هجوم اضطراب و بیماری، قلاب‌بافی بود که به دادم رسید. رنگ‌های وحشی ناساز را کنار هم می‌چسباندیم و فکرهای آشفته، خیالات بهم‌ریخته و حتی آدم‌ها را لابلای رچ‌ها دفن می‌کردم. گاهی بی‌هدف و نیمه‌کاره می‌بافتم و حتی می‌ترسیدم کسی من را به حال بافتن ببیند و سؤال کند که چی می‌بافی؟ همین الان خرواری گل‌های قلاب‌بافی بی‌استفاده در بساط خود دارم. بافتن برای من راه تمرکز و آرام گرفتن است و به خاطر قابلیت اعتیاد آوری که دارد، ساعت‌ها

ادامه مطلب از کیمیا علیزاده... از صفحه ۲۷

آینده‌ای را تخیل کرده‌اند که حال را کوچک جلوه می‌دهد. «از خودمان شروع کنیم» هم انکار تصویر بزرگ‌تر است و هم انکار بی‌اختیار بودن و هم دست و پا زدن برای فرو رفتن در استیصال مطلق. البته فکر بدی هم نیست، نه تنها به کسی ضرر نمی‌رساند، نه تنها جلوی پا را روشن می‌کند بلکه حس خوب مفید بودن به آدم می‌دهد. اما من فکر می‌کنم وقتی می‌توان واقعا با آن همراه شد و احساس حماقت نکرد که بتوانیم در این روش هم تصویر بزرگ‌تر را تجسم کنیم. مشکلات اجتماعی و فرهنگی کم نیستند که می‌توان برای حل‌شان گروه‌های بزرگ‌تری را همراه کرد اما خیلی از ما چون از تخیل تصویر بزرگ‌تر عاجزیم، این کار هم به نظرمان کوچک و پوچ می‌رسد، چون نه امیدی به درست شدن داریم و نه اعتمادی. یا شاید هزینه-فایده را محاسبه می‌کنیم و به نظرمان می‌آید که دست روی دست گذاشتن بهتر از انجام کارهای بسیار کوچک است.

گروه‌های دیگری هم هستند که حوصله‌ی من یکی را سر می‌برند، توهم توطئه‌ای‌ها، منتظران معجزه و دستی از غیب، سرسپردگان سرنوشت، بهشت و جهنمی‌ها. همه این آدم‌ها را در اطراف خودم دارم، در زندگی واقعی و در شبکه‌های اجتماعی، با همین تنوع و تشتت. برای کسانی که در اطرافم می‌بینم (از همه مردم ایران خبر ندارم)، یعنی آن دسته‌ای که به فکر مهاجرت و انتظار برای پذیرش و جواب ویزا نیستند، رؤیایی به نام آینده وجود ندارد. این طور هم می‌شود گفت که در آینده هیچ چیز رؤیایی‌ای انتظار ما را نمی‌کشد. شاید برای همین است که این قدر گذشته پیش چشم‌مان عزیز شده. آدم‌های نوستالژی‌بازی شده‌ایم. گذشته تنها نقطه امن زندگی‌مان است، چون بی‌ثبات نیست، ترسناک نیست، پیش‌بینی‌ناپذیر نیست، پول‌های توی دست بی‌ارزش نیست. فکر کردن به آینده یعنی فکر کردن به رؤیا، فکر کردن به رؤیا یعنی رفتن به هپروت، دور شدن از اخبار، چشم و گوش‌ها را بستن، پشت کردن به تاریخی که در جریان است. برای ما آینده در بی‌آیندگی خلاصه می‌شود.

بنفس خود را از دست بدهند. از آنجائی که اینگونه کودکان اعتماد خودشان را به خود، خانواده و جامعه‌ای که بدان منسوبند از دست می‌دهند، ناگزیر در پی کسب هویت دیگری خواهند بود.

کسانی هم هستند که خیلی جدی به فکر افتاده‌اند، شروع کرده‌اند به پرس‌وجو و تحقیقات اولیه که چطور می‌شود رفت و کجا برای رفتن بهتر است. آدم‌هایی هم هستند که به خودشان لعنت می‌فرستند که می‌توانستند بروند و نرفتند و حالا باید از نقطه‌ی صفر شروع کنند، از سنی بالاتر. در اطراف من، برای خیلی‌ها که جوابشان به سؤال «چه می‌شود» شخصی نیست، امید به اصلاح از بین رفته. هیچ روزنه‌ای نمی‌بینند. امروز در وجود کسانی که در دوره‌های مختلف انتخابات شرکت می‌کردند، در جلب مشارکت دیگران آدم‌های فعالی بودند و باور داشتند که باید ذره‌ذره درستش کرد هیچ امیدی باقی نمانده. آن‌ها که زمانی نه چندان دور اطمینان داشتند که نخواستن جمهوری اسلامی، مستلزم خواستن شر بزرگ‌تری است، در این ماه‌ها به این باور رسیده‌اند که حکومت خود شر عظیمی است. رسیدن به همین نقطه یعنی استیصال چون در یک طرف جمهوری اسلامی است، در یک طرف گروه‌های مخالف قدرت‌طلب اما بی‌ریشه و بی‌پشتوانه. در هر صورت ویرانی است، چه این‌ها باشند، چه نباشند، چون تار و پودشان به خورد هستی این خاک رفته. با ترس از نابودی این خاک خود را بیمه کرده‌اند.

در اطرافم کسانی هم هستند که می‌گویند «نباید منتظر بمانیم تا ببینیم چه می‌شود، باید از خودمان شروع کنیم». حتی اگر پشت این حرف نگاهی خیرخواهانه ببینیم نه دادن آدرس غلط، برای این آدم‌ها دیدن تصویر بزرگ‌تر آن قدر دور است که بی‌معنا شده. تصویری از آینده‌ای با تغییرات بنیادین خوب، که از راه می‌رسد و زندگی آرامی بر ایمان به ارمغان می‌آورد. حالا که نمی‌توان آن تصویر را دید، حالا که نمی‌توان برای آینده‌سازی از حال و از خود فراتر رفت، باید از همین جا شروع کرد، از نگاه کردن به قدم‌های خود. ما باید آدم خوب بودن را از خودمان شروع کنیم تا صدها سال بعد این خوب بودن به همه تسری پیدا کند، و کسی نتواند که بد باشد و شرایط را برای دیگران بد کند. دیده‌ام که گویندگان این حرف با چه واکنش شدیدی مواجه شده‌اند، چون

آن کودکان به زبان مادری خود تحصیل می‌کنند. از آنجائی که کودکان زبان معلم را نمی‌دانند، قادرند فقط بخش اندکی از دروس را بفهمند و این باعث می‌شود که اینگونه کودکان بتدریج اعتماد

ادامه مطلب از کیمیا علیزاده... از صفحه ۷

پورکاشیان تنها نماینده‌های ایران بودند. اما سارا خادم‌الشریعه هم چند روز بعد در اینستاگرامش نوشت که دیگر برای تیم ملی شطرنج ایران بازی نخواهد کرد. سارا خادم‌الشریعه بعدتر توضیح داد: «من می‌خواهم در فضای آرام، بدون فشار و استرس و تهدید، فقط و فقط روی کارم تمرکز کنم. نمی‌گذارند، نمی‌فهمند و نخواهند فهمید. دلایل تصمیم من برای کسانی که باید ببینند روشن است، شاید نمی‌خواهند ببینند و این تصمیم آن‌هاست نه من! من فعلا قصد مهاجرت ندارم و کسی هم حق ندارد من را وادار به ماندن یا رفتن کند.»

پس از چهاردهه سکوت و سرکوب و برچیده شدن بسیاری از رشته‌های قهرمانی به این دلیل که مغایر با ارزش‌های اسلامی تشخیص داده می‌شد، حالا انگار زمان عصیان‌گری زنان ورزشکار رسیده است. عصبانی که رسانه‌های حکومتی و مسئولان فدراسیون‌ها تلاش دارند تا آن را کم‌اهمیت جلوه دهند و این مقاومت در برابر تمام آموزه‌های این سال‌ها را به فریب‌خوردگی تقلیل دهند. مسئله اما مهم‌تر از این حرف‌هاست، ندیمه‌های جمهوری گیلیاد با آن همه تلاشی که شده تا نشان دهند که از سرنوشت‌شان راضی‌اند، که به انتخاب خود با حجاب ورزش می‌کنند و مدالشان را تقدیم به مدافعان حرم می‌کنند، با برداشتن حجابشان به عنوان یکی از نمادهای زن بودن در جمهوری اسلامی، ساختگی بودن آن تصویر و رنج روزمره زنان را نشان می‌دهند. دختران جوانی که گویی هر روز زیر لب این شعر شاعر نیجریه‌ای را زمزمه می‌کنند:

**هیچکس به شما هشدار نداده بود
زنانی که پای دویدنشان را بریده‌اید
دخترانی به دنیا می‌آورند که بال پرواز دارند**

ادامه مطلب از زبان مادری و... از صفحه ۴۳

دهان (زبان) تماماً قطع می‌گردد. و این زبان جبران‌ناپذیری برای رشد انسان بوده، تأثیر منفی بسیار بزرگی بر روح و روان و شخصیت آدمی می‌گذارد. بسیاری از کودکان به علت محرومیت از تحصیل به زبان مادری، اعتماد بنفس خود را از دست داده از همان ابتداء از رفتن به مدرسه امتناع می‌ورزند. بهمین جهت نیز درصد بیسوادی در اینگونه جوامع بسیار بالاتر از جوامعی است که در

او که در چندسال گذشته پس از المپیک، بارها در برنامه‌های مختلف تلویزیونی حاضر شد، حرف‌هایی زد که با وجود آن که می‌دانستیم از سرناچاری است اما روح‌مان را آزرده، حالا همه آن برنامه‌ها و شوهای تبلیغاتی را به چالش کشیده است.

رسانه‌های وابسته به حکومت که در چندسال گذشته او را نمونه زن ایرانی مسلمان معرفی کرده و موفقیتش را مصادره و ادعا کرده بودند که پس می‌شود با پوشش اجباری و امکانات محدود و روحی سرکوب شده به مدال المپیک رسید، حالا شمشیرهایشان را برای او از رو بسته‌اند. آن‌ها او را به بی‌صدافتی متهم کرده و با برشمردن پاداش‌هایی که دریافت کرده و همچنین پرچمداری‌اش در المپیک، او را قدرنشناس دانسته‌اند که به طمع وعده‌های پوشالی از زیر پرچم ایران خارج شده است. کیمیا اما می‌نویسد: «من یک انسان‌ام و می‌خواهم بر مدار انسانیت باقی بمانم. در ذهن‌های مردسالار و زن‌ستیزان، همیشه فکر می‌کردید کیمیا زن است و زبان ندارد! روح آزرده من در کانال‌های آلوده اقتصادی و لابی‌های تنگ سیاسی شما نمی‌گنجد. من جز تکواندو، امنیت و زندگی شاد و سالم درخواست دیگری از دنیا ندارم.»

تنها چند روز پیش از عصیان کیمیا، میترا حجازی‌پور، قهرمان شطرنج ایران در مسابقات شطرنج سریع و برق‌آسای قهرمانی جهان که به میزبانی کشور روسیه برگزار می‌شد، هم بدون حجاب بازی کرد و بلافاصله از تیم ملی اخراج شد. رئیس فدراسیون شطرنج ایران در مصاحبه‌ای گفت که حجازی‌پور به طور آزاد در مسابقات شرکت کرده و زیر پرچم ایران نبوده است و در این مسابقات سارا خادم‌الشریعه و آتوسا

کودک چون زبان معلمش را نمی‌داند، بخش عمده آموزش‌های او را نیز نمی‌تواند بفهمد. گفته‌های معلم را نه می‌تواند بررسی کند، نه می‌تواند سئوالی طرح کند و نه می‌تواند درک کند. اگر هم چیزی بفهمد نمی‌تواند به زبان بی‌آورد و برای دیگران توضیح دهد. زیرا زبان فهم و بیان جدا شده است. در زبان مادری می‌فهمد اما نمی‌تواند فهمیده‌هایش را بیان کند. یعنی رابطه بین ذهن، قلب و

ادامه مطلب از خاطرات یک... از صفحه ۴۱

بعد از ظهر به پشت در آزمایشگاه که رسیدم، صدای دانشجویان شنیده نمی‌شد. با تعجب در را باز کردم. هیچکس در آن جا نبود. برگشتم تا سراغی از آقای رضایی بگیرم. از انتهای راهروی ساختمان او را دیدم که باعجله به طرف من می‌آمد. چهره‌اش مثل همیشه نبود. بی‌نهایت مضطرب به نظر می‌رسید. بدون آن که حرفی بزند، قفلی به در آزمایشگاه زد. نگاهم به دستان و بلوزش افتاد، خونی بود. با تعجب پرسیدم: «اتفاقی افتاده؟» همان طوری که سرش زیر بود با تلخی پاسخ داد: «وقت ندارم، باید بروم.» وقتی رضایی رفت ده دقیقه‌ای از شروع کلاس می‌گذشت. نمی‌دانستم باید چکار کنم. بهت‌زده پشت در آزمایشگاه ایستاده بودم که دو نفر از دانشجویان از ته راهرو خودشان را به من رساندند. هیجان زیادی داشتند. به شدت نفس‌نفس می‌زدند. پشت سر هم اسم راحله و زهره را تکرار می‌کردند. دخترها را به آرامش دعوت کردم. دیگر یقین داشتم باید اتفاق ناگواری افتاده باشد. کمی که حال دخترها بهتر شد، تمام ماجرا را برایم تعریف کردند. از شدت ناراحتی زبانم بند آمده بود. بعد از گذشت چند دقیقه، بقیه دانشجویان هم آمدند. سر و وضع همه آن‌ها آشفته بود. حق داشتند. جلوی چشمانشان تصادف ناگواری اتفاق افتاده بود. کریم آقا هم آمد به شدت به سر و صورتش می‌زد و بلند بلند گریه می‌کرد. مرا که دید، گفت: «خانم دکتر فهمیدید چه اتفاقی افتاد؟ به خدا من مقصر نبودم. ایستگاه آخر که توقف کردم از در پشت اتوبوس دخترها سوار شدند، ماشین گنجایش این تعداد دانشجویان نداشت، از آن‌ها خواهش کردم چند دقیقه دیگر برمی‌گردم و بقیه را سوار می‌کنم ولی بچه‌ها اصرار کردند که کلاسشان دیر می‌شود. از اینکه بغل اتوبوس نگاه کردم، در بسته شد. سر پیچ، نمی‌دانم چه شد که در عقب اتوبوس باز شد و دو تا از دخترها به بیرون پرت شدند.»

در آن لحظه برایم مهم نبود که کریم آقا مقصر است یا نه؟ آنچه که دردناک بود، وضعیت راحله بود که پس از باز شدن در عقب اتوبوس سرش به تیر چراغ برق برخورد کرده و به شدت مجروح شده بود. زهره دوست صمیمی راحله برای نجات دادن او تلاش می‌کند ولی زهره هم همراه راحله به بیرون از اتوبوس کشیده می‌شود. گویا تراکم بچه‌ها در قسمت عقب اتوبوس باعث باز شدن ناگهانی در شده بود. نیم ساعتی گذشت. آقای رضایی آمد. هنوز دست و لباسش خونی بود. بچه‌ها تا او را

ادامه مطلب از اعتیاد به سکس... از صفحه ۴۲

اولین گام در درمان را می‌توان با مراجعه به پزشک و درمانگر برداشت. اما درمان را می‌توان با آموزش تکنیک‌های غلبه بر استرس، بازسازی روابط از هم گسسته فرد، آموزش نحوه ارضاء تمایلات جنسی بطور سالم و طبیعی پیگیری کرد.

اما از آنجایی که اعتیاد به سکس هم ناشناخته است و هم بیشتر مواقع با شهوت اشتباه گرفته می‌شود، پس از آگاهی از مشکل خود اولین مرحله درمان این است که تشخیص دهید دچارچنین عارضه‌ای شده‌اید. باید نگاه دقیقی به رفتار فردی و مشکلاتی که به مثابه آن برای خود ایجاد می‌کنید مشکلات احساسی، جسمانی، و یا اقتصادی داشته باشید. اگر احساس می‌کنید که درگیر یک ارتباط عاشقانه اعتیادآور شده‌اید حتماً باید به دنبال کمک گرفتن از کارشناسان حرفه‌ای باشید. مشاوره‌های روانشناسی برای کسانی که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم دچار چنین عارضه‌ای هستند پیشنهاد می‌شود.

درمان باید حداقل چند مورد از موارد زیر را در بر بگیرد:

قطع مصرف دخانیات و مشروبات الکلی، بازسازی روابط، مدیریت استرس، کمک به خویشتن، در خلال اعتیاد به سکس نیز اغلب افراد دچار یک دور تسلسل می‌شوند و هر چه تلاش می‌کنند قادر به متوقف ساختن عادات خود نیستند.

گفتم: «حادثه‌ای که اتفاق افتاده، دردناک و دلخراش است. می‌دانم که همه شما راحله را دوست داشتید ولی این دلیل نمی‌شود که احساساتمان مانع از درست فکر کردنمان شود. عزیزان من، شما آینده‌سازان جامعه هستید. با خرافات نمی‌توانید، خودتان را توجیه کنید. بیایید، علل این اتفاق را جویا شویم تا خدای نکرده دوباره شاهد از دست دادن عزیزان دیگری نشویم. در پشتی اتوبوس باید قفل می‌بود و دانشجویان از در جلو سوار می‌شدند. وقتی راننده از شما خواهش کرد که اتوبوس گنجایش این تعداد دانشجویان ندارد، چرا حاضر به فداکاری نشدید و تعدادی از شما اتوبوس را ترک نکردید؟ قصد ندارم با صحبت‌هایم کسی را مقصر بدانم و در این موقعیت شما را بیشتر متأثر کنم.» کلاس در سکوت فرو رفت. از یکی از دانشجویان خواهش کردم به آزمایشگاه بروم و از آقای رضایی درخواست کند که پیش ما بیاید.

آقای رضایی که آمد، متوجه شدم اصلاً حال خوبی ندارد. برای این که کمی حال و هوا را عوض کرده باشم، رو به او کردم و از

در طول دوره ترک حتماً این سه مورد باید مورد توجه قرار بگیرد:

دلیل برقراری رابطه جنسی، قضاوت فردی، رفتارهای بازدارنده.

رفتارهای فرد معتاد در حین درمان تاثیر پذیر از موارد زیر هستند:

محیط درمانی، همکاری اطرافیان، فعالیت‌های گروهی، کسب آگاهی، کمک

به خویشتن، قرار گرفتن در محیطی که بتوان مراحل درمان را به راحتی طی کرد.

افراد باید بتوانند رفتارهای خود را بدون وجود هیچگونه ترسی به دقت ارزیابی نموده و اطمینان داشته باشند

که اطرافیان‌شان با آنها حس همدردی می‌کنند و برایشان ارزش و اهمیت قائل هستند. ضمن گفتگو با کارشناسان و مشاوران، مشکل به صورت ریشه

تشخیص داده می‌شود و بعد یک برنامه زمان بندی شده برای درمان ایجاد می‌گردد. در طول این بازه، فعالیت‌های

فردی شخص زیر ذره بین برده می‌شود و هر مانعی از سر راه درمان برداشته می‌شود.

مشاور ارتباط نزدیکی را با بیمار برقرار می‌کند و سپس یک برنامه درمانی مدون تهیه نموده و هر تغییری که لازم

باشد بعداً در آن اعمال می‌کند.

فراوانش نکنید اعتیاد به سکس برای اطرافیان شما ممکن است رفتارهای

خشونت آمیز ایجاد کند پس به فکر درمان باشید.

وضع جسمی جغد پرسیدم. تعجب کرد! در چنین وضعیتی چرا باید حال پرند را جویا

بشوم. به تلخی گفت: «او کاملاً بهبود یافته. مگر چطور؟» در حالی که بچه‌ها به من زل

زده بودند، ادامه دادم: «من یک پیشنهاد دارم. اگر موافق باشید، به یاد راحله و

برای شادی روح او امروز با هم جغد را به طبیعت برگردانیم.» آقای رضایی و دخترها

پیشنهادم را پذیرفتند. به دعوت من، با دانشجویان به حیاط دانشگاه رفتیم. منجی

جغد هم پرند را آورد. به نزدیک ما که رسید، همچنان که پرند در دستانش بود

او را بالای سرش برد و رها کرد. پرند بر فراز ساختمان بزرگ دو طبقه دانشگاه پرواز

کوتاهی کرد، از بام ساختمان چند دقیقه‌ای به ما نگریست. بعد بال‌هایش را باز کرد و به طرفمان آمد. چند بار بالای سرمان چرخید.

سپس برای بار دوم بر بام عمارت دانشگاه نشست. چند دور اطراف ساختمان پرواز

کرد و رفت. مسیر پرند را تا ناپدید شدنش همگی با نگاه دنبال کردیم.

به یاد دانشجوی عزیز از دست رفته «راحله میثاقی».

ادامه مطلب کرونا با... از صفحه ۱۵

تعداد تعدیل نیرو در هتل‌ها بسیار زیاد شده و بسیاری از کسبه قصد رفتن از جزیره را دارند. پاساژها خیلی خلوت شده‌اند. ترس و وحشت کرونا هم بر مردم غلبه کرده است. یکی از مهندسان یک پروژه بزرگ ساختمانی در کیش ساکن هتل ما است، دیروز به مدیر هتل گفته یکی از رفقاییش که باهم در این پروژه همکاری هم هستند و باهم از چین به ایران آمده‌اند در دفتر تهران کار می‌کند و هر روز با مترو از محل اقامتش به سر کار می‌رود. چهار روز پیش تا سوار مترو شده دو تا خانم جیغ زده‌اند و فرار کرده‌اند و وقتی روی صندلی نشسته است دو نفر سمت چپ و راست او به سرعت بلند شده‌اند و باوجود شلوغی مترو دو تا صندلی تا پایان سفر خالی بوده است. او گفته درحالی که ما قریب به یک سال هست که در ایران هستیم و سفری به چین نداشتیم.»

بسیاری از مردم ایران شیوع ویروس کرونا در ایران را مربوط به عدم کنسل شدن پروازهای هواپیمایی ماهان به چین می‌دانند. «محمود شهریاری»، مجری برکنار شده تلویزیون هم ویدیویی منتشر کرده و گفته «بهرام پارسایی»، نماینده مردم شیراز در مجلس شورای اسلامی، که شرکت هواپیمایی ماهان را که به خاطر منفعت‌طلبی حاضر به جایجایی مسافران چینی شده است مسئول و عامل اصلی ورود ویروس کرونا به کشور عنوان کرده، تکرار می‌کنند. شهریاری جلوی دوربین، سه کارت طلایی شرکت ماهان را که مربوط به خودش و اعضای خانواده‌اش است پاره می‌کند و می‌گوید: «دیگر تا آخر عمرم از این شرکت هواپیمایی خدماتی دریافت نمی‌کنم» کارشناسان زیادی توصیه کردند که شهرهایی مثل تهران و قم باید قرنطینه شوند، اما «ایرج حریرچی»، معاون کل وزارت بهداشت در نشست که روز دوشنبه پنج اسفند به‌طور مشترک همراه

ما یاد گرفته ایم که از خدا بترسیم... یاد گرفته ایم که از هر چیزی بترسیم... کل زندگی ما سرشار از ترس، اضطراب و بزدلی است... ترس از دوزخ... ترس از عذاب... ترس از خدا... ما خوب و شریفیم چون می‌ترسیم... اما واقعا فضیلتی از اینگونه که تنها بر ترس استوار است، چه ارزشی دارد؟!

۱. رباعی شماره ۴۱.
۲. عقاید فلسفی ابوالعلا، فیلسوف معره، تالیف عمر فروخ، ترجمه حسین خدیوچ، کتابهای جیبی، تهران ۱۳۴۲ ص ۱۳۴.
۳. همان کتاب، ص ۵۱.
۴. همان کتاب، ص ۵۱.
۵. همان کتاب، رباعی ۲۱۰. هکذا رباعیات ۱۱۲ و ۱۱۳.

ادامه مطلب قربانیان سقوط... از صفحه ۶

«امیر اویسی»، دختر شش‌ساله‌اش «عسل» و همسرش «سارا حمزه‌ای» مسافران پرواز بوئینگ خط هوایی اوکراین بودند. آنها هرگز به کانادا نرسیدند. همسایه دیواربه‌دیوار خانه امیر اویسی در کانادا از دست‌پخت سارا حمزه‌ای گفته است: «به من گفته بودند مراقب خانه ما باش تا برگردیم. من چشم از خانه‌شان برنداشتم. منتظر بوم سارا برگردد و بازهم غذاهای خوشمزه بپزد. سارا خیلی مهربان بود. سخت برای یادگرفتن زبان انگلیسی تلاش می‌کرد. برای آموزش عسل هم وقت می‌گذاشت. عسل امسال به کلاس اول رفته بود و خیلی دختر شادی بود.»

فرید آراسته، اهل ارومیه و بزرگ شده تهران بود. کارشناسی ارشد خود را در رشته «فیزیولوژی پس از برداشت» از «دانشگاه تهران» گرفته و دانشجوی دکترا در «دانشگاه کارلتون» (Carleton)، کانادا بود. او در تعطیلات ماه ژانویه عازم تهران شد تا هم با خانواده‌اش دیدار و هم مراسم ازدواجش با دوست دوران کودکی خود، «مارال گرگین‌پور» را برگزار کند. بنا بود که پس از ثبت رسمی ازدواج، مارال هم برای دریافت ویزای کانادا و ملحق شدن به فرید اقدام کند.

زن و مرد از بُن جان ضجه می‌زنند. هر یک گوشه‌ای از تابوت را به آغوش کشیده‌اند. مرد گریان و درهم شکسته می‌گوید: «اگه خدایی هست، بگه من

ادامه مطلب خیام و ابوالعلاء... از صفحه ۶

تحمیری عمیق از گذشت عمر و از میان رفتن زیبایی‌ها بر شعرهای خیام سایه افکنده است:

**افسوس که نامه جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
فریاد ندانم که کی آمد، کی شد؟**

او حاصلی از این جهان نمی‌بیند و از آمدن و رفتن ما سودی نمی‌یابد. تمام کاینات و هم چنین ذرات وجود دایم در گردشند. خیام با احساس فوق‌العاده و وصفی دل‌انگیز از این تغییر و تبدیل دایمی سخن می‌گوید:

**هر سبزه که بر کنار جویی رسته است
گویی ز لب فرشته خوبی رسته است
هان بر سر سبزه پا به خواری نهی
کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است**

او به عاقبت جهان و روز حشر و نشر اعتقادی ندارد. چون نهایت هیچ در هیچ است پس هر چه بادا باد، باید خوش بگذرانیم و دم را غنیمت بشماریم. این تنها راهی است که برای کاستن دردهای زندگی می‌یابد.

ادامه مطلب رویای بازگشت... از صفحه ۳۳

در حال قدم زدن بر روی نیمکتی نشستیم. ساعتی گذشت و عابری کنارم نشست. او بعد از چند دقیقه با مهربانی پرسید چرا پریشانی؟ گفتم که سالها پیش اینجا دانشجو بودم و همه چیز از دست رفته است. می‌خواهم به اینجا بازگردم و دوباره در دانشگاه ثبت نام کنم، دوباره ساکن خوابگاه شوم، با دوستان در صف غذاخوری بایستیم، به کتابخانه برویم، در شهر بچرخیم، بازار را ببینیم، دوباره در همان قرارگاه قدیمی جمع شویم، دوباره برف سنگین و باد زوزه‌کشانشهر را تجربه کنیم. سوار بر تاکسی از ترافیک سنگین میدان‌ها تا خوابگاه عبور کنیم، دوباره غروب‌ها از سرویس‌جا بمانیم و تا نیمه‌شب در دانشگاه و زیر درخت‌ها پرسه بزنیم. دوباره اعلامیه بچسبانیم و مقابل دفتر رئیس دانشگاه تحسن کنیم.

ادامه مطلب دنیای سینما... از صفحه ۱۷

بعد با گرد آوردن شش فرد مشابه دیگر که آنان نیز می‌خواهند وجودشان مخفی بماند، دست به عملیاتی می‌زند که آخرین آن همکاری با برادر رئیس‌جمهور یک کشور خیالی است که نقش او را «پیمان معادی» (و دلیل اصلی مرور این فیلم) بازی می‌کند که بر علیه برادرش پیا می‌خیزد. فیلم از یک بودجه عظیم ۱۵۰ میلیون دلاری برخوردار است و چون در کشورهای مختلف فیلمبرداری شده احتمال اینکه در آن کشورها به خاطر صحنه‌های پر اکشن و انفجارهایش مورد استقبال قرار بگیرد، اما در کل فیلمی است پر سر و صدا، بی ربط و تاحدی سرگرم‌کننده.

ادامه مطلب نگاهی به تاثیر... از صفحه ۳۱

نکته جالب توجه دیگر این است که افرادی که سال‌های زیادی را در میدان‌های جنگ می‌گذرانند، به تدریج شبکه ارتباطی هم‌زمان را جایگزین شبکه ارتباطی خانواده و دوستان قبلی خود می‌کنند و هنگام بازگشت به دیار خود با آشنایان قبلی خود به شدت احساس بیگانگی می‌کنند. آنها و مناسبات حاکم بر آنها را نمی‌فهمند. دلشان برای میدان‌های جنگ و روابطشان در آنجا تنگ می‌شود. و این بیگانگی در بسیاری از موارد سبب پرخاشگری و تعارض و نیز حتی جدایی و قطع ارتباط می‌شود. علاوه بر آن،

لیمو و غسل به بالانس کردن انرژی این چاکرا کمک می‌کند. امیدوارم شما خوانندگان پژواک سال

ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۷

مردان و روستائیان نیز به آنها ملحق شدند و در مدت دو ساعت تمام کوچه‌ها پر از جمعیت شد که می‌رفتند و می‌آمدند و هرکس آنچه را که برداشته بود از قبیل قالی، بالش، اثاث خانه، ظروف، سلاح، موآشی و خرده ریزهائی از همه نوع، با خود می‌برد. همه چیز رها شده بود و هرکس هرچه می‌خواست غارت می‌کرد ولی فقط آن کس که قوی تر بود آنها را با خود می‌برد، زیرا مردم اشیاء را از هم می‌ربودند و بهترین غنائم را کسانی که قوی تر بودند می‌بردند. حتی یک نگهبان هم نبود که بتواند از این هرج و مرج جلوگیری کند. غارت اشیاء دو روز و نیم طول کشید یعنی تا وقتی که ژنرال ایرانی فرار رسید و سربازان را به قصر فرستاد تا غارتگران را بیرون کنند و مردم را متفرق سازند. چنان شد که خوراکی‌هایی که افغان‌ها در مخزن‌ها پنهان کرده بودند، در خیابان‌های قصر و اطراف پراکنده شد، بطوری که انسان نمی‌توانست قدمی بردارد بی آنکه از روی توده‌های برنج و گندم و جو بگذرد. از غلامانی که از دست یاغیان گریخته بودند، شنیده شد که افغان‌ها پانزده فرسنگ بدون توقف تاختند و این مسافت به علاوه ده فرسنگ که از میدان جنگ تا

ادامه مطلب چاکراها... از صفحه ۳۳

راه‌های پیشنهادی برای بالانس کردن و باز کردن چاکرای گلو

- ۱- آواز خواندن- تکرار مودرا مانند (om) در اصل (om) صدای اصلی جهان است که پیوند ما را با کهکشان اصلی برقرار می‌کند و در نهایت ما را با روشی عمیق تر به تمرینات خود پیوند می‌دهد. ارتعاش این مودرا بر بدن باعث آرامش درونی و حرکت انرژی در بدن و باز شدن چاکرای گلو می‌شود.
- ۲- افکار و عقاید بیان نشده خود را بنویسید و یا آنها را در خلوت خود بیان کرده و ضبط کنید.
- ۳- به افکار ضبط شده خود گوش کنید. بدون اینکه خود را قضاوت کنید و یا آنها را خوب و بد کنید. فقط به بودن آنها آگاه باشید.
- ۴- در صورتی که رفتاری و یا عقیده‌ای آزارتان می‌دهد، بجای مبارزه با آن از وجودش آگاه شوید.
- ۵- بدانید که شما تنها کسی هستید که قدرت نگه داشتن و یا رها کردن این افکار را دارا می‌باشید.
- ۶- با نگاه داشتن و یا رهایی، دریچه‌ای از

ادامه مطلب یادداشت های بی تاریخ... از صفحه ۲۰

بعد نوبت تک‌زنگ‌ها می‌شد، با زنگ اول هر کلاسی رو به اتاق درسش می‌چرخید. با زنگ دوم درجای می‌زد و با زنگ سوم و سوت ممتد آقای ناظم به طرف اتاق‌های درس راه می‌افتادیم، مثل جبر کاران اردوگاه‌ها که حکایت‌شان را بعدها خواندیم. کلاس‌ها و معلم‌های ثابت آن عوض نمی‌شدند. آنچه عوض می‌شد شاگردها بودند که با آقا یا خانم سوم و چهارم آشنا می‌شدند و کوله‌بار شایعات درباره معلم‌ها را همراه کتاب‌ها و کتابچه‌ها در جامیزی زیر میز جامی دادند.

معلم‌ها را همه می‌شناختیم بی آنکه سر کلاس‌شان بوده باشیم. بعضی‌ها تند و سختگیر، برخی مهربان و همراه، و گروهی بی آزار تا اندازه‌ای که خرسک‌بازی در محضرشان مجاز بود. اما همه آنها در چند چیز شبیه هم بودند. به کاری که می‌کردند عشق می‌ورزیدند و آن را باور داشتند. انشای هفته پیش را سر وقت می‌خواستند، حل مسأله حساب را توقع می‌کردند. حفظ اشعار کتاب فارسی را واجب می‌دانستند و بر این که باید ایران را دوست داشت پای می‌فشردند. آنها با این یاورها ما را می‌ساختند.

اکثراً در کمال فقر و با پیشانی بلند به آزادگی می‌زیستند. خانم معلم‌ها لاک نمی‌زدند. ماتیک نمی‌مالیدند. اما روسری هم به سر نداشتند. گونه شاد و سرخ‌رنگ برخی از آنها بهار را شرم‌زده می‌ساخت. آقا معلم‌ها دو دستی کت و شلوار بیشتر نداشتند و سر آستین بسیاری از این کت‌ها رفته بود و رنگ کراوات‌هایی که با گره نخودی به گردن می‌بستند به یاد اغلب بچه‌ها بود. خال خال سرمه‌ای، راه راه قرمز و سفید و فقط اگر روزی کراوات سیاه می‌بستند می‌دانستیم که مصیبتی بر آنها رفته است، بی آن که حتی سایه آن را با خود به کلاس بیاورند. آقای موسیقی یک روز با کراوات سیاه آمد. ویولونش را هم با خود آورد و تا آخر کلاس سرود آذربادگان را با ما تمرین کرد و ساعت بعد از آقای فارسی شنیدیم که دیروز سوم پسر جوانش که در راه یزد اتوبوسش چپه شده و جان باخته، بوده است.

معلم‌های ما سخت عادل بودند. پسر جناب سرهنگ را که بعد از سه بار تکرار و رونویسی باز هم جدول ضرب را حفظ نشده بود، حسابی چوب می‌زدند و به اکبری پسر ننه اکبر رختشوی که شعر «ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی» را تمام و کمال از بر کرده بود هزار آفرین می‌گفتند.

ما را دوست می‌داشتند و اگر کسی دو روزی پی در پی غایب می‌شد به مبصر

کلاس می‌گفتند که به آقای ناظم خبر بدهد که بروند و از خانه‌اش بپرسند بر سر او چه آمده است. آقای ثنابی تمام انشاهای ما را یکی یکی می‌خواند و زیر تمام غلط‌ها خط می‌کشید. آقای پاکدامن تمام مسأله‌های حساب را یکی یکی می‌دید و صبح وقتی کتابچه‌ها را پس می‌داد من دل در سینه‌ام می‌تپید چنانکه پنداشتی مرغی سرکنده در آنجا دست و پا می‌زند.

هیچوقت نشده بود که من بتوانم درست حساب کنم حوضی دایره شکل به قطر دو متر و عمق سه متر... با یک زیرآب و سه فواره اگر هر سه فواره که در هر دقیقه آنقدر متر مکعب آب وارد حوض می‌کنند و زیرآب که در هر دقیقه آنقدر متر مکعب آب از حوض خارج می‌سازد با هم به کار بیفتند حوض کی پر خواهد شد؟ کابوس حوض و زیرآب و فواره هنوز هم در پیرانه‌سری مرا رها نکرده است و هر کجا که فواره‌ای می‌بینم در پی زیرآبی هستم. به این جهت هرگز از فواره‌های رنگین میدان‌های این همه شهر که بر گرد عالم دیده‌ام، لذت نبرده‌ام.

تارزان های کوچک

روز اول مدرسه، ما از حوادث تابستان برای هم حرف می‌زدیم. همه تارزان‌های کوچکی بودیم تاب‌خوران بر شاخه بی‌خبری در جنگل آزادگی‌ها و رها از کابوس تیره و تاریک نه ماه مدرسه. هر یک در عالم خیال حادثه‌های برای خود می‌آفریدیم تا وقتی به مدرسه بازمی‌گشتیم دوباره آن را برای هم‌کلاسان خود نقل کنیم. شهرستانی‌ها جهان‌بندتر و دروغگوتر بودند. بچه‌های یزد و اصفهان از هلاهی که در کنار کویر سر در پی اتوبوس‌شان گذاشته بود تا کاسه زهرش را به اتوبوس آنها بپاشد و خاکسترشان کند، می‌گفتند و از مهارت شوهر که با یک ویراژ از چنگ هلاهل گریخته بود و بچه‌های نیشابور و شاهرود از بزجمه‌ای که روی کاپوت اتوبوس پریده و زبان آتشگون آتشبارش را به شیشه مالیده و شیشه را یک قلم رنگ خون کرده بود حکایت می‌کردند. آقای «گابریل گارسیا مارکز» حتماً در آن سال‌ها در کلمبیا مدرسه می‌رفته است و سگ‌های هار و آسمان‌های معلق را به‌خاطر دارد. اما برای ما بچه‌های تهران، بزرگترین اتفاق تابستان احتمالاً یک بار در تمام تابستان با پدر و مادر و خویشاوندان و سماور و کوکو و دلمه به باغ دربند یا نیاوران عمو و عمه خود یا پسردایی و دخترخاله مادر و پدر بود که با باغ ییلاقی و درخت‌های سیب و گردو و بوته‌های وحشی سماق و تمشک به تهی کیسه‌های خویشاوند یز می‌دادند.

و ما بی خبر از کُلفت گفتن و زخم زبان زدن‌های بزرگترها دلخوش بودیم که تا عصر الک دولک بازی کرده‌ایم، جفتک چهارکش زده‌ایم و دزدانه و دور از چشم باغبان گردو چیده و شکسته و دست سیاه کرده‌ایم و یا پیراهن سفید خود را که از شاه‌توت لک شده بود از چشم مادر تا خانه پنهان نگاه داشته‌ایم.

در اولین روز ماه مهر اولین سال، وقتی از کودکستان مختلط برسابه به دبستان مختلط ناهید رفتیم، خانم معلم کتابی باز کرد و خود شروع به خواندن نمود و ما را وادار ساخت که با او هم‌آوا شویم و بخوانیم:

ا، ا، ا، او، ای، ب، ب، ب، با، بو، بی. و وقتی تلفظ‌ها درست شد و در کتاب جلوتر رفتیم، اولین جمله‌هایی که یاد گرفتیم این بود: «ای بابا، ای بدبخت، ای بیچاره، از کجا می‌آیی؟ خرابه‌های ری نزدیک تهران است. سار از درخت پرید. آتش سرد شد.»

و در آن سال‌ها نه بابا آب می‌داد و نه مامان نان و نه دارا اصغر شده بود و نه آذر هاجر و این به سال‌ها گذشت و گذشت. معلم کم بود. مدرسه کم بود و شاگرد کم. اما یک چیزی به‌نام وجدان آموزش در معلم بود و یک عشق آمیخته به ترس و احترام به‌نام فراگیری در شاگرد.

سال‌های بعد، پی در پی هم آمدند. اول مهرها رنگ دیگری گرفت. زیرآب وجدان آموزش را مثل همان حوض مسأله آقای پاکدامن زدند و فواره تاریک توقع را به روی آب‌های تیره زیادطلبی گشودند. دامن پاکدامن‌ها از دست رفت. معلمی شغلی حقیر شد. معلمان به فکر نان شب و فکل روز را سر کلاس‌ها فرستادیم تا شاگردان حق نفت بگیر یا مطالبان حق شهادت تربیت کنیم.

عشق و جوانی

آه که امروز اول مهر است و من روز اول مهر سال‌های بعد به‌یاد می‌آید. دلم گرفته است. اول مهر سال‌های دبیرستانی ما طور دیگری بود. زنگ ظهر را که می‌زدند تند می‌کردیم. تقریباً می‌دویدیم که به ساعت تعطیلی دخترهای مدرسه شاهدخت یا پروین اعتصامی برسیم و آتشبازی رنگین عشق و جوانی را در آغاز پاییز تماشا کنیم. آخرین گل‌های سرخ شرمگین و فسرده از دم باد پاییز باغچه خانه را می‌چیدیم. اگر وضعیت مناسب بود، اگر رویمان زیاد بود، اگر دختره راه می‌داد، یواشکی گل خجول را کف دستش بگذاریم و یک مرسی بشنویم و شب هنگام در خواب خوش این تشکر شرم‌آگین غوطه‌ور شویم و خواب خیس ببینیم. عصرها جلو خانه‌ها یا توی هشتی‌ها جمع می‌شدیم. درباره سیاست حرف می‌زدیم.

از شاه می‌گفتیم، از مصدق، از حزب توده و گاهی دست به یقه می‌شدیم. زنده‌باد و مرده باد سر می‌دادیم. اما عصر پنجشنبه که طناب والیبال را در عرض کوچه می‌بستیم همه آن حرف‌ها با یک سرو و یک آبشار دود و آب می‌شد.

جلو مسجدشاه کتاب‌های سال پیش را می‌فروختیم و کتاب‌های سال تازه را می‌خریدیم. بچه‌های زرنگی که بعداً کاسبی پیشه کردند همواره گران می‌فروختند و ارزان می‌خریدند و ما دروغا که همه عمر ارزان فروختیم.

یادم می‌آید دست‌های جوهری، چوب خوردن‌ها، از مدرسه فرار کردن‌ها، شعر «مریم» تولی را خواندن و به‌خاطر سپردن:

در نیمه‌های شام گهان

آن زمان که ماه

زرد و شکسته

می‌دمد از طرف خاوران

استاده در سیاهی شب

مریم سپید

آرام و سرگران

یادم می‌آید. خوب یادم می‌آید بزرگترین میدان تهران بهارستان بود با «عدل مظفر» و سرشار از زنده‌باد و مرده‌باد. نه میدان نیایش داشتیم، نه مصلی، نه مسجد به دانشگاه رفته بود و نه دانشگاه را دست بسته تحویل مسجد داده بودند. عشق عابر نجیب پیاده‌روها بود.

و اما حالا دیگر اول مهر روز باز گفتن شرح شیطنت‌ها نیست. روز شرح‌شرحه از فراق سرودن است با لبی پر از شرح درد اشتیاق.

دلم گرفته است. برای بعد از ظهر نیمه‌آفتابی و خاکی پاییز تهران، برای کوچه‌ها، برای بچه‌ها، برای دخترهایی که کمر ورنی روی روپوش مدرسه را آنقدر تنگ می‌بستند که آدم می‌ترسید از وسط به دو نیم شوند. دلم تنگ است برای کتاب‌هایی که بوی سرب و مرکب تازه می‌دهد. برای تابلو سیاه و کوچک دبستان دولتی ادب یا دبیرستان بدر در کوچه نصیرالدوله با شیر و خورشید سفید روی آن و آن پیام پیامبرانه پیر توس که:

توانا بود هر که دانا بود

خود را ملامت می‌کنم که چه نادانم که توانا نیستم، که اگر دانا بودم توانا می‌شدم و از قول آقای پاکدامن معلم حسابم می‌گفتم: «ببینید زیرآب نیاوری را و بکشاید فواره یقین را.»

دلم برای مرکب، برای قوثر قلم نی روی کاغذ سفید، برای بوی لیفه دوات، برای آقای خط تنگ شده است. پیرمرد دفتر مشق درشت ما را روی زانو می‌گذاشت و سرمشقمان می‌داد:

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

ادامه مطلب نوشخند و پوزخند... از صفحه ۱۷

و زن گریه کنان می گفت: (خودم هستم عزیزم، بگذار برویم منزل به جلسات ماساژم بروم، موهایم را رنگ کنم، فاطمه خانم بند انداز بیاید موهای اضافه را بند بیاندازد، همه چیز درست خواهد شد.)

صدایش را شناختم. با خجالت سر به زیر انداختم، دستش را گرفتم و با هم به خانه آمدیم. آن شب به سختی گذشت. صبح سرکار رفتم و وقتی به خانه بازگشتم، زخم در را به رویم باز کرد. باز همان زن طنز و دلربای سابق بود با موهای طلائی، صورت بی مو و لطیف. اما من دیگر آن آدم سابق نبودم. شب ها دیر به اتاق خواب می رفتم که او خوابیده باشد و چون چشم برهم می گذاشتم، همان حیوان ما قبل تاریخ را می دیدم که می خواهد به من حمله کند.»

دل در آرزوی دیدن و بوسیدن همسر زیبایم پر می زد. بقیه حال بهتری از من نداشتند. محل نگهداری خانم ها، باغ متروکه بزرگی در حوالی شهر بود. وارد باغ شدیم. یکی از پلیس ها به طرف ساختمان رفت. در اتاقی را باز کرد و من از دیدن منظره پیش چشمم نزدیک بود پس بیفتم. در مقابل چشمان ما هفت زن از اتاق بیرون دویدند. یکی از آنها به طرف من پرید و گفت: (عزیزم، فکر نمی کردم دوباره تو را ببینم.)

چند قدم عقب رفتم، فکر کردم این زن من نیست. زنی بود با صورتی پشمالو و سبیلی پرپشت. ابروانی پیوسته، شکمی بزرگ و آویزان با پیراهن پاره که پاهای پر مویش که چیزی از یک میمون کم نداشت، پیدا بود. فریاد کنان گفتم: (نه، نه، من زن خودم را می خواهم. این حیوان ماقبل تاریخ زن من نیست.)

در انتها چیزی نیست جز پایان کار...

به آخرت می اندیش که امروز را زیست نکردن یعنی باخت آخرت....

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
نه تنها نمی تواند سازی داشته باشد بلکه اندیشه هایی این چنین از سوی حافظ سبب نفرت لگام گسیخته او از حافظ می شوند. در کتاب «در پیرامون ادبیات» کسروی تنها از دو شاعر هم دوران خود، ایرج میرزا و عشقی، نام می برد. وی در همان کتاب می نویسد: «در آغاز مشروطه با همه فرصتی که به دست آمده بود از شاعران هنرنمایی چندان دیده نشد.» سروده های ایرج میرزا و میرزاده عشقی را «شعرهای بسیار بی شرمانه» می نامد و می گوید: «دیوان ایرج میرزا را با آن رسوایی ۲۵۰۰۰ نسخه به چاپ می رسانیدند.»

جای شگفتی بسیار است که کسروی مبارزه های دلیرانه و فداکارانه میرزاده عشقی را به یاد نمی آورد و شعرهای این شاعر شهید را (بیش از بیست سال پیش از کشته شدن خودش) که به دست دستگاهی خودکامه و ضدمردم کشته می شود «بی شرمانه» می داند. از سوی دیگر، باز جای شگفتی و اندوه بسیار است که کسروی از محمد فرخی یزدی «شاعر لب دوخته» دلیرترین و سخت کوش ترین مبارز راه آزادی نامی نمی برد و زبان به ستایش از او نمی گشاید- شاعر شهید دیگری که تنها شش سال پیش از کشته شدن خود او، در زندان به دست مزدوران دستگاهی ضد مردم و شاهی ضدمشروطیت کشته می شود.

نمی گذارد و زبان به ستایش نمی گشاید. چنین به نظر می رسد که هدف کسروی از نوشتن کتاب «در پیرامون ادبیات» تنها یادآوری و کوبیدن جنبه های بدآموزانه و سست شعرهای شاعران بوده و از ستودن سخنان زیبا و آموزنده شاعران ایران خودداری کرده است.

از سوی دیگر، کسروی به این نکته بزرگ توجه نکرده است که در بسیاری از بیت های حافظ که واژه هایی به مانند «روز ازل»، «قلم صنع»، «مشیت» و مانند آنها به کار رفته اند در واقع حافظ با همان زبان «قضا و قدری» در دین اسلام و باورهای ملایان با آنان سخن گفته و با همان واژه ها اندیشه هایشان را دست انداخته است. برای نمونه، در اینجا دو بیت از حافظ یادآوری می شوند:

بر عمل تکیه مکن خواجه که از «روز ازل» تو چه دانی «قلم صنع» به نامت چه «نوشت» مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی «مشیت» او
پیشتر هم یادآوری شد از آنجا که در دستگاه فلسفی کسروی، آفریده های آفریدگار، و از جمله این جهان، «بسامان»، «آراسته» و «بخردانه» اند وی بر خیام که می گوید:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را ز میان
می شورد و این اندیشه وی را می گوید. به همان دلیل باز سروده حافظ، که با الهام از خیام گفته است:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

ادامه مطلب در آستانه طلاق ها... از صفحه ۳۹

این در بسته منتظر شما مانده اند. و بچه ها بسیار بیشتر از یک دستگیره برای وصل شدن به زندگی می ارزند. به خاطر تان بماند چه زن باشید و چه مرد، همیشه فرصت برای زندگی هست، تا آخرین دقایقی که قرار است بمرید.

مهرناز، یکی از زنانی است که در این مسیر با او برخورد کرده ام، او می گوید: «اولین بار وقتی همسر سابقم را دیدم که گوشه خیابان ولی عصر دست همسر جدیدش را گرفته بود و کمکش می کرد تا از جوی آب عبور کند، احساس کردم از شدت خشم و حسادت به راحتی می توانم با اتومبیل از رویشان رد بشوم. اما از وقتی او از زندگی ام رفته، بخت عاشق شدن دوباره و این بار پخته تر و زیباتر از گذشته به من روی آورده. انکار نمی کنم که مدتی منزوی بودم، بسیاری از فرصت های اجتماعی ام را به خاطر این انزوا از دست دادم. چند سالی درگیر مشکلات اقتصادی شدم، هر جا می رفتم خانه اجاره کنم می گفتند چون یک زن مجردم به من خانه نمی دهند.

واکشن اعضای خانواده ام، پیچ پیچ خاله زنک ها و خاله مردک های فامیل، ترسی فلج کننده و مشکلات عاطفی عمیقی که درگیرش بودم تا چند ماهی امید به زندگی را از من گرفته بود. اما الان وقتی فکرش را می کنم، به هیچ وجه به کل این ماجرا احساس ناخوشایندی ندارم. آن را پذیرفته ام و اعتراف می کنم که بسیار خوشحال تر و شادتر از زنی هستم که سابق بر این در آن رابطه بیمار قرار داشت.»

آنها دنبال تان می گویند که حق با شما نیست، سر و گوش تان می جنبیده، دروغ گفته اید یا حرف هایی از این قبیل، دقت کنید که فقط یک راه نجات برایتان باقی مانده، تن به این قضاوت های رفت بار ندهید. عبور کنید و بگذارید دیگران با تفکرات احمقانه شان سر و کله بزنند. آنها به شما محتاجند تا خوراک غیبت های شبانه شان باشید، اما شما به هیچ وجه به آنها احتیاجی ندارید چون به قدر کافی برای این عبور توانمندید. و این را بدانید که بسیار زودتر از آنچه که فکرش را می کنید این افراد به سمت شما برمی گردند، تلاش می کنند برایتان توضیح بدهند، سعی می کنند خشت های ویران شده را از نو ترمیم کنند اما این شما باید که دیگر به حضورشان نیاز ندارید.

ترس از تنهایی

ترس سوم شما «ترس از تنهایی» است. درست همان موقع که شما دیگری را نمی خواهید، او یک عالمه طرفدار و هواخواه پیدا کرده، حالا شما می ترسید که تنها بمانید. ته درونتان به این مسئله فکر می کنید که او دست زن زیباتری را خواهد گرفت و تمام آن کلمات عاشقانه ای که به گوشتان می خوانده را این بار در گوش دیگری خواهد خواند. این جور مواقع از این ترس بزرگ به «وجود بچه ها آویزان می شوید» نکنید. این کار را نکنید. نترسید. باور کنید هیچ چیز ترسناکی وجود ندارد. زیباترین تجربه هایی که هرگز فرصت مزه مزه کردنش را نداشته اید، پشت

ادامه مطلب نقدی کوتاه... از صفحه ۱۰

از اسلام ستیزان بزرگ است، اسلام را «دین قاچاق» می نامد و از این دیدگاه با حافظ هم اندیشی دارد، جای شگفتی است که در این موردها نیز به حافظ پورش می برد. از سوی دیگر، کسروی یادآوری بیت هایی از حافظ چون:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادند
این شاعر بزرگ را به «سرنوشت پرستی» و «قضا و قدری» بودن متهم می کند. اما چشم خود را بر بیت هایی که در آنها حافظ با سینه ای فراخ دشواری های بزرگ را به مبارزه فرا می خواند می بندد. حافظ می گوید:

چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
این گفته قهرمان وار بر کسروی اثری

اگر جهان را «هیچ در هیچ» بدانیم به این مفهوم فلسفی توجه کرده ایم که جهان و حتی دنیای هستی، به خودی خود معنا و مفهومی ندارند. تا آنجا که به سیاره زمین و نوع انسان مربوط می شود این نوع انسان است که می تواند به «جهان» و «زندگانی» معنا و مفهوم بدهد و از دایره «هیچ در هیچ» بیرون بیاید.

این نکته نیز شایان توجه است که کسروی، که خود صوفی ستیز است، صوفی ستیزی حافظ را نستوده است. حافظ در بسیاری از غزل هایش صوفیان، و به ویژه صوفیان خرافه پرست و ناراست، را با شدت تمام سرزنش کرده است. افزون بر این، کسروی حافظ را در مورد «دست انداختن اسلام» ملامت می کند و برچسب «بی دینی» را سزاوار او می داند. کسروی که خود یکی

ادامه مطلب انواع ادبی... از صفحه ۳۶

این عصر مشاهده می‌کنیم:

گویند مرا چو زاد مادر

پستان به دهان گرفتن آموخت

و ایرج بهترین ستایشگر مادر و عواطف مادری است در سراسر ادب فارسی. وی در قطعات بسیاری به گونه‌های مختلف از مقام مادر سخن گفته است. گویندگان دیگر نیز به مناسبت، هر یک شعری در زمینه آموزش اخلاق و تعلیم و تربیت دارند.

گونه‌ای دیگر از شعر تعلیمی، شعری است که وظیفه آن کمک به آموزش علوم است. این گونه آثار منظوم را نیز ناقدان اروپایی در حوزه شعر تعلیمی قرار می‌دهند و در ادب اروپایی از دیرباز نمونه‌های بسیار دارد و در ادب ما نیز فراوان است. منظومه‌هایی که برای آموزش علمی خاص پدید آمده یا وسیله‌ای است برای آموزش فرهنگ عمومی جامعه. «دانشنامه میسری» در زمینه پزشکی و «نصاب الصبیان» ابونصر فراهی، کتاب‌هایی از این گونه‌اند. در ادب مشروطه بار دیگر این نوع از شعر تعلیمی رواج یافت و گویندگانی از قبیل ادیب الممالک به نظم مطالبی در زمینه‌های لغت، فرنگی و بعضی اطلاعات سودمند دیگر پرداختند و حتی برای اینکه نوآموزان از تاریخ اطلاعاتی داشته باشند، بخش‌هایی از تاریخ ایران، در این دوره، به نظم درآمد که از همه به مقصود نزدیک‌تر منظومه‌ای از سیداشرف‌الدین حسینی در زمینه «تاریخ سلاطین ایران» که چاپ شده.

یکی از مهمترین ویژگی‌های شعر تعلیمی عصر مشروطیت، اختصاص دادن شعرهایی است به مسأله تربیت دختران، جدا از آنچه در مسأله تربیت کودکان و نوجوانان به طور عمومی سروده شده است. در سراسر تاریخ شعر فارسی و شعر ملل اسلامی، شاید حتی یک بیت نتوان یافت که مخاطب تربیتی آن دختران یا زنان باشند. شعر تعلیمی دوره‌های قبل، مخاطبش مرد است و اگر قدری انصاف به کار بریم، می‌توانیم بگوییم مخاطب آن انسان است به طور کل؛ اما در شعر این دوره فصل چشمگیری دیده می‌شود که مخاطب آن دختران‌اند.

ای دختر من درس بخوان، فصل بهار است شعر تعلیمی با اینکه سابقه‌ای هزارساله دارد (و به اعتبار اندرزننامه‌های ساسانی، هزار و پانصد ساله)، در عصر مشروطیت، شعری است متفاوت از آنچه در تاریخ شعر فارسی داشته‌ایم؛ هم به لحاظ اسلوب و زبان و هم به لحاظ موضوعات. در عصر مشروطیت بود که شاعران متوجه شدند شعری که برای کودکان و نوجوانان و در جهت تربیت و اخلاف ایشان گفته می‌شود، باید لحن و زبان ویژه خود را داشته باشد. دنباله مطلب در صفحه ۵۷

کارشان کم‌عیب‌تر از کار این دو استاد باشد، مثل تصنیف‌های بهار که بعضی از آنها شاهکار بلامنازع تصنیف در زبان فارسی است مثل «مرغ سحر» او.

شعر تعلیمی در عصر مشروطه

ادب فارسی هیچ‌گاه از نوع شعر تعلیمی تهی نبوده است. از قرن سوم و از شعر حنظله بادغیسی نمونه‌های برجسته شعر تعلیمی در ادب ما دیده می‌شود. امثال و حکمی که از عصر ساسانی به جای مانده، نیز نمونه‌هایی از ادب تعلیمی و حتی شعر تعلیمی می‌توانند به شمار آیند. با ظهور تصوف، شعر تعلیمی فارسی صبغه‌ای دیگر به خود می‌گیرد و با تحولات اجتماع، هر روز نوع تعلیم تغییراتی می‌یابد؛ اما هسته اصلی ثابت است. در ادب مشروطه، شعر تعلیمی بار دیگر می‌بالد و تجدید زندگی می‌کند. در دیوان هر کدام از شاعران این عصر، نمونه‌ای از شعر تعلیمی دیده می‌شود.

تفاوتی که زمینه شعر تعلیمی مشروطیت با دوره قبل دارد، در تغییرات بیش و کمی است که در «ارزش اجتماعی» حاصل شده است. مدرسه و علم‌آموزی به گونه وسیع‌تری موضوع شعر تعلیمی قرار می‌گیرد، چرا که جامعه ایرانی بار دیگر اهمیت علم‌آموزی را در خویش احساس می‌کند و به جای اینکه به زهد و صومعه دعوت کند، به مدرسه و کار و کوشش فرا می‌خواند. نصایح و اندرزها به عمل نزدیکتر است و اخلاق حاصل از آموزش شعرها، نسبت به گذشته، عملی‌تر می‌نماید. در همین رهگذر است که باب تازه‌ای نیز در ادب فارسی گشوده می‌شود که باید آن را «ادبیات کودکان» نامید و نخستین جوانه‌های موفق آن را در ادب مشروطه، به خصوص در شعر ایرج، باید ملاحظه کرد:

از مال جهان ز کهنه و نو

دارم پسری به نام خسرو

شعر مشروطه شعری است صریح، و این صراحت، زاده اجتماعی بودن آن است و شعر تعلیمی در ادب مشروطه، صریح است و مستقیم، اگرچه شعر تعلیمی در ادب ما همیشه صریح بوده است، اما در این دوره، آن تمثیل‌های فلسفی و گاه‌گاه پیچیده، کمتر مورد استفاده شاعران قرار می‌گیرد، به‌خصوص که گاه‌گاه به تأثیر از ادب اروپایی آثاری به وجود می‌آورند. سوق دادن مردم به عواطف انسانی، به‌خصوص ارزش‌های خانوادگی، از خصایص شعر تعلیمی این دوره است و بهترین شعرها را در باب مقام خانواده و به‌خصوص مادر و آزادی زن و آنچه بدان وابسته است در شعر بعضی از گویندگان

را بازگو کند. همین درگیری با سانسور، خود سبب شده است که وی از صراحت شعرهای خویش بکاهد و در نتیجه لطف و زیبایی و کلیت غزل هایش، به نسبت اکثریت قریب به اتفاق معاصرانش، بیش و بیشتر شود، به حدی که وی، به یک حساب، سرآمد غزل سرایان عصر مشروطه و ادامه آن به شمار آید. تصنیف در دنباله بحث از غزل سیاسی، نوع دیگری از شعر غنائی را، که به اعتبار جنبه موسیقی و ترنمی آن و گاه جنبه معنوی، در قلمرو شعر غنائی قرار می‌گیرد، باید مورد بحث قرار داد و آن تصنیف است. یکی از خصایص بارز ادب مشروطه، گسترش حوزه تصنیف در شعر این روزگار است.

تصنیف

سابقه تصنیف نیز سابقه‌ای دیرینه است. اصطلاح «قول» در تعبیر قدما چیزی است برابر با تصنیف در اصطلاح امروز ما. قول یا تصنیف از شعر غیرتصنیفی و به اصطلاح عروضی- شاید کهنه‌تر باشد؛ زیرا اغلب شعرهای عامه مردم از نظر فرم در حوزه تصنیف قرار می‌گیرد. از آنجا که همراهی با موسیقی، شرط آن بوده و بیشتر برای آواز از آن استفاده می‌شده، اهل ادب کمتر به ضبط و ثبت آن پرداخته‌اند؛ اما نشانه اهمیت دادن به آن را در جای متون قدیم می‌توان یافت. در مجالس سماع صوفیه، خواندن تصنیف رواج داشته و قولان کسانی بوده‌اند که اغلب با خواندن همین قول‌ها و تصنیف‌ها، رقص و پایکوبی صوفیان را سرآغاز می‌شده‌اند؛ چنان که در کتاب «اسرارالتوحید» مکرر به اصطلاح قوال و قول برخورد می‌کنیم. اغلب این قول‌ها از نظر زبان نیز، با زبان شعر کمی تفاوت داشته است؛ زیرا شعر بیشتر سعی داشته که خود را از زبان تثبیت‌شده اهل ادب دور نکند؛ اما قول و تصنیف چون با عامه مردم طرف بوده است، بیش و کم به زبان توده مردم نزدیک می‌شده است و همین امر خود نیز یکی از علل بی‌اعتنایی قدما در کار ثبت قول‌ها و تصنیف‌هاست. در عصر مشروطیت، توجه به تصنیف بیشتر شد و چند تصنیف‌ساز توانا ظهور کردند که دو تن از آنها، عارف و شیدا، هرکدام نماینده برجسته نوعی از تصنیف است: عارف نماینده تصنیف سیاسی، و شیدا نماینده تصنیف عاشقانه. تصنیف‌سرایان دیگر درحقیقت تحت‌الشعاع این دو تن قرار می‌گیرند، با اینکه در بعضی جهات ممکن است

نوع برجسته‌ای که از شعر غنائی در این دوره وجود دارد، غزل سیاسی است. منظور از «غزل سیاسی» شعری است که در قالب غزل و نوع تعبیرات تثبیت شده در غزل گفته می‌شود، اما خالی از اشاراتی به اوضاع اجتماعی و سیاسی روز نیست. این گونه شعر در ادب فارسی رواج داشته و شاید در غزل‌های بسیاری از استادان غزل، این گونه غزل‌ها بتوان یافت؛ اما استاد مسلم غزل سیاسی در ادب فارسی، حافظ است و برای کسانی که از محیط اجتماعی و سیاسی زندگی او آگاهی داشته باشند، یک یک اشارات و رمزهای او همگی دارای معانی سیاسی است؛ چنان که در غزل‌های [زیر] این صبغه سیاسی آشکار است:

دو یار زیرک و از باده کهن دو منی

فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

و غزل:

یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
و غزل:

اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است
به بانگ چنگ مخور می که محتسب نیز است
در عصر مشروطیت، یک بار دیگر غزل سیاسی رواج گرفت و اغلب شاعران این عصر که غزل سروده‌اند، هرکدام یکی دو غزل از نوع غزل سیاسی دارند؛ اما فرد شاخص این شیوه که در انتهای این دوره نیز قرار دارد، فرخی یزدی است که غزل‌هایش هم از نظر کلیت شعری و هم از نظر برخورداری از زبان پخته و موسیقی درست و تعبیرات زنده، قابل توجه است. فرخی بسیاری از مشکلات سیاسی عصر خود را - که ادامه دوره مشروطه است - به استادانه‌ترین بیانی تصویر کرده است. اشارات و کنایات سیاسی او همگی، برای کسانی که با تاریخ اجتماعی و سیاسی عصر او آشنایی دارند، زنده و گویاست؛ چنان که در غزل‌های:

سوگواران را مجال بازدید و دید نیست
بازگرد ای عید از زندان، که ما را عید نیست
و غزل:

سر و کار من اگر با تو دل‌آزار نبود

این همه کار من سوخته‌دل، زار نبود

بسیار و چه بسیار نکته‌ها را بازگو کرده است و اگر کسی بتواند به جستجوی حوادثی که وی این غزل‌ها را در پی آن حوادث سروده، بپردازد، بسیاری از لطایف شعر او آشکارتر خواهد شد. او که در عهد کنترل شدید مطبوعات و سانسور تند سیاسی، بهترین آثار شعری خود را سروده، چه خوب از عهده برآمده که به زبان غزل، مجموعه دردهای جامعه خویش

ادامه مطلب گل سرخ... از صفحه ۳۳۲

گل نوروژ یا نوروژی و گل لعل همان گل سرخ است، با سه بیت از کمال خجندی، امیرخسرو دهلوی و سعدی:

همه عالم به تماشای تو شادند آری / تو مه عیدی و روی تو گل نوروژی ست
مه عید = هلال نو عید فطر.

چون گل نوروژ کند ناهه باز / نرگس سرمست درآید به ناز
ناهه باز کردن = عطر پراکندن، در اشاره به گشودن کیسه مشک در زیر شکم یا محل ناف آهوی ختن.

یا ترک گل لعل همی باید گفت / یا با آلم خار همی باید ساخت
گل طیار همان گل سرخ است که ابوریحان بیرونی در صیدنه آورده («...و دیگر آنچه بر وی پنج برگ بیش نباشد و این نوع را طیار گویند و سرخی لون او زیادت است و او را در عطرها استعمال نکنند مگر به ضرورت») با دو بیت از جامی در فاتحه الشبَاب و منوچهری:

بگسل از دامان مطرب چنگ کز مرغان باغ / بر سر هر شاخ دارد مطربی طیار گل
[چنگ را از مطرب بگیر.../]

همواره به گرد گل طیار بود نحل / وین گل به سوی نحل بود دایم طیار
نحل = زنبور عسل.

اما گل محمدی نامی به نسبت جدید است که از عهد صفویه متداول شده، با دو بیت از صائب:

بوی گل محمدی باغ خلق او / در چین به باد عطسه دهد مغز مشک ناب
به باد عطسه دهد = با یک عطسه بر باد می‌دهد، به باد می‌دهد، بی‌مقدار می‌کند. [مشک چین را بی‌مقدار می‌کند.]

خلق محمدی را با زر که جمع کرده است / یا رب که بر خورد گل از زندگانی خویش
بر خورد = برخوردار باشد. زر به پرچم‌های زرد میان گل اشاره دارد.

سور به معنای رنگ سرخ و گل سوری همان گل سرخ است با همان خصوصیات: عروس چمنش می‌خوانند (خواجوی کرمانی)، بر درخت می‌روید (سعدی)، در نوروژ می‌شکفت (امیرمُعزّی و منوچهری)، بوی خوش دارد (سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی)، سرخ‌رو است (سعدی و خواجوی کرمانی)، از آن گلاب می‌گیرند (اوحدی مراغهای)، پُر خار است (خواجوی کرمانی) و با همه این اوصاف معشوق بلبل است (کمال خجندی و حافظ):

گل سوری که عروس چمنش می‌خوانند / گو بده باده در این حجله که سور است اینجا
سور = جشن و مهمانی.

جایی که درخت گل سوری باشد / جوشیدن بلبلان ضروری باشد
همیشه تا ز باد ماه نوروژ / گل سوری بخندد در گلستان

آمد نوروژ ماه با گل سوری به هم / باده سوری بگیر بر گل سوری بچم
باده سوری = شراب سرخ.

بلبل ز صبا عشق بیاموز که عمری / جان داده و خشنود به بوی از گل سوری ست
از رایحه لطف تو ساید گل سوری / در صحن چمن لخلخله عنبر سارا
حرف‌های خط موزون تو پیرامن روی / گویی از مشک سیه بر گل سوری رقمند
ای که زلف سیهت بر گل روی آشفته‌ست / ز آتش روی تو آب گل سوری رفته‌ست
آب = تازگی و طراوت، عرض و آبرو.

به رنگ چهره او گر نکه کند گل سوری / ز شرم سرخ برآید ز خوی گلاب برندش
خوی (با کسر «خ») = عرق رخسار، (به تناسب گل سوری) گلاب. [وقتی گل سوری به چهره معشوق ما نگاه می‌کند، از خجالت سرخ می‌شود و به عرق می‌نشیند، و این گلاب به او حال و هوش بازمی‌گرداند.]

گر بود برگ گل سوری از خار متوس / ور هوای چمن نیست به گلزار مرو
دائم نخوری غم به هلاک من رنجور / در ماتم بلبل نشیند گل سوری
نه شگفت از گل طبعم ز نسیمش بشکفت / مرغ شب‌خوان طرب از برگ گل سوری کرد
مرغ شب‌خوان یا بلبل به شاعر عاشق و گل سوری یا گل سرخ به معشوق اشاره دارد. مصرع اول به این پندار شاعرانه اشاره دارد که وزش باد یا نسیم سبب شکفتن گل‌ها می‌شود. [جای تعجب نیست که طبع شاعرانه من از شوق وجود او شکوفا می‌شود، همچنانکه بلبل هم از شمیم گل به نغمه‌خوانی می‌پردازد.]

سعدی در بیت زیر رخسار گلگون محبوب جوان را به گل سوری تشبیه می‌کند:

جز خط دلاویز تو بر طرف بناگوش / سبزه نشیند که دمدم بر گل سوری
مبحث گل (گل سرخ) در شماره بعد ادامه خواهد داشت...

ادامه مطلب انواع ادبی... از صفحه ۵۶

(محتوی بر الف نصایح برای تربیت اطفال) (۳)، را نشر داده است. مقدمه این کتاب از لحاظ تاریخی بسیار مهم است؛ زیرا درباره «زبان» و «محتوی» کتب درسی رایج در مکتب‌خانه‌ها و مدارس سخن گفته است. شعرهایی که ایرج‌میرزا و یحیی دولت‌آبادی، به عنوان ادبیات کودکان سروده‌اند تأثیرات همین افکار بوده است. در دیوان دولت‌آبادی چندین شعر ساده به عنوان «برای نوآموزان» وجود دارد که در شرایط تاریخی خود قابل ملاحظه است؛ مثلاً شعری که در وصف صبح سروده است و بدین گونه آغاز می‌شود:

باز شد دیدگان من از خواب

به به از آفتاب عالم تاب!
یا شعری که تحت عنوان «برای نوآموزان» در توحید سروده است و بسیار طبیعی است و از نوع شعرهایی نیست که در باب خدا، در کتب قدیم دیده می‌شود، بلکه از امور ساده و طبیعی به ذات خداوند استدلال شده است، از قبیل:

زنبور عسل به خانه خویش

شش گوشه بساخت لانه خویش
او خانه خود نمود آباد

کی درس مهندسی به او داد؟
آن کس که بداد عقل و هوشش
بنهاد به جای نیش، نوشتش

در دیوان بهار و ایرج و دیگران هم نمونه‌هایی از این گونه شعرها که با قصد و توجه برای کودکان سروده شده است می‌توان دید. سیداشرف نسیم شمال هم منظومه‌ای در تاریخ ایران دارد که برای کودکان و به قصد تعلیم بدیشان آن را به وجود آورده است.

پی‌نوشت‌ها:
۱- تمس: نیرومند شدن، به شور و هیجان آمدن.
۲- این فصل‌ها در حدود ۶-۱۹۷۵ نوشته شده است.
۳- تربیت‌نامه و اندرزنامه، چاپ بمبئی، ۱۳۱۰ق.

ادامه مطلب مشقی تازه در... از صفحه ۱۹

کپی رایت را قبول نکرده است.
♦ بعضی کتاب‌ها سراسر فصل فروشی است و پر از واژگان ملق، مهجور و ناشناخته مانند کتاب دره نادری.

♦ در ایران کتابی دیدم که نویسنده از وزارت ارشاد اجازه چاپ گرفته بود ولی اجازه پخش و فروش به نویسنده نداده بودند. این کتاب اسمش ترانه‌های ناتمام است و نویسنده اش علی اکبر جانوند. این نویسنده این کتابش را به من هدیه کرد

در یک دیدار اتفاقی و شعر خوانی من. سپاس بی‌مرز تقدیم او باد

به همین دلیل، از همان آغاز، جمعی از شعرا از قبیل سیداشرف‌الدین، بهار، ایرج، و... شعرهایی سروده‌اند که هنوز هم در قلمرو این گونه شعرها، جانشین و بدیل نیافته است. مثل: «گویند مرا چو زاد مادر...» یا این شعر بهار:

ما که اطفال این دبستانیم

همه از خاک پاک ایرانییم
در این گونه شعرها، اثری از آن باستان‌گرایی و اندرزه‌های دوره قاجار و قبل از آن، دیده نمی‌شود و در موضوعات شعرها نیز به جای اتکا به اقوال سلف صالح و زمینه‌های دینی و مذهبی، از امور محسوس و روزمره زندگی که اطفال، خود صاحب تجربه آن هستند، سخن به میان می‌آید. تشبیهات، ساده و زبان شعر نیز فاقد هر گونه استعاره است.

شعر کودکان

به هر حال، یکی از وجوه تأثیر غرب، پیدایش شعر کودکان در ادبیات عصر ماست. امروز حوزه‌ای به نام «ادبیات کودک» و «شعر کودک» در ادبیات تمام ملل وجود دارد و در شعر فارسی تا حدود شصت سال پیش (۲)، کسی به فکر این مسأله نبود. شعری که به کودکان تعلیم داده می‌شد، از همان شعرهایی بود که بزرگان آن را یاد می‌گرفتند. غالباً در مکتب‌خانه‌ها، تا همین چند سال پیش، به بچه‌های شش هفت ساله دیوان حافظ یاد می‌دادند، پس از قرآن. یکی از نخستین کسانی که سال‌های قبل از فرمان مشروطیت متوجه این مسأله شده و جنبه‌های آموزشی و تربیتی ادبیات کودکان را مورد نظر قرار داده است، میرزا محمد ملک‌الکتاب شیرازی است که در ۱۳۱۰ق به نقد ادبیات و متون تربیتی کودکان پرداخته است و کتاب «تربیت‌نامه و اندرزنامه»

♦ بعضی کتاب‌ها ظاهراً شعر است، ولی الفاظ خاص شعر و ظرافت‌های این هنر در آن پیدا نیست. کتابش به نثر می‌ماند.
♦ بعضی کتاب‌ها تا حالا در دو نظام چاپ نشده مانند کتاب توپ مروارید صادق هدایت.

♦ یکی از نویسندگان غربی وقتی فهمید مترجمی کتاب او را به فارسی ترجمه کرده گفته بود اگر این مترجم را پیدا کنم صدلی می‌کوبم توی سرش. این نویسنده غربی اورپانا فالاجی بود و آن مترجم لیلی گلستان. این خانم نویسنده نمی‌دانست ایران قانون

ادامه مطلب **کیمیا خاتون... از صفحه ۱۲**

دید و پس از آن شمس را دیگر ندید و نقل است که مولانا شمس را در خواب دید که گفت مرا کشته اند و در چاهی انداخته اند، مولانا به سر چاه رفت و آن جسد را یافت و وی را از چاه بیرون کشیدند و به خاک سپردند و نقل است که باعث هلاک شمس الدین، علاءالدین محمد فرزند مولانا جلال الدین بوده است. البته روایاتی دیگر نیز در مورد غیب شدن شمس نقل شده است که قول بالا بیشتر نزدیک به صحت است چون می گویند مزار شمس در همانجا می باشد و قومی می گویند که او غیب شده است. این حادثه در سال ۶۶۱ هجری اتفاق افتاده است.

بعد از شمس تبریزی مولانا همواره افسرده و غمگین بود و تمام غزلیاتی را که به دیوان شمس معروف است در دوری از شمس و غیبت او سروده است.

اصلاحیه: در مقاله ماه قبل (ادامه در صفحه ۵۸)، سن مولانا در زمان فوت پدر به اشتباه ۱۴ سال نوشته شده بود که به ۲۴ سال تصحیح می شود. با پوزش.

وزیر، این اجازه را از دادگاه بگیرم که به تو وقت ملاقات بدهند. ولی باید صبر کنی زیرا که با منابع گوناگونی باید تماس گرفت تا این کار صورت بگیرد. ربکا پرسید: «چقدر باید صبر کرد؟» جُووانی گفت: «نمی دانم اما تلاش می کنم که در کوتاه ترین زمان این کارها را انجام دهم و اگر موفق شدم که برای ملاقات وقت بگیرم، به تو خبر خواهم داد.» ربکا گفت: «خواهش می کنم اجازه همراه بودن ماما را هم برایم بگیرد.» جُووانی پذیرفت و تماس قطع گردید. برگشت سر میز و به الیزابتا و پرویز خبر داد که سینپور گابری یلی برایمان وقت ملاقات خواهد گرفت. پرویز پرسید: «این سینپور گابری یلی کیست که می تواند کاری بالاتر از قانون انجام دهد؟» ربکا گفت: «ایشان پست بسیار مهمی در سفارت ایتالیا در تهران دارد و قول داده از طریق وزیر امور خارجه ایران، از دادگاه عالی اجازه ملاقات مان را دریافت کند.» پرویز گفت: «چه خوب، پس با این حساب شما به زودی فریدون را خواهید دید. خواهش می کنم دارم که سلام و درود من را هم به او برسانید و از قول من به او اطمینان دهید که همه چیز آرام و بر وفق مراد در حال پیشرفت است و تا آنجا که میدانم کار طلاق هم رویه انجام است. بگویید مادرم هم نگرانش است و برایش دلتنگی و دعا می کند.»

ادامه مطلب **از اینجا، از آنجا... از صفحه ۱۴۴**

است. پس بیایم تا «شاخه های» زندگی را با قدرت هر چه بیشتر در دست بگیریم، مثبت باشیم و فراموش کنیم که سال آینده چه تعداد شمع بر روی کیک تولدمان خواهند گذاشت. چرا که این روح و روان است که نباید پیر شود.

ادامه مطلب **عشق، هوس... از صفحه ۳۷**

ربکا باز شماره را گرفت و شروع به حرف زدن به انگلیسی کرد و مادر پرویز که از یک کلمه اش سر در نیامد دوباره گوشی را گذاشت. برای بار سوم که ربکا زنگ زد، مادر پرویز که حدس زد این زن باید با پرویز و یا پسر دیگرش بهروز کار داشته باشد، به همان لهجه و کلمات خودش گفت: «گوشی، گوشی، گوشی.» و تلفن را قطع نکرد و روی زمین گذاشت تا در محله کسی را پیدا کند که زبان آن زن را بداند. ربکا هم متوجه شد که تلفن را قطع کرده و او را روی خط نگه داشته. وجیهه خانم درب کوچک را باز کرد و از همسایه ها پرسید: «بچه های کدامتان زبان خارجی بلد است؟» یکی از زنان گفت: «پسر من شاگرد اول زبان خارجی شده.» وجیهه خانم گفت: «الهی تصدقت بشم، بهش بگو بیاد اینجا یکنفری هی اینجا تلفن می کنه و خارجی حرف میزنه و من سر در نمی آورم. خیر ببینه الهی.» اعظم خانم پسرش عبدالله را صدا کرد و گفت: «مادر بیا ببین یه زبون بسته ای کمک لازم داره. پیر شی الهی، بهش کمک کن.» عبدالله که تازه روی لبش مویچه های کمرنگی جوانه زده بود از خانه بیرون آمد. وجیهه خانم گفت: «ماشالله به قد و بالای این شازده پسر. عبدالله جان بیا، یک نفری پای تلفن است و خارجی حرف میزنه. من سر در نمیآورم. ازش پیرس چی می خواد و با کی کار داره؟» عبدالله از شنیدن این که یک خارجی پای تلفن است بدنش به رعشه افتاد و رنگش پرید و بدنش داغ شد. آب گلویش خشک گردید و خواست طفره برود اما وجیهه خانم بازویش را گرفت و با خود کشان کشان پای تلفن برد. الو... ربکا خوشحال شد که کسی آمده و می تواند کمکش کند. تند و تند شروع به حرف زدن کرد. عبدالله یک کلمه اش را نفهمید اما چون با خارجی حرف میزد، مدام می گفت: «یس... ربکا می گفت و می گفت و بعد می پرسید: «فهمیدی؟» عبدالله هم می گفت: «یس» ربکا می پرسید: «حالا که

کیمیا مجبور به اطاعت محض بود تا این که روزی درمانده و رنجور و دلتنگ سر از این اطاعت پیچید و برای تفرج با دیگر دخترکان حرم به باغ حرم رفت و چون بعد از زمانی به خانه بازگشت و شمس از موقوف مطلع شد با خشم و سبیت او را به باد کتک گرفت و آنچنان این طفلک نازک بدن را بیازرد که شب هنگام او را تبی سخت بر بستر افکند و بعد از دو سه روز تحمل درد و رنج فراوان درگذشت. روایت است که کیمیاخاتون را استخوان گردن از سختی بار کتکی که خورده بود شکست و از شکستگی استخوان گردن آن نازک اندام نازنین درگذشت.

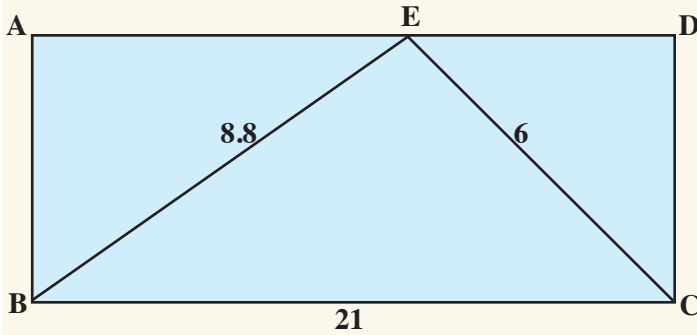
نقل است که پس از آن شبی شمس الدین با مولانا از طریقت و اشراف آن بر زهد و عبادت سخن می گفتند ناگاه کسی از بیرون در به شمس الدین اشارت کرد مولانا گفت کیست، شمس گفت به قلم می خوانند و چون بیرون رفت فریادی کشید. مولانا با شنیدن صدای فریاد بیرون دوید قطره ای خون

و پریش به علت زندانی کردن فریدون خشمگین بود، ولی پرویز به او گوشزد کرد که اگر چنانچه عمه زری از وجود ربکا با خبر شود، جنجالی پایان ناپذیر به راه خواهد افتاد و جریان طلاق شان هم منتفی خواهد گردید. ربکا مستاصل شده بود و مدام می پرسید پس چه باید کرد؟ الیزابتا گفت: «شاید از دست دوست فرانسیسکو کاری بر بیاید و او راه حلی را پیدا کند.» ربکا با شنیدن این حرف، وقت تلف نکرد و بلافاصله برخاست و به طرف پذیرش هتل رفت و از تلفنچی خواست تا سفارت ایتالیا را بگیرد. گوشی را گرفت و از مخاطب خود در سفارت خواست که به اطاق سینپور جُووانی گابری یلی وصل کند. جُووانی تلفن را برداشت و گفت: «ربکای عزیزم، چکار می توانم برایت انجام دهم؟» ربکا گفت: «دوست من که من را به تهران دعوت کرده بود، بر سر اختلافات خانوادگی به زندان افتاده و من می خواهم او را در زندان ملاقات کنم اما گویا به من که با او نسبت خانوادگی ندارم اجازه ملاقات نمی دهند. از شما خواهش می کنم ترتیبی دهید که این ملاقات صورت بگیرد.» جُووانی قدری فکر کرد و گفت: «زندان ها مربوط به قوه قضاییه هستند و دیگران نمی توانند در آن دخالتی کنند اما شاید من بتوانم از طریق وزارت امور خارجه و پا در میانی

Answer the following questions

Send it back to receive a prize

1- ABCD is a rectangle as shown. E lies on side AD and BEC is a right angle of triangles BEC. CE=6. BE= 8.8 and BC= 21. Find the area of rectangle ABCD.



2- At a fruit stand an apple and a pear cost 25 cents. A pear and a banana cost 19 cents and an apple and a banana cost 16 cents. Alex buys one apple one apple, one pear and one banana. How much does Alex spend in cents?

3- A cubical box without a top is 4 cm on each edge. It contains 64 identical 1 cm cubes that exactly fill the box. How many of these small cubes touch the box?

4- For every \$3 Marisa spends, Andie spends \$5. Andie spends \$120 more than Marisa does. How many dollars does Andie spend?

Please send your answers to:

register@theeyeschoolofmath.com

Continued from Page 60

A few hours later, Mahmoud Sadeghi, member of parliament from Tehran, also posted a video saying he had tested positive for the virus. But some on social media have questioned the veracity of these reports.

“We are dealing with a government that tries to use, or rather abuse, any tool at its disposal for its own benefit,” says Alireza, a political science Master’s student. “It is not inconceivable that a government that easily shoots protesters, that hides the

Coronavirus...

fact that it fired a missile at a passenger plane and then calls the passengers that it has killed ‘martyrs’ but confiscates their bodies, would use coronavirus as well. If nothing else, we know that they concealed the outbreak of coronavirus in Iran. Figures cited by officials and by the representatives of various cities to the parliament do not match. People no longer believe anything that the officials say — even if they say they are sick.”



**Happy
Chaharshanbeh
Souri**

The Eye School Math Institute Summer Bootcamp

First day of classes: June 03, 2020 Last day of classes: July 28, 2020

- ◆ Algebra 1 & 2 Offered on:
- ◆ Pre-Calculus M-Th 8:00am-12:00pm
- ◆ Calculus AB & BC M-Th 12:30-4:30

Sign up for 4th grade to 8th grade
After School Enrichment Math Classes

(925) 786-1011

4125 Blackhawk Plaza Circle, #210, Danville, CA
www.theeyeschoolofmath.com ◆ register@theeyeschoolofmath.com

Connect With Consumers

By placing your ad in Pezhvak of Persia, you’re putting yourself in the right place, in front of the right people. Even better, you can be sure your ad will last the whole month because local people trust, use and rely upon

Pezhvak of Persia

(408) 221-8624

Coronavirus has Made us Different People

A woman sits behind the cash register, wearing white overalls, talking with her friend. "Believe me, I could have sold the masks for four times that price but I felt sorry for people and sold them at twice the price." Her friend looks at her angrily and tells her: "Feel sorry for yourself. Which of these people gave a damn about you when you sold your car and jewelry to invest in this pharmacy? The time for such talk is over."



A few blocks down the street at another pharmacy, a young woman who appears to be the owner talks on the phone. She is arguing with the distributor of a disinfectant spray. "I am not going to buy from you at this price," she shouts down the phone. "I will tell people how to make it." She hangs up and, although she still has a few bottles of spray left on the shelf, she tells the customers, "these sprays are nothing but water and alcohol. Fill one-fifth of any container with medical alcohol and four-fifths with water. Profiteers deserve it when people refuse to buy."

Nima, a resident of Tehran, says, "Today, Tuesday, February 25, I went to more than 10 pharmacies in west Tehran to buy alcohol or disinfectant. At last I found a small bottle of medical alcohol for 35,000 tomans [over US\$8]. Most big pharmacies have written on their windows that they are out of masks, alcohol, disinfectants, and so on."

But it is not just the shortage of masks, disinfectants and alcohol people have to worry about. The spread of coronavirus has impacted every aspect of their lives.

Sohrab works for a headscarf shop in a mall in affluent northern Tehran. "This week six stores in our mall canceled their leases and four did not even open at the beginning of the week," he says. "The market is nothing like it used to be on the eve of the new year. Every year at this time we did not even have time to take money off our customers we were so busy, but now everywhere is deserted. It usually takes me 45 minutes to drive from the mall to my home. As new year approaches, it usually takes up to one hour and 10 minutes, but these days the streets are so deserted that I have even reached home in just 20 minutes."

Mina is an employee of a private import-export company. "They closed the office on Monday, February 24, and told us that it would stay closed until further notice," she says. "They also told us that if somebody wants to leave or finds another job it was all right with them. Our company imports coffee and cacao powder from Brazil and exports our own brand of packaged saffron and pistachios to France and a few other European countries. With all the problems that we have had to deal with over the last few years in the business

of export-import, especially the export of food items, our company, thank God, did its work and the results were satisfactory. But for close to two weeks we have not received any new orders and even previous orders that were ready to ship have been canceled. In less than a month the company has moved to the verge of bankruptcy."

Nightmares of Coronavirus

"Today I did all my shopping, from meat and chicken to beans and detergent," says Rosa, who lives with her five-year-old son Armin. "I want to go home and not leave home until April 3 [after the Iranian new year holiday]. I have this nightmare every night that my son has been infected with coronavirus and my heart goes to pieces." She says people around her keep advising her to keep calm. "My sister talks to me a lot. 'Why are you doing this?' she tells me. 'Why are you making a mountain of a molehill? Coronavirus is a virus like the flu and, in the worst-case scenario, the chances of dying from it is three percent.' This reminds me of a joke that I read on the web: 'The chance of being born in Iran was one percent, but we were born in Iran anyhow.'"

Hossein works for Hotel Dariush on the Persian Gulf island of Kish. "I have been working here for three years and every year we were booked solid from late January for the [Iranian new year] holidays," he says. "But this year we have many empty rooms and many of the travelers who had booked rooms in January have canceled their reservations. Their main reason is that they say Kish is full of Chinese people. The number of layoffs at the hotels has increased a lot and many retailers are thinking of leaving the island. The malls are mostly deserted."

Run Away if you see Chinese People

Hossein says that people are now living in constant terror of coronavirus. "A Chinese engineer who works for a big construction project on Kish is a guest in our hotel," he tells us. "Yesterday he told the manager of the hotel that one of his colleagues on the project who works at their Tehran office — they came to Iran from China together — takes the metro to work every day. Four days ago, when he got on the train, two women screamed and ran away. And when he sat down, the two passengers on either side of him got up immediately. The train was very crowded but the two seats remained empty until the end of the trip. He says that he has been in Iran for the last year and that they have not visited China during this time."

Many Iranians blame Mahan Air for not canceling its flights to China. In a video posted online, former TV host Mahmoud Shahriari repeats the claim by Bahram Parsaei, member of the parliament from Shiraz, who has accused Mahan Air of being the main culprit in bringing coronavirus to Iran because it put its profits first and continued to take Chinese passengers to and from China. In front of the camera, Shahriari tears up three Mahan Air "Preferred Customer" cards that belonged to him and his family and announces: "I will never use the services of this airline as long as I live."

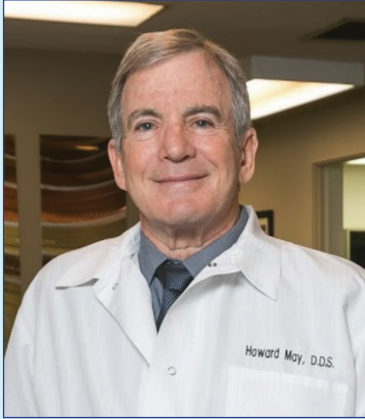
A significant number of experts have recommended that cities such as Tehran and Qom be quarantined but on Monday, February 24, in a joint news conference with the government spokesman Ali Rabiei, Deputy Health Minister Iraj Harirchi announced: "I am against quarantining [cities]. Quarantine belongs to the time before the First World War. We do tests, we analyze and make predictions about coronavirus and then study the consequences of our decisions. Quarantining has many [adverse] consequences and I am completely against it." The next day, however, it was reported that he himself had contracted coronavirus. He posted a video announcing the news and said that he was quarantining himself.

Continued on Page 59



Never hesitate to laugh... We create healthy beautiful smiles for life!

Call us (408) 913-9542



Dr. Howard May



Dr. Mahsa Esfandiari



Dr. Greg Ganji

دکتر مهسا اسفندیاری با تیم حرفه ای خود مشتاقانه پذیرای شما هموطنان ساکن Bay Area هستند. دکتر اسفندیاری دارای مدارک دندانپزشکی از دانشگاه جندی شاپور اهواز، McGill مونترال، و USC لس آنجلس و با سابقه کار بیش از ۱۰ سال دندانپزشکی در ایران و کالیفرنیا می باشند. در صورت عدم بیمه می توانید به سرویس های مختلف اشتراک ماهیانه ما بپیوندید و از تخفیف های ویژه در اکثر سرویس های ما از جمله چک آپ مجانی بهره مند شوید. ما همچنین مدیکر بخش بی، برای خدمات مدیکال دندانپزشکی را پشتیبانی می کنیم.

◆ Pediatric Dental Health ◆ Aesthetic Smile Consultation ◆ Veneers, Treatments for chipped and broken teeth ◆ Gum treatments ◆ Dentures ◆ Implants, bridges, and crowns ◆ Fillings and root canals ◆ Dental sealants ◆ TMJ treatment

Exam, X-ray,
Cleaning & Whitening
\$295 cash
OR
\$95 with insurance
(\$699 value)

\$2000 OFF
Implants
\$149 per month

\$1000 OFF
Invisalign®
\$149 per month

Zoom Teeth Whitening
\$295 cash
(\$699 value)

◆ دندانپزشک خانواده و زیبایی ◆ خدمات ترمیم، مراقبت و پیشگیری برای کودکان ◆ پروتزهای ثابت و متحرک دندان ◆ کاشت دندان، ونیر، روکش
◆ مجهز به پیشرفته ترین دستگاه های دندانپزشکی و جراحی لیزر ◆ پذیرای کلیه بیمه های PPO

We are a MediCare part B provider. Performing extraction and Implants with placement for eligible MediCare patients. Book your complimentary consultation today.

(408) 913-9542

info@drmahsalosgatos.com ◆ www.DrMahsaLosGatos.com

14465 S. Bascom Ave., Los Gatos



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112